

گفتگوی چپالی وزیر خارجہ عربستان،  
گورنر سندھ اطلاعات

خوش بین باشید، در عراق جنگی در کار نیست



شماره ۲۰۷۷ - چوارشنبه ۱۳۷  
چهارشنبه ۱۳۷۷  
رقم ۱۳۷۷

گزارش

باغبان باغ جادو،  
کمک می خواهد!

داستان زندگی،  
دوست دارم  
«رضا» بگم،  
تو هم منو  
رضا کنی

گفتگو با:

«جمشید جهانزاده»

و «محمد نوازی»

THE PUBLISHED EDITION OF THE  
HAFTEGI ETTELAAT

ETTELAAT HAFTEGI



تصویر سه بعدی





# یاد و یادواره

## اعدام حسنعلی منصور

«حسنعلی منصور» نخست‌وزیر رژیم شاه توسط محمد بهارایی یکی از اعضای فعال گروه فدائیان اسلام در اول بهمن سال ۱۳۳۲ هجری شمسی اعدام انقلابی شد. منصور یکی از عناصر وابسته به آمریکا بود. او با به تصویب رساندن قانون کلیتولاسیون مستشاران آمریکایی را از پیگیری قضایی در ایران ممنوع کرد. فیروز مدت چندانی از تبعید حضرت امام(ره) به ترکیه نگذشته بود که حسنعلی منصور در مقابل مجلس شورای ملی این زمان هدف گلوله محمد بهارایی قرار گرفت و بعد از چند روز به هلاکت رسید.



## وفات آیت الله حائری

آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، فقیه و عالم بزرگ مسلمانان و پایه‌گذار حوزه علمیه قم در هفدهم دی‌ماه سال ۱۳۵۵ هجری قمری در شهر قم وفات یافت. ایشان در یزد متولد شد و پس از فراگیری دروس مقدماتی برای ادامه تحصیل به عراق رفت و به مقام عالی اجتهاد دست یافت. آیت‌الله حائری پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۰ هجری قمری در شهر مقدس قم حوزه علمیه‌ای را پایه‌گذاری کرد که به سرعت گسترش یافت تا اینکه امروزه یکی از مراکز علمی مهم جهان اسلام به شمار می‌رود. آیت‌الله حائری شاگردان ممتاز و برجسته‌ای را از جمله حضرت امام(ره) تربیت کرد. «کتاب‌فرهنگ» «کتاب‌الاصلاح» و «کتاب‌المواریث» از جمله آثار این عالم جلیل‌القدر است.

## تولد آندره آمپر

«آندره آمپر» فیزیکدان و دانشمند فرانسوی در بیست و دوم ژانویه سال ۱۷۷۵ میلادی متولد شد. آمپر استاد دانشگاه پاریس بود و کشفیات و اختراعات مهمی انجام داد. آمپر را به وجودآورنده رشته الکتروپویاتیک می‌دانند و به پاس خدماتش در رشته فیزیک واحد جریان الکتریکی را به نام وی «آمپر» نامیده‌اند. آمپر در سال ۱۸۴۲ درگذشت.

## رحلت آیت الله کاشف الغطاء

آیت‌الله شیخ مستحسن کاشف‌الغطاء عالم و انبیا بزرگ مسلمان در هجدهم دی‌ماه سال ۱۲۷۷ هجری قمری درگذشت. او در علوم کلام، فلسفه، فقه، اصول فقه و حدیث دانش بسیار کسب کرد. وی در سرودن شعر نیز مهارت داشت و دیوان شعر وی نیز از خود برجای گذاشت. این دانشمند بزرگ مسلمان در مبارزه با استعمار انگلیس نقش مؤثری ایفا کرد. از کشف‌الغطاء بیش از هشتاد اثر برجای مانده است که می‌توان به کتابهای «الفرقوس الاعلی» «الایات الیهیاته» و «السببیت الحسینیه» اشاره کرد.

## سالروز تولد ابوعلی سینا

فیلسوف و پزشک نابغه ایرانی «ابوعلی سینا» مطلق به «شیخ‌الرئیس» در بیستم دی‌ماه سال ۲۷۰ هجری قمری متولد شد. وی به کمک هوش سرشار خود به سرعت تعلیمات مقدسی را آموخت و در ده سالگی کل قرآن را حفظ کرد. این سینا پس از فراگیری منطق و هندسه و نجوم، به فلسفه روی آورد و در هر رشته از سرآمدان عصر خود شد. او نگارش کتاب را از بیست و یک سالگی شروع کرد و در مدت ۵۰ سال زندگی خود آثار پرازشی برجای گذاشت که هنوز مورد استفاده مطلق این علم قرار می‌گیرد و از جمله کتابهای ارزشمند ابوعلی سینا «قانون» «دشاه» «اشارات» و «اسی‌تولز» نام برد. این دانشمند و فیلسوف بلندمرتبه ایرانی در سال ۳۲۸ هجری قمری درگذشت.

## فهرست مطالب این شماره

۳	یاد و یادواره
۴	یادداشت هفته
۶	یک هفته چند نگاه
۸	تفسیر سیاسی «هنگامه‌های کتار پرو»
۱۰	سنگ گناه
۱۲	مشاور خانواده
۱۴	گزارش هفته «بلبلان باغ جلدی» کتک می‌خواندند
۱۸	گزارش «شش هفته انتظار» در هراس بیماری ایوانگه
۲۱	جراید غریب: حقیقت را وارونه جلوه می‌دهند
۲۲	گزارش هنری «ستاره اسامه»
۲۳	خودآزمایی تاریخی
۲۴	بازتاب
۲۵	صدای سبز بسج
۲۶	خبرگهی شایان توجه برای اثبات خودکفایی
۲۸	داستان زندگی
۲۸	گزارش زندانیان «در تکلیف روشن نشود خودکشی می‌کنند»
۳۰	خاطرات کلاتر «چشم‌گرگ کشان»
۳۲	از گوشه و کنار جهان
۳۶	پاورقی «سوغات غلیب»
۳۸	پاورقی خارجی «دبانی مرمر»
۴۰	داستانهای آلفرد هیچکاک «مثل یک مادر»
۴۲	جنگ طاف
۴۴	در لغو و داستان
۴۸	دعوت
۴۹	با هوش خود گنجینه بروید
۵۰	استیخت علمی
۵۱	جنگ هنر
۵۷	اطلاعات مفیدی
۵۸	نمایشگاه راز
۶۱	یک هفته حاشیه
۶۱	تاریخ
۶۲	فردنی
۶۷	نقاشی های شما

CCC

مهاجران  
شرکت ایرانی  
آموسه اطلاعات  
مغیر مسوول و سردبیر  
شماره کتک جوانی

ناشر چاپ: مهرنگار بهترین  
معاون فنی: محمود صفادان  
مسئول: محمدجعفر صفادان  
خبرنگار: اسماعیل فدایی  
نشانی: تهران، بلوار میرفداه، خیابان نفت جنوبی -  
موسسه اطلاعات «اطلاعات مفیدی»  
کد پستی: ۱۵۹۹۵/۱۹۹  
تلفن: ۲۲۲۲۲۲۲۲ - ۲۲۲۲۲۲۲۲  
سامان فاکس: ۲۲۲۲۲۲۲۲  
آموسه ما بر روی شبکه جهانی اینترنت -  
http://www.ETTELAAAT.com Home edition  
تلفن: آگهی‌ها: مجله اطلاعات مفیدی ۲۲۲۲۲۲۲۲  
کتاب: از ایران چاپ  
چاپخانه: موسسه اطلاعات مفیدی - تلفن: ۲۲۲۲۲۲۲۲  
شماره: ۳۷۷ - چهارم - آگهی: ۲۲۲۲۲۲۲۲  
۱۸ دی‌ماه ۱۳۷۳ - ۲۲۲۲۲۲۲۲ - ۲۲۲۲۲۲۲۲

■ هرگاه اطلاعات از مجله خود می‌خواهید، لطفاً به مجله خود اطلاع دهید و  
نام و نام خانوادگی خود را به همراه آگهی خود به مجله خود ارسال کنید  
■ مجله خود را به مجله خود ارسال کنید  
■ مجله خود را به مجله خود ارسال کنید

## یادداشت هفته

نصرت امین جوانی

### موقفیت آسان به دست نمی آید

نمی دانم شما کتاب «توقی زاینه» را خوانده اید یا نه؟ نویسنده این کتاب که در آمریکا به عنوان استاد ادبیات یعنی سالت زاینه ترجمه و چاپ شده الکترونیکی به زبان گدار کوهلی سونی است. او در فصلی از کتابش می نویسد:

ندای ما به دلخواه دیگران شد. امیرالزور که پیش از آن هرگز خود را مردم سفت نگفته بود به ما گفت که تا چندی روزگار سفتی خواهیم داشت. از گفت که ما می توانیم زمینه سلسی بزرگ را برای آینده فراهم کنیم. اما این کار را باید با تحمل آنچه تحمل ناپذیر است و برخود هموار کردن زنجی که بیرون از حلقه است. آدمی نمی تواند انجام دعیم از او زاین خواست که به

آینده بنگرد و بگفت همه نیروی خود را روی هم بگذارید و وقت ساختن آینده کنید. می دانستم که وظیفه این است که به قرارگاه برگردم و آنچه را مقرر می شود انجام دهم. با اینکه همه فهمیدیم جنگ پایان گرفته است هیچکس نمی دانست که از آن پس چه خواهد شد. به مردم گفتم هر چه می خواهد بشود من باید برگردم.

در روزهای پس از جنگ کمبود مایحتاج عمومی پدید می آید. زاینه ها به فرزندانشان در هر وعده غذا یک قاشق کوچک برنج که سخت کباب بود می دادند. برای بیشتر مردم پیدا کردن برنج هم آسان نبود در سلاهی جنگ مردم از سرنگاهای هات کرده بودند. سبب این آشوب را که گیرشان می آمد ما جو و حتی سبب زمین منگوبه گند و غذای بیخور و نمیزد فراهم می آمد.

هنگامیکه نخستین دستگیره را پس از زحمت بسیار ساختیم و به دفتر مرکزی «آی» که که آن روزها دروازه یک کیلومتری ستاد مکرور در قلب توکیو واقع بود رفتم همه آنها قیظش را تسهیل کردند. موضوع آن لفسر شکاک که هنوز حیران مانده بود که چگونه شرکتی نوپا با سرمایه ای

را قبل از آنکه کار بکشد درمان کنند. اگر این وضع همچنان استعوان پیدا کند و تازو همینطور تابع این لک ترخی باشد خدا می داند وضع بیماران تشدید چه خواهد شد. نیکوتر آنکه توجه به دیگران و بازسازی هزینه های آنها مسوولان ما را از خودمان غافل نکند و اندکی نیز به خودسازی و آبادی اینها هم توجه فرماید.

خداوند عادل جلوجلند

### بول نزولی

چند سالی است که خواننده مجله شما هستم. سی سال من دارم و میل به کارهای فکری دارم. از نوع آزاد دارم برای اند ضروری مقراری قرض نزولی گرفته ام. حال هر چه که میگذرد بدوام بیشتر میشود. حال حاضر به تمام هر کاری هستم اما نمیدانم که کتم اگر کسی پیدا شود مبلغ بپردازم یا به من فرصت بعد حاضر من مخالفه به لفساد آنها بپردازم. شما را به خدا به من بگوید چه کنم؟

ع. د. گلستان

### با معافیت پزشکی چه کنیم؟

موضوعی که می خواهم به آن اشاره کنم که تا حالا هیچک از خوانندگان محترم مجله به آن اشاره نکرده است و مشکل بسیاری از جوانان می باشد. من در سال ۱۳۷۹ از خدمت مقدس سربازی معافیت پزشکی گرفتم و روزی که قرار بود جواب نهایی رایه می بدهند گفتن من ضمن اشاره به معافیت گفتی که در سازمانهای دولتی مانع اشتغال به کار تو می شوند. حال سوال بنده این است که آیا کسی که به دلیل نقص در یکی از اندامهای بدن معاف شده است آیا باید مجبور از کار کردن شود؟ آیا این رایه ملی است برای

اندک و چند مهندس جوان زاینه با کارگاهی محقر و کوچک توانسته اند چنین وسیله ای را که مخصوص بتقویراتی بالا و پیشرفته است بسازند. فضا پر از لند و تویک و شادی بود به اعتبار اعتمادی که ما در انجام نخستین سفارش جلب کردیم و قایلیتی که در کار نشان دادیم. توانستیم سفارشهای دیگری را از ایستگاه راهپویی بگیریم و

این چند پاراگراف البته نمای کاملی از سرگذشت توان یک موقعیت نیست اما می تواند بیانگر تفکرات باشد که به معنویت زاینه در جهان اقتصاد و تولید و بازگشتی ضرورتی و معنویت باشد.

آنها جنگی را تجربه کرده بودند که چیزی از کشور باقی نگذاشت. اما این تفکر را در بدون خود رشد دادند که یک نسل باید سختی بکشد و درارت ببیند تا نسلهای را نسلهای بعد بهشت

وقتی من این کتاب را خواندم و بشوید تولید و بازوایی و سختی های فروش محصول جدید و استقامت و عزت و مقاومت ماندگاری در عصر تولید و رشد صنعتی را با آنها که در ساختار صنعتی جامعه به پیش وارد و شوی که ما در بدون پس از جنگ در پیش گرفته ایم مقایسه میکنم بی اختیار

استقلال افراد؟ آیا این بهتر نیست که با توجه به بیماری فرد مذکور او را در یکی از دستهای اداری به کار بگذارند؟

مشکل دیگر ما بدوام گرفته ها این است که چون توانسته ایم به دانشگاه راه بگیریم از طرحهای اشتغالی دولت محترم محروم می باشیم. چرا فقط به فکر سرگ گرفته ها هستیم؟ مگر بقیه حق زندگی ندارند؟

ح. ب. مشهد

### چرا؟

چرا مسوولان مربوطه هیچ مسوولیتی را عموماً نتوانستند و دردی هنری و علمی کشور قبول نمی کنند؟ چرا من جوان مشکافی علمی و فرهنگی کشورم را به شانسهای چرا وقتی نتوانم به مسئولان از دنیا کوته شده بیدار یا متقاعد و افسوس بخورم که آب در گوزه و ما گرد جهان می گردیم؟ چرا صدا و سیما که اینقدر خود را در قبال مردم و هنرمندان مسوول می داند نباید به فکر آنها باشد؟ چرا ما نباید از نعمتگاه گریه ها، منوچهر خدایه های اسلامی ها و دور زمان میانشان تقصیر و شکر کنیم؟ متأسفانه ما مردم و مسوولان فقط وقتی نتوانیم خود را از دست دادیم آنچه وقتی را از دست دادیم و بایه خارج مسافرت کردیم یا فکر آنها می افشیم ولی وقتی درحین خودمان هستند هیچ توجهی به آنها نداریم. دانش آنوزان و دانشجویان نخبه به خارج می روند. هنرمندانی ملی تواری یکی یکی گرفتار می شوند. ورزشکارانی افتاد بایه یک محمد پارسا و گرفتار مشکلات جسمی می شوند و ما چشم خود را به واقعیت می بندیم و وقتی سرمان به سنگ خود آن موقع بیدار می شویم البته اگر باز هم خوابمان نبوده به قول یک جهانگرد خارجی «شما

### نامه های بدون واسطه

#### طرح خودگردانی

به اهتمام ریشی برخورد می کنیم که بوماری آنها به قدری پیشرفت کرده که لنید زاینه به درمان و در نتیجه زنده ماندن آنها نیست اگر علت این بیز مرلغه کردن به پزشک را جویا شویم بی می بریم که ریشه آن در گری و خارج از توان بودن زمینه درمان است. سنگینی این متخرج باعث شده که بیمار آندو درد را تحمل کند که نتوانش به پایان برسد و عرش به آخر پیش از ۸۰ درصد مردم اگر دست تقدیر سمیرانشان کند که یک جراحی مغز و اعصاب قلب پیوند نگذیرد پیوند مغز استخوان و امثال آنرا انجام دهند و املاً متلاک سیاه می نشینند و آینده شام خوانده دای همان بیزاری می شود. وزارت بهداشت و درمان بهرحال از پیوند بیت ایمل استفاده می کند و هزینه بسیار کلانی هم دارد. خرج آن عموماً است ولی در خدمت توانگران قرار دارد. در خدمت کسانی که اگر بیزارستانهای ایران هم نباشد در خارج از کشور معالجه می کنند.

علم پزشکی در ایران واقعاً پیشرفت کرده و این پیشرفت می تواند اشتراکات باشد اما آیا هست؟ هنگامی که بدون پرداخت پول قبضه های سنگین هیچگونه خدماتی به بیماران نهیست ارت نمیدهند یا اگر هم آنها را معالجه کنند بایه حواله خارج بزرگترین می گیرند آیا این چنین عملکرد پیشرفت مایه افتخار است؟ افتخار زمانی حاصل می شود که تفاوتی محسوس بین بیمارستان دولتی و شخصی وجود داشته باشد نه اینک مثل حال رامینک بیماران فقیر بدون توجه به وضع جیبشان بتوانند بیمارهای ملوک



با سلامی گرم و صمیمی خست هه شما خواننده گل  
خوب مطالعه ما عرض بوش هه شنگی به خاطر ناخوشی بازرگانی در اتره  
بیش

● **انوشدیل جیدی رعایی** - **استدیه**

نامه شما برای بحث و بررسی در اختیار هست بشور جاتوه  
قرار گفت فکر می کنم در این بحث شون بحث مفصل تر بر اوس  
این مطرح کرد مطلب مربوط به صفحات ترازو و ورزشی هم به  
استدیه های مربوطه ارجاع داده شد

● **عادل برهانی** - **تهران**

نامه شما را خواندم اما متأسفانه چیز زیادی نمتوانم گفت  
خوشنمالی می شود به نامه بعدی کمی و بیشتر متأسفانه اما مطرح کنید  
● **نجمه باطنی** - **تهران**

مطلبی را که از کتاب دکتر جزایری برایشان فرستاده بودیم به  
این صورت قابل استفاده نیست سعی کنید مطلبی که برای مقاله  
فرستاده اید فصل اول و فکر بولتان باشد با اقتضای کتاب دیگر  
و نه همین همان مطلب کتاب مسکنی را که درباره سوء فرستاده اید  
شاید بخوبی خلاصه مورد استفاده قرار گیرد موفق باشید

● **تسری دهقان** - **تهران**

بسیاری از پیشنهادها شما عملی شده اند و این تغییرات را در  
مجله شاهد هستید. بهر حال از تلفات شما نسبت به مجله خوانندگان  
سپاسگزاریم

● **گوهر سرنگی** - **شیراز**

مضمون بزرگ انبوه دو بیت از شعر ارسالی در باره فلسفه  
زهرا (س)

تأیید شد از حجاب قیاب روی فلسفه

شهرگیب شما را در روی سگی فلسفه  
در قیامت گشگری خلق باشد از بهشت  
بوست جنت را صفای خاک کوی فلسفه

● **یوسف استقلالی**

عزراة نامه شما مکن و با مدرکی وجود نداشت تا در مورد گرفت  
خود سگری شما از فلسفی صورت گیرد

● **مجدد رستم** - **نیا نجهاد**

از نقد شما متونم واقع قضیه این است که بنده اتفاقاً از  
نامه های پرتلف استدلالم می کنم و آنرا به حساب تلف و صمیمیت  
خود استدلالم می کنم و نه چیز دیگر

● **زهره زمینی** - **تهران**

از استدلالم لطیف شما شایان تقدیر است من هم مثل هر  
انسان دیگری از ملاحظه طالی که بر مردم لطفین مربوط به روح  
می رجم اما لطفین داشته بایستی که ظلم در هر ایلی و در هر ملک و  
در هر مملی باید از دست و فراموشی مازد

● **حسن جواهریان** - **کوشه نردستان**

مطلب زیاده شما درباره نردستان که با خط خوشی پریم  
فرستاده اید در موقع مناسب به چاپ خواهد رسید از همکاران شما  
با محبت خواندگان سپاسگزارم

● **سپیده سعیدی** - **شیراز**

نامه شما را به مسوول صفحه فرهنگ مردم سپردم تا در حد  
مطلوبی مورد استفاده قرار گیرد

● **ناله این عزیزان** - **به دست رسیده**

غلامرضا عیدین تهران: ابتدا قریب و بالغه دستان - کجی - کرج -  
طهران - کم کران - سیدیه اهل قریب - هشتاد - خلیج - تلنگر - امان -  
مردم دلوک تهران - سیدیه جعفری - کرج - حیدر حیدر تهران - سیدیه  
کاملی - گیلان - بری - انبیه - کرج - خلیج - توکل - شمیران - قلمشهر -  
ایران - حاکم قرآن تهران: هدایت اله و فانی - فیروز آباد فارس -

گرم به چند جراحی دوله انگ نیازمندم از  
جراحی مدیریت گرفته تا جراحی اجتماعی و  
اقتصادی

فکر می کنم مثل سنگ ساد به کبر گالی روشن  
کننده سساله باشد آیا مدیران بازرگانی و صنعتی  
ما می توانست تصور کنند که میشود مدیر  
بازاریابی و فروش بود و برای معرفی محصول و  
تصمیم گیری این مثل آنچه که مدیر بازاریابی  
مورد نیاز در سفر به آمریکا برای فروش محصول  
انجام داد صورت بدنه؟ شاید دیگر در عصر  
رایانه و اینترنت اصلاً نیازی به این کارها نباشد  
اما هنوز هم در دنیای واقعی و دست اقتصاد  
امروز باید مسافت داشت و سخت کار کرد به  
مستثنای بایر دان که در آن صورت بدنه گفت و  
قیامت هم خوب میشود پیدا میشود هنوز هم باید  
برای نسل امروز و نسل های بعدی هم با قیامت و  
کار و محنت و اهمیت دادن به کار و تولید و در  
مستو کار قرار داد در این راه هم جز ناله و زاری  
و غریب اقتصادی و اجتماعی جامعه باید این  
فرهنگ را پیوند زد و هم مردم ما با آنان همراهی  
کنند و به قول واقعیت کن بنده که قوت آسمان  
به دست نمی آید، موفقیت هم همینطور

نمی رسد همه همکاری دست اندر کار بود  
اقتصادی اجتماعی قبول دارند که ارزش پول ماه  
هر شش که نمی دانم به نسبت سال ۵۸ به  
یک صدم کاهش پیدا نموده. لذا اگر فکر باشد  
کردند هستند سال ۵۸ حتی تا سالهای ۶۲ و ۶۳  
زندگی بخت استمال باید مملی معانی صید برای  
آنچه که در آن روز دریافت می بود اند نماید  
ممکن است گفته شود که مورد قابل به تأمین  
چنین کار مالی نمی باشد، جلی سخن اینجاست که  
کارمند با هشتاد درصد کمبود چگونه با تورم  
بسنزد و چگونه با وجود کمبودها ناظر دریافت های  
میلونی و شاهد اختلاف فاحش بین پرداختی و  
حقوق بگیر با یک پایه معلوم باشد؟ در ابتدای  
که استمال طبقه ای به میمنت ثروتهای بادآورده  
موجب پدیدان صیادهای روشی زاید الاوند  
شده و آمان تلفات صیادهای قلی ناشی از  
استثنای بر روی افزایش یافته هزینه درمان و  
دارو به طب و بصورت دست اندر کاران گذشته  
انسان را از آمان به دنیا پشیمان می نماید  
حقوق بگیران زیر سیمونه شما که عربی را به  
مسافت انجام وظیفه نموده و با غرور زیستن و  
حاضر به ظاهر سازی و تسک به ریا نشسته  
لکون به امتیاز داشتن رئیس جمهور سیدان و  
نگته دار و پینانی به امور تلفات دارند به هر طریق  
که امکانات نیازها بعد در پرداخت سستری و  
حقوق آنان محال چیست درصد کاهش ارزش  
پول جبران و تا یا تعبیری شاید بتواند با چهل  
درصد کمبود بودنی به شنگی عوری را سیری  
نماید

دکتر احمد هریایی، دست  
●

تفاوت های آشکاری می بینم که هنوز هم حسرت  
آنها را خود دارم

نه تنها موریت بلکه سوز و گریه و هوله هم  
سرگشت های جالبی دارند و هر کدام طعم  
خوش موفقیات را پس از آن موفقیات فراوان در  
اسپرووش و تحقیق و تولید و سپس بازاریابی و  
فروش چشیده اند و البته آنچه که در این کشور  
رمز موفقیات به حساب آمده و مرآید نوعی  
سخت کاری و مقاومت و ضروری و عزم ملی  
برای استازگی است کچه نسل جدید زاین  
ممکن است با مشاهده وفام و تبیل و تحت تأثیر  
نقد فرهنگ بیگانه هرگز نتواند مثل پدرانشان  
رفتار کند که می شک نمی تواند و شاید هم نیازی  
نداشته باشد اما این تجربه می توانست ملاک  
رفتار و عمل بسیاری از ما باشد

هنوز هم برای آنکه ما نیز آید روشی برای  
فرماندهای بسیاریم زمان نریم و می توانیم شاهد  
موفقیات را در آفرینش یکشبه به شرط آنکه مرز  
بین زندگی در سایه رنج و کار و تشویه و یاد  
سایه صدف و تشویه و خراج سرمایه و منابع  
علی و از یکدیگر تفکیک کنیم  
برای آنکه راحتی و رفاه و آسایش را تجربه

ایرانی ها به مردگان بیشتر از زنده های خود  
اهمیت می دهیم

● **هنگی یگاری**

بنده و چهار نفر از فرزندانم به همراه داشم  
هنگی با شش سواد و دیلم و استایش بیکار  
مستقیم داشم زن و بچه دار و یکی از پسرانم  
نامرد کرده و در مورد به دنبال کار هستند سال  
گذشته در اداره کار شهر خودم جهت پیدا کردن  
کار و استفاده از وام خود اشتغالی شد نام کردند  
چندی بعد اعلام شد که سبک قبلاً نامردی  
کردند جهت دریافت وام مراجعه کنند آنها هم  
رفتند ولی به آنها گفته شد که باید کارگاهی یا  
شخصی که جواز کسب دارد باید شاخه معرفی  
کند مگر اینجانب این است که وام خود اشتغالی  
یعنی چندان یعنی برای کسی که بعد از گرفتن  
وام کاری برای خود دست و پا کنند ولی خواست  
جواز کسب و معرفی بکنم صرف معنای کارفرما  
چه معنی میدهد

بیکه دیگر پارتی بازی در دادن وام است چرا  
این وام را نباید به دست کسانی که محتاج هستند  
بدنه چرا باید پارتی بازی باشد؟

دکتر آلف گلسان

● **سخنی با رئیس جمهور محبوب**

با درود فراوان و عرض سلام و خسته  
نمیشود بدون بیان هیچ مقدمه ای عرض  
می دارم: همانطور که خاطر شریف مستحضر  
است در اجزای مصوبه هیات محترم دولت  
جدیدی جهت ترمیم حقوق بازنشستگان تنظیم و  
انجام گردید که با وجود اتمام کلی به نظر



## یک هفته، چند نگاه

محمد سروش

# شورای شهر تهران و تجربه ای تلخ

ماها گلشنکش و مجادله میان برخی اعضای شورای شهر تهران که چنین باز به تعطیلی کوتاه مدت جلسات این شوراهای ناموجود سرانجام با رأی هیأت حل اختلاف به انحلال شورای شهر تهران و تعطیلی کامل آن تا پایان دوره منتهی شد و تجربه ای تلخ و نامناسب از اولین دوره تشکیل شوراهای اسلامی شهر و روستا در پانزدهم برجای نهاد شورای شهر تهران از همان ابتدای تشکیل به دلیل پاره ای مؤلفه ها که در ترکیب اعضای آن وجود داشت و نوع رأی داری که میان آن شورا و شهرداری تهران به عنوان منتخب شورا شکل گرفت عرصه ای برای گلشنکش و بحث و جدلیهای مختلف که گاه سیاسی بود و گاه اقتصادی یا فرهنگی گردید و توانست تجربه ای موفقی و قابل الگوبرگیزی از خود برجای گذارد.

این شورا که در فرب یک سال گذشته به سطح و حجم گلشنکش بالاتری دچار شده بود، علی رغم آنکه توانست مرفعی آفرینی شهرداری سابق را در اواخر سال ۸۰ به استعفا متقاعد کند اما از همان ماههای اول با محمدحسن ملک مدنی شهردار تازه به پیش روخاست و در نهایت مستقل از آنکه کدام یک از طرفین مجادله متوقف بودند، بومی رابطه عدم همکاری میان شورا و شهرداری تهران شکل گرفت. تشکیلات دو فرانسویون موافق و مخالف شهردار در شورای شهر موجب شد که گاه گروه اقلیت و گاه گروه اکثریت جلسات شورا را به تعطیلی بکشاند و آن اندازه در تشکیل جلسات و رسیدگی به دستور کارها تعلل و کوتاهی کنند که یونیه سال ۸۱ شهرداری تهران که بر حسب قاعده میبایست بسیار زودتر بررسی می شد در آذرماه به تصویب ناپسند برسد. تاخود چنین وضعیتی و در حالی که تا پایان کار نخستین دوره شوراها چند ماهی بیشتر نمانده بود، هفته گذشته هیأت حل اختلاف میان شورای شهر و شهرداری تهران تصمیم گرفت رأی به «انحلال شورای شهر تهران» بعد و مطابق قانون وزیر کشور را تا پایان این دوره به عنوان قائم مقام شورای شهر معرفی نماید. این تصمیم بر فغانی سیاسی کشورده و چند غیر منتظره نمود. اما بسیاری و گلشنکش بازنگری شد و بازتابی آن دولت و مجلس را نیز در بر گرفت.

اهمیت موضوع از آنجا بیشتر می شد که طرفین اختلاف نظر در شورای شهر هر کدام دارای نفوذ قابل ملاحظه ای در مجلس و بدنه دولت بودند و از همین نفوذ برای پیشبرد تصمیمات خود بهره می گرفتند. در این محال مزبور بر بازتابها و پیامدهای انحلال شورای شهر تهران صورت حاد گرفت و طبیعتاً از اعلام موضوع و موضع گیریهای مختلف در این خصوص عرصه خواهد شد.

اعلام انحلال شورای شهر تهران بلافاصله در سطح وسیعی مورد توجه محافل مختلف قرار گرفت و طی چند روز پس از آن به آواپوت ادوا خبری رسانه های گوناگون بدل گشت و در نخستین اعلام حجت الاسلام طبعی معاون حقوقی رئیس جمهور که ریاست هیأت مرکزی حل اختلاف و رسیدگی به شکایات شوراها را بر عهده داشت، گفت:

«علی رغم رأی مدنی نمایندگان دولت به انحلال شورای شهر تهران، انحلال این شورا با اکثریت آرایه شورای شهر بود»

وزیر کشور نیز که هم اینک قائم مقام شورای شهر تهران می باشد، با بیان اینکه «انحلال شورای شهر تهران ضروری نبوده» نهاده این گفته را تکفاد کرد که با عدم تشکیل جلسات شورا مشکلات فراوانی برای مردم ایجاد شده بود و معضلات شهری روز به روز بیشتر می شد. آقای حامی رئیس جمهوری هم که معمولاً نسبت به تحولات کشور با تأخیر و موعودگی می کند، در خصوص انحلال شورای شهر تهران بلافاصله اظهار نظر کرد و گفت: «آنچه که دربره شورای شهر تهران اتفاق افتاد، به هیچ وجه رضایت بخش نبود. ما انتظار بیشتری از شورای شهر تهران داشتیم در اختلافاتی که مطرح شد. زایلهای فراوانی برای کشور داشت. دولت هیچ گونه معافی نداشت. تا آخرین لحظه نیز نظر دولت این بود که انحلال شورای شهر تهران به گزاه خود ادامه ندهد. رئیس جمهور در این اظهارات باز دیگر اهمیت شوراها را غایر نشان کرد و اشاره داشت که «شورا تجربه بسیار مهمی بود در مورد اینکه از پایین ترین سطح تا بالاترین بتوانیم با مشارکت خود، امور مردم را اداره کنیم. همه شوراها منشأ خیر و برکت بوده اند و حتی در شورای شهر تهران نیز نباید لفظ جنایه های نفس و کاسی آن مورد توجه قرار گیرد».

بر سطح حجه به انحلال شورای شهر تهران حقیقت عینی را بازگفت اما به نظر می رسد رأی نمایندگان مجلس در هیأت حل اختلاف، مزوری نیست به انحلال شورای شهر تهران مثبت بوده است. شکوری راه نمانده تهران و عضو فرانکسیون مشارکت در مجلس با اعلام مخالفت با انحلال شورای شهر تهران گفت: «وضعیت شورای شهر تهران وضعیت نامطلوبی بوده و هر یک از نمایانی می توانستند شورا را به بی نهایت بکشاند و در مرحله ای تا توان خود در این جهت استفاده کرده اند. علی حامی عضو فرانکسیون کارگران سازشگر در مجلس هم ضمن مخالفت صریح با انحلال شورای شهر تهران تصریح کرد: «انحلال شورای شهر به عنوان یک نهاد مدنی هزینه های دارد که شاید قابل جبران نباشد. عجیب اعضای نماینده تهران و عضو فرانکسیون جمع روحانیون بود که بر ابراز ناسخ آن انحلال شورای شهر تهران یادآور شد. به عنوان یک

شهروند تهرانی احساس می کنم مجموع مدیریت و تدبیر امر شورای شهر مناسب نبود و می توانست به گونه ای رقم بخورد که شورا این همه لطمه نبیند. حق این بود که دوستان ما در شورای شهر به گونه ای عمل می کردند که مهمترین شورای شهر کشور یا کارنامه ای درخشان به کار خود پایان می داد» در این میان حجت الاسلام محمد ابراهیم ننگونام معاون ریاست کل کشور و نماینده فقه قضایی در هیأت مرکزی حل اختلاف اعلام کرد:

«افسوس شورای شهر تهران در اعتراض به انحلال این شورا می توانست به دادگاه شکایت کنند» محمد رضا خامی نائب رئیس مجلس و دبیر کل جبهه مشارکت هم در این زمینه اظهار عقیده کرد: «استقرار شوراها به عنوان قاعده مردم دموکراسی که در دوازده مدت پیشترین نقش را در نهادهای مردم سالاری ایفا خواهد کرد. از همینر دستاوردهای جنبش اسلامی طلبی می باشد»

از روی شورای شهر هم موضوع انحلال و گلشنکش مدتی متعددی برانگیخته است و اصغر زاده نائب رئیس شورا از مسئولان جدی شهرداری تهران به شدت نسبت به انحلال شورای شهر تهران و گلشنکش نشان داده است و بی با شکایت به خاطر انحلال شورای شهر تهران به «مردم تهران، جبهه اصلاحات، دولت خامنه ای» گفته است: «معتون چند روز از تصمیم گیری آقای خامنه ای شوراها را جزو اختراعات این دولت دانست. نگذاشت بود که شورای شهر تهران مدخل شد آن مردم در شرایطی که راههای مختلفی پیش پای هیأت مرکزی حل اختلاف وجود داشت و انحلال شورا مهمترین و عقب ماندن ترین راه بود»

اصغر زاده که دبیر کل حزب مسیسی نیز می باشد، یادآور شد: «وزارت کشور باید سریع تر نسبت به مدیریت شهر تهران تصمیم گیری که به شدت که دیگر برای من مهم نیست که مملکتی بقدری راه برورد»

فوروزی که به چند حسیلی از پذیرش مسوولیت ریاست شورا توسط وی نگذاشته بود، در وکلش به این انحلال یادآور شد: «هیأت مرکزی حل اختلاف باید از این اشتباه خود برگردد. در این میان شهرداری تهران که یکی از طرفهای گلشنکش در منازعه شورای شهر و شهرداری تهران بود، گفت: «شهرداری تهران از وزیر کشور به عنوان جانشین شورای شهر تفرقه نداشتیم. حمایت و هدایت و حمایت دارد و به حسن نیت و ارایت وزیر کشور اطمینان داریم. در مجلس نمایندگان فرانکسیون همسنگری با اعلام مخالفت شدید با تصمیم هیأت مرکزی حل اختلاف وزیر کشور را تهدید به استیضاح کردند و ایامی حضری رئیس این فرانکسیون اعلام داشت: «اگر وزارت کشور مدخل شود که اعلام کرده شورای شهر را منحل کرده تا بتواند شهرداری را خنثی کند و این اقدام را ظرف چند روز آینده عملی کند. بحث استیضاح وی تا حدی منتهی خواهد شد»

موضوع انحلال شورای شهر تهران علاوه بر بازتابهای آن در محافل رسمی و غیر رسمی داشت که در سطح رسانه های مختلف دو جناح اصلی کشور هم اطلاع نگرانی متفرقی را در پی داشت. در نخستین وکلش با روزنامه همسنگری که به حزب مسیسی ایران اسلامی با دبیر کلی ابراهیم اصغر زاده متعلق تفری دارد طی پانداشی با عنوان «انحلال شورا به



◀ رهبر معظم انقلاب پشت آهنگد آمریکا جز خشم و نفرت نیست

(جوان ۱۳۹۱/۰۲)

◀ ایام در محسوسات اینترنت

(ایام ۱۳۹۱/۰۲)

◀ ۹۰ درصد کارگاههای تولیدی از شمول قانون خارج شدند پایان حمایت دولت از کارگران

(همسنگی ۱۳۹۱/۰۲)

◀ جلال طالبانی خبر داد تعیین آمریکا درباره عدم حمله به ایران

(همشهری ۱۳۹۱/۰۲)

◀ فزونی قضاییه یا وزارت اطلاعات، لایح جلیسی بر نهاده کیست؟

(صدای عدالت ۱۳۹۱/۰۲)

◀ مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام(ع) ارزش و اطمینان کنید

(اعتقاد ۱۳۹۱/۰۲)

◀ نخست وزیر ترکیه در تهران رایزنی همسنگان عراقی برای پیشگیری از جنگ

(همشهری ۱۳۹۱/۰۲)

◀ گسترش اعتراضات مردمی، مراجع تقلید و علایق حوزه‌های علمی به اقدام موثر روزنامه عیانیت

(جمهوری اسلامی ۱۳۹۱/۰۲)

◀ نخست وزیر ترکیه در گفت و گوی اختصاصی با دبیران «جشن دانش» به خاک عراق داریم

(ایران ۱۳۹۱/۰۲)

◀ هشدار رئیس مجلس نسبت به استفاده ابزاری از نام حضرت امام(ع)؛ توهین به همتای پرور

(اعتقاد ۱۳۹۱/۰۲)

◀ سید هادی خامنه‌ای کشتی از روزگار را می‌بینم

(ایران ۱۳۹۱/۰۲)

◀ نمایندگان ارواحم در راه هستند، اوج مذاکرات شد جنگ در تهران

(قدس ۱۳۹۱/۰۲)

◀ مهریستی بدون تخصیص ۲۷ میلیارد تومان اعتبار، جمع آوری، نوبت‌های خرابی هرگز

(صدای عدالت ۱۳۹۱/۰۲)

◀ بازاری عراقی یک سال طول می‌کشد، طلاق آخرین مدام نیروی

(ایران ۱۳۹۱/۰۲)

◀ تهنیتی شگرف برای سربازان گاردی خارجی در ایران رینگ خطر پذیری کاهش یافت «چهار» شد مسامحه

(آخر ۱۳۹۱/۰۲)

◀ معاون قضایی دانشگاه استن تهران در پاسخ به وزیر اطلاعات اگر استاد محرمه نیست منتشر کنید

(اعتقاد ۱۳۹۱/۰۲)

◀ شورای شهر تهران متحل شد

(آفتاب یزد ۱۳۹۱/۰۲)

◀ انقلاب شوری شهر تهران بازی تمام شد

(جوان ۱۳۹۱/۰۲)

◀ اسد با پیام رهبران جهان عرب به تهران می‌آید

(ایران ۱۳۹۱/۰۲)

◀ بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران به حمایت مساعی قضایی روزی خواب شیرینی که تعبیر نمی‌شود

(اعتقاد ۱۳۹۱/۰۲)



روزنامه همشهری که نوعی وابستگی ارتکاب به شهرداری تهران دارد طی یادداشتی با عنوان «شهروندان تهرانی مدیریت به نوشته است» با تکرار آملی سحر شورا استقلال بیشتر ناشی از نامشخص بودن جایگاه این نهاد به عنوان نهادی مشورتی و قانون گذاری یا اجرایی است تا ایراد مغایر و ذاتی به آن. شهروندان دست کم یک دستاورد مثبت از خود به جا گذاشته و آن ورود دوست هزار نفر به عرصه مدیریتهای عمرانی و منعی در شهرهای روستاهاست که گامی مهم در جهت گذر سازی مدیریت میانی کشور به شمار می‌رود

روزنامه کیهان نیز در یادداشتی به قلم مدیر مسئول خود موضوع شهروندان را گویای توجه خود قرار داد و نوشت: «شهری شهر تهران در عمل به عقبه شکستهای اعزازی و گروههای سیاسی تبدیل شد. افرادی آن که کثرت از وابستگی اعزازی سیاسی بودند بیشترین وقت و امکاناتی را که در اختیار داشتند برای اهداف سیاسی گروه خویش هزینه کردند»

نویسنده یادداشت روزنامه کیهان در عین حال که تجربه شهری تهران را قلمرو مبارز و ناموفق ارزیابی کرده خاطرنشان ساخته است «همین توان تفکر کرد که تجربه شورا در روستاها و شهرهای کوچک موفقیت آمیز بوده و در برخی از موارد نیز این موفقیت چشمگیری و بدون تشویش است، ولی باید به این نکته توجه داشت که اصلی ترین علت موفقیت شوراها در شهرهای کوچک و روستاها بافت سنتی و ترکیب جمعیتی این مناطق است»

به هر حال با توجه به همه اینها ملاحظه شود که تجربه شهری تهران که در آغاز با ورود افراد برجسته امید می‌رفت در مقام گروهی به شورای سایر شهرها نقش مثبتی ایفا کند مرکز زمان و در طی چهار سال گذشته به انارذاتی مجامله و گشتن و تجربه کرد که تاکنون به فرجام انقلاب گرفتار آمد و خاطره‌های منفر از خود بر جای گذاشت، اما نباید از این تجربه ناموفق و پاره‌ای تراسی‌ها نیز عکسگر شوراها اصل چنین سانسری را در چهارچوب سانسلیت قدرت و به عنوان دستور ساز اصلی نهایت شرف معمرگی در کشور نادیده گرفت باید آن جدا شود

بنابراین چه کسانی است که نوشت: «با انقلاب شورا» صدای پای استبداد می‌آید در کشور که همه چیز آن رنگ دولت دارد باز کردن جایی پای مردم برای اداره کار ساز و ساخت و دشواری است و با مزاحمت و گرفتاری و انواع نهم‌ها و دشواری‌ها همراه است

پیشتر حزب همسنگی نیز طی بیانیه اعلام کرد: «دولت اطلاعات و مراجع قضایی نباید اجازه دهند که شهر تهران در دستان مدیرانی باقی بماند که در حضور چشم‌انداز نمایندکان مردم اختلاف‌های فزاینده‌ای متراکم شده‌اند» روزنامه رسالت در روزهای پس از انقلاب شوری شهر تهران طی چندین سرمقاله و یادداشت موضوع را مورد توجه ویژه خود قرار داد این روزنامه در سر مقاله‌ای به قلم امیر مصیبان دبیر سرویس سیاسی خود نوشت: «شهری شهر تهران همانند پاره‌ای دیگر از رفتارهای اجرایی که تاکنون ما آموخته و ویرس سیاست زدگی که جلوه‌های دیگر از افراط نهم‌ها و خاخ مردمزای رفتار سیاسی، اعزازی و اجتماعی بود شد و نهایتاً بر اثر همین بیابانی از پای بر آمد هیچ کس متأسفانه به اثرات و دامنه مالی ناشی از سیاست زدگی در شورا توجهی نشان می‌دهد، چرا که سر مقاله نویسنده روزنامه رسالت که عنوان «دشواری شهر تهران» پایان با آغاز و ایراد نوشته خود انتخاب کرده معنی اظهار عقیده کرده است: «تبدیل حاکمات شوری شهر تهران را یک شکست کوچک و پایان یافته تلقی کرد و به صورت روشن اثبات نمی‌کند شکست فرایند مدرنیزاسیون ایران را با مدل افتاد و خرابی‌های مردم خارج کرده» روزنامه جمهوری اسلامی نیز طی سرمقاله‌ای با عنوان «شوراها و بازیهای سیاسی» ضمن آنکه تجربه دوره اول شوراها را تجربه‌ای نامکام توصیف کرده به این نکته توجه نشان داده است که «عدم کارایی تعدادی از اعضا شوراها ناشی از عدم تفکرهای علمی و اصولی حل مشکلات و مسائل شهری، نقص قانون و اختلاف نظرهای کاری موجود میان خود، مسائل شوراها از یک طرف و آنها و مسئولان اجرایی شهری از طرف دیگر» همه را می‌توان از عوامل شکست شوراها دانست اما قلیل افکار نیست که عامل اصلی شکست شوراها و رفتارهای سیاسی موجود میان خود اعضا و همین‌طور اعضای شوراها و مدیران شهری بوده است در این میان

# موگابه باید کنار برود

حسن فتحی

زهر مخالفان زیمبابوئه خواستار کناره گیری موگابه از ریاست جمهوری شد

جنگ کرده بودند

در این مورد می توان به انگولا اشاره کرد که از زمان استقلال در سال ۱۹۷۵ تاکنون با جنگ داخلی و بی طرفی مواجه بوده است که این کشور را به ویرانه های تبدیل کرده است. آنچه در آفریقا شاهدیم تبدیل به استعمار آفریقایی در دیکتاتورهای باشد. انقلابی که با شعارهای انقلابی و بهر آن پیروزی بر روی در راس حرکتها قرار داشتند و پس از پیروزی حکومتها را بدست می گرفتند. متأسفانه برخلاف شعارهای قبلی بر جیتی مصلحت خواست مردم حرکت کردند و پس از مدتی به دیکتاتور تبدیل شدند. به همین دلیل حکومتها در آفریقا تحت ثبات کامل برخوردار نیستند و با دو مشکل اساسی دست به گریخته اند.

مشکل اول، نارضایتی فزاینده مردم و فقر شدید اقتصادی است که گریبان قاره سیاه را گرفته. در حالی که این کشورها از نظر مواد اولیه بسیار غنی هستند و از این نظر جزو کشورهای ثروتمند به شمار می روند. نارضایتی مردم و فقر شدید اقتصادی راه را برای طغیان آنها هموار کرده و همین سبب گریخته مخالفان برپای قاره به جنگ مردم شوند. و آنها را علیه دولتها به شورش و طغیان وادارند.

مشکل دوم، گروه های بی بری نظامیان است که لطمه ای اساسی به دولتها وارد آورده و آنها را متزلزل ساخته است. نظامیان با شعارهای اصلاح طلبانه علیه حکومتها رشتی که قدرت را بدست می گیرند، قاره به دیکتاتور تبدیل می شوند. به طوری که امروزه قاره سیاه که زمانی قاره آزادیخواهان و انقلابیون شجاع اندال، نوعی دیکتاتوری و قوام تکریمه ها بوده به سرزمین دیکتاتوری می گردد. موگابه عمر البشیر و کابله ها تبدیل شده است.

البته این روند بی ثباتی دولتها و حکومتها بیشتر کرده و دولتها و ملتها را پیش از این از یکدیگر دور خواهد ساخت. در این میان باید به دو مورد اشاره نمود و بعد از بحث فشار قرار ندهد، زیرا حکومتها که با شرکتها چندملیتی دارای ارتباطات تکنانت و گسترده هستند، به گروه های انقلابی دست یافته و توانایی بیشتری نیز در کشورهای اروپایی و آمریکایی به زنگار بیرون ندفقه اندام می دهند که در این جهت می توان به سرودن متروپول و بهر پیشین کشور آفریقا اشاره کرد.

زیمبابوئه که سالها به دلیل وابستگی به سیمبل روزن استعمارگر معروف انگلیس دوزخواره نامیده می شد، پس از زحمتی از سلطه سیمبل پوستان آزادی یافت و در آغاز سیاهان تغییر نام داد. اما تحولات اساسی در زندگی مردم به وجود نیاورد. این سوزین بر دست داشتند و حزب «زائو» و «زائو» به رهبری ویرت موگابه و ویسواندیکومو که دیکتاتوریهای کمونیستی و چپ روانه داشتند. با استعمارگران در ستیز بودند که در نهایت موگابه

امروزه در آفریقا از دیکتاتورها و حکام مستبدین که چهره خشن دارند و از عوامل استعمار پوشت خیری نیست زیرا دیکتاتورها در قاره سیاه که چهره عوجی کرده و از میان روشنفکران، انقلابیون و یا نظامیان تحصیلکاری نوشته اند که برخی از آنها سلطه مبارزات آزادیبخش نیز داشته و با استعمارگران در ستیز بوده اند. روزی که زان بیل بولسانا پراتور پیشین آفریقای مرکزی از قدرت کارزار شد، رسماً اعلام کردید که در آفریقا به قسری تعدادی از اعضای بی اثر انسان را باقیته اند که قرار بود توسط جاداب اپراتور خورده شود و این اکنون در این قاره اوضاع تغییر کرده و از استعمارگران در راس قدرت خیری نیست در حالی که اگر اقدامات و عملکرد برخی از حکام کنونی آفریقا با همان استوارهای قبلی مقایسه شود، مشخص خواهد شد که استوارها در بسیاری زمینه ها مصلحت و بهر از کنونی ها بوده اند.

آنچه در این قاره از شمال مستلزم نشین آن تا جنوب سواهی پوشت شاهدیم، انقلاب و دودمانی است و در نتیجه در زمینه های سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژی، اجتماعی و فرهنگی است تمامی تحولاتی که در قاره سیاه صورت گرفته ناشی از رشد انقلابها و چالش است و مدرنیته بوده است.

در آفریقا باید چونکه هنوز قبایل در قدرت هستند و خصوصاً در خارج از شهرهای بزرگ قدرت در دست قبایل بوده و نظام ملوک الطوایفی حاکم است. این توان در موقعیت مدرنیته خصوصاً در زمینه های مذهبی و سیاسی نام برده به همین دلیل هرگاه حکومتی بخواهد رشد و پیشرفت در این زمینه ها داشته باشد، باید به زعم این که چگونگی تغییراتی که اعتراض عمومی را بدین دارد، بازگویی به عقب نشینی می شود و به روشهای پیشین متوسل می گردد.

جنگ داخلی و بی طرفی که در پیروندی بین دو قبیله هوتو و توتسی وجود دارد و یا اینکه در سیرالئون و کنگو و سوربان شاهدیم چگونگی بیان کننده این امر هستند که قاره سیاه تا رسیدن به آزادی و دمکراسی باید راهی طولانی سپری کند.

قاره سیاه سالیان طولانی تحت سلطه قدرت های استعماری قرار داشت و حتی استکانت این قاره به عنوان برده به دیگر کشورهای جهان منتقل می شدند. نهضت آزادیخواهی به صورت گسترده پس از جنگ جهانی دوم در این قاره آغاز شد، در همین راستا کشورهای آفریقای یا این طریق انقلاب و جهاد مردم به استقلال دست یافتند و با اینکه استعمارگران تاکنون به اصولی استقلال به آنها شدند.

در برخی از کشورهای آفریقای، استعلاهی به استقلال و آزادی با سالها جنگ و نبرد همراه بود و حتی این درگیریها پس از استقلال نیز ادامه یافت به همین دلیل در تعدادی از کشورهای آفریقای شاهد جنگ داخلی و کشمکش بین گروه ها و احزاب مستقیم که سالها در کنار همدیگر برای کسب استقلال و آزادی

در موقعیتی که تب و تاب مبارزاتی نظرسنجی ها در آفریقای خارجی کشی فروکش کرده و گفت و گوهای تهران و تعهدی اروپا در مورد حقوق بشر در آفریقا زیر سبکی بود به یکباره موضوع دیگری پیش آمد و مسئله از روزگانه افکار عمومی را به خود جلب کرد. در جریان نخست روزنامه جانتس در آفریقا به مطرح شد و دربرایش خاتمه آفرینی شد. حقایق بسیار درگوشی که در ذهن می می شنید شد. نوشت چاپ گریگتور در یکی از روزنامه های ایران باز دیگر چنانچ برگی از کشور بیا کرد. روزنامه جانتس که این روزنامه در مسکات انگلستان منتشر شده در توضیح این اعلام کرد که اصل این طرح مربوط به سال پیش و مربوط به سلسله سیاسی داخلی آفریقا است و هیچ ارتباطی با این ندارد. وی در ادامه نوشت صاحب امتیاز این روزنامه جانتس اعلام داشت جانتس ای برادر کوچکتر آید الله خامنه ای رهبر ایران است که کشور کسی نسبت به احترام او برای بینندگان جمهوری اسلامی توفیر دارد.

این رویه در گزارش دیگری در برنده «جام جهان نما» خبر از بارداشت به غیر از اعضای هیات تحریریه روزنامه جانتس داد و اعلام کرد به نظریه رسد بحرانی فلسفی از چاپ. گریگتور چنین بر این روزنامه جانتس به عنوان غیرت خود بارداشت به غیر از اعضای تحریریه این روزنامه و نظرات اعضای این حزب در چند شهر ایران در اعتراض به انتشار این اعلامیه در مطالب مردم که محافظه کاران قصد دارند از این ماجرا برای شریه زن به اصلاح طلبان بهره بگیرند.

راوی صافی آلم پاکتیز میهن به سراج علیزاده تونیزه در نظر او را پرسیده است می گوید در رابطه با جانتس و بهر بگفت مسافله ای بعد از آنکه از مسکله آقای عیدی بهر طرفی هستند و در فکر صدور مجوزی برای راکه سلسله پوشت شبیه به پیروندهای دیگری شد که مردم افشا و اعلامیه را به چاپ فرستاد و حتی مستند عیدی به تأخیر و تعلیمی که هم از سوی همکاریات در دست داشتند و هم از سوی گروهی و مطبوعات علاشیل در آن یک شریط عیدی بر زبان کشید رفته اند. تصمیم گرفته شد بصران دیگری را ایجاد کنند و در واقع آن سترایی که بر کتیبه های که شعارهای از لکن جبهه ضد استالاحات در آن بصورت داده و از مدتها قبل در صدا و سیما انتشار شده این مساله را افشا کردید. راجع به صافی اسرائیل خبر را می شنید و رقم را اعلام کرد که آن را به شعارهای که علیه رئیس جمهور و مطبوعات رفته اند افشا شده بود. راجع اسرائیل گفت پوشش نمی اشکارا علیه حمت الاسلام خفنی شعار می دادند و خوانان سرگونی او را حل و در نهایت جمهوری بودند. در قطعنامه ای که بود و به انتشار داشتی سری جریتر بود علیه امیر حسین شیه و در قوه قضاییه خواست شده بود با نانی که احداث تکنیکال به مقام شایع بهر جیت شبیه و بینندگان جمهوری اسلامی ایران توصیف شدند بهر قوه قطع باشد.

در این روز گزاشی یکی بگفت به روز پس از توفیر روزنامه جانتس، حامیان جهاد الاسلام خفنی و جناح سرگود به اصلاح طلبان این جهاد کنند سبازی عیدی انتقاد کردی کشت خورده و توانستند از ماجرای گریگتور کتبی برای خود تهیه کنند. پیگاه خبری امروز وابسته به اسلامیان در اینترنت نوشت میوهجهی مردم ایران به انتقادات و مخالفت شرکت کنند معرو به با شعارها علیه رئیس جمهوری انتقاد گرایی را با کشتن موگابه سلسله راوی صافی اسرائیل درگوشی که چند روز دیگر منتشر شد به اینهاست. «منترایان و درگوشی که از مسکله که قطعنامه ای از پیش تهیه شده از قوه قضاییه و هیات نظارت بر مطبوعات خواسته بودند در این باره که چنانچه این مردم اشک و مشهود توصیف شده به مقام قضایی دست نراند.







سینه گانه

آبی که در سال به  
کویت صادر خواهد  
شد، از تیم درصه  
ذخایر آبی  
ایران هم  
بجتر خواهد  
بود

سطحانی  
پر آب یا  
جیب‌های  
پر پول

چند روزی است که با  
تشکیل یک کمیته ویژه برای  
انتقال آب شیرین ایران به  
کویت، ماجراجویی که در چند سال  
گذشته، در این باره شکل گرفته بود،  
به مراحل جدی رسیده است و اگر  
تا چند ماه قبل شایعاتی پیرامون  
فروش آب شیرین ایرانی به کویت در  
فصل پخش بود و هر چند یک بار هم  
تکذیب می‌شد، با تشکیل این کمیته  
ویژه دیگر تردیدی در عزم دولت برای  
فروش آب باقی نمانده است.

البته قرار بر این است که این کمیته  
مطالعات خاصی انجام دهد و براساس  
نتایج این مطالعات تصمیم نهایی درباره این  
معامله اتخاذ گردد.

از نزدیک به دو سال قبل که این خبر منتشر شد  
تغیرات موقل و مخالف مختلفی در این باره مطرح شد  
و در این بین بیشتر مخالفین فروش آب معتقد بودند  
اگر شما آب اضافی دارید و دارای چنان فناوری  
هستید که آب را از زیر خلیج فارس تا صدها کیلومتر  
آن سوتر بریزید و به کویت برسانید، بهتر است این کار  
را در داخل انجام دهید و تشنه‌های سیستان و یزد و  
کرمان را سیراب کنید. از سوی دیگر موافقان فروش  
آب هم چنین می‌گفتند که بر آینده نزدیک، معامله آب  
هم جزئی از تجارت جهانی خواهد بود و حال که  
برایمان کار مرزهای ما اهمیت دارد چه بهتر که قبل از  
آنکه به سراغ دیگر همسایگان برویم ما از این فرصت  
استفاده کنیم.

اگرچه جزئیات این ماجرا را نگاه نکنیم، حقیقت این  
است که حدود ۵۰۰ میلیون مترمکعب آب به طور  
سالانه به کویت منتقل خواهد شد و به این ترتیب هر  
سال نزدیک به ۶۵ میلیون دلار از این محل به جیب  
ایران ریخته می‌شود.

برای اینکه بعد از این میزان آب روشن تر شود باید  
دانست که این مقدار آب، برابر نصف مقدار آبی است  
که به طور سالانه در تهران مصرف می‌شود. یعنی  
مصرف سالانه این شهر بیش از یک میلیارد مترمکعب  
است که میلیون‌ها دلار و میلیون‌ها ریال هزینه بر  
ساختار هراس‌ناک دولت بار می‌کند. از سوی دیگر حجم  
آبی که قرار است به کویت انتقال یابد در مقایسه با آب  
قابل استفاده در کل ایران حدود ۱ به ۲۶۰ است. به این  
ترتیب در حالی که ما بیش از ۱۳ میلیارد مترمکعب  
آب قابل استحصال در ایران داریم، انتقال ۵۰۰ میلیون  
مترمکعب آب به کویت جزئی بسیار کوچک از کل  
خواهد بود.

اما انتقال همین میزان آب به کویت سالانه ۶۵  
میلیون دلار از نصیب کشور خواهد کرد که بی‌تردید  
برای وزارت نیرو منبع درآمد قابل توجهی است گفته  
می‌شود این مقدار درآمد ارزی در برابر درآمد ۲۰

میلیارد دلاری کشور، که هر سال از فروش نفت و  
مبادرات برخی کالاها به چنگ می‌آید، هفتیست تا  
منابع حیاتی آب کشور، در مقابل آن فروخته شود، اما  
شاید از یاد بزرگم که این درآمد کلان ۲۰ میلیارد دلاری  
به هر حال تکنیک یا وجود هزینه‌های فراوانی که  
کشور باید برای تأمین آنها چاره‌جویی می‌کند  
آنچنان بین بخشهای مختلف تقسیم شده که سهم  
وزارت نیرو هیچگاه اندک نیست. به عنوان فکری  
انسانی برای ساخت مخدعی مورد نیاز در کشور  
نمایند تا از این طریق با استفاده از تمام آبی که در  
کشور جریان دارد و در حال حاضر بخش بزرگی از  
آن از دست می‌رود، مشکل تشنگی بسیاری از مناطق  
کشور را برطرف کند.

اما با فروش آب و اختصاص درآمد آن به وزارت  
نیرو، این بخش جان نثاری خواهد گرفت و فرصتی  
برای انجینیرین به ساخت سدسازی جدید خواهد یافت.  
کسانی که معتقد به انتقال آب به کویت باید  
آن را به شرق و جنوب منتقل کرد، کلاً بی‌تردید  
می‌گویند، به اکنون شرق و جنوب کشور از معرض  
بدرترین خطرات ناشی از کم‌آبی هستند و بی‌تردید باید  
برای این معضل چاره‌ای انجینیرند، اما ناگفته نماند  
که بدون داشتن درآمدی مالی و یا فقر و تکنستی  
نمی‌توان این گونه اهداف را به ثمر رساند. اگر در  
ایران چنان جایگاهی باید که به ارزش واقعی‌اش  
برسد، باید آن را فروخت و بهیچ واقعی آن را نگرفت تا  
در راه ساخت و سازهای چاره‌ساز در همین زمینه  
هزینه شود.

## مسافرت در توروز ممنوع شد!

چند سالی است که هفته آخر دی ماه به طور  
مداوم، فرصتی است که در رسانه‌ها از آزمایش هوای  
پاک صحبت شود و مسئولان محترم نیز بیایند و از  
طرحهایشان برای پاک کردن آلودگی هوای شهرها  
و البته تکمیل همه فهمیده‌اند که این روزها فقط  
به حرف زدن می‌گذرد و در عمل برخی سبها  
سازمانهای دولتی اعلام می‌کنند که در آلودگی  
پاک هوای کمی از روزهای دیگر هم آلوده‌تر بوده است  
هرچا که به هر روی کنترل آلودگی هوا هفتیست که  
در یک روز و یک ماه و یکسال برآورده شود و تنها یک  
خواست عمومی از سوی مردم و مدیران است که  
خواهد توانست از این آلودگی یکگاه بر همین اساس  
مدیران پیش حمل و نقل تصمیم گرفته‌اند که  
خودروهایی که کمال از رده خارج شوند تا ضمن  
ایمن‌سازی راههای کشور از آلودگی هوا توسط  
خودروهایی ساخت‌شده نیز جلوگیری شود.

با این هدف مدیر حمل و نقل و پایانه‌های استاز  
سیستان، چند روز قبل در دیدار با مدیران شرکتها و  
مؤسسات حمل و نقل این استان اعلام کرده است -  
اجرای سومین مرحله از طرح محدودسازی از تردد  
اتوبوسهای فرسوده مسافری بین شهری از اول  
اسفندماه جاری جلوگیری خواهد شد. ایشان که  
احتمالاً به نمایندگی از وزارتخانه متبوع خود سفر  
می‌گفت بیان نکرد که اولاً در مراحل اول و دوم  
محدودسازی چه محدودیت‌هایی اعمال شده و ثانیاً، چه  
ممنوعیت تردد اتوبوسهای با عمر بیش از ۳۰ سال، چه  
تعداد و وسیله نقلیه عمومی بین شهری از ناایمن حمل و  
نقل کشور خارج خواهند شد! این که چه تعداد





یک سخنرانی از مطبوعات می‌خواهد که از انتشار چنین آگهی‌هایی جداً خودداری کنند.  
هفته گذشته هم چنین گفته شد ایران در جهان پس از هندوستان بیشترین آمار خرید و فروش کلیه واره خود را تصاحب داده است و بدین برمی‌شود.  
مطبی آگهی‌هایی برای فروش کلیه هم دیده می‌شود این اطلاعات که آرام و می‌سد در حال روی دادن است چنان سخت و سنگین اند که هر شخصیتی تنها به سختی شش شش عمل آنها نامن می‌زند پس شش بهترین توضیح این باشد که با تل یک اتفاق خوب یک لایم خبرهای ناخوشایست نغمشان را نباشد کند.  
در روزهای که آمریکا و انگلیس تاکنون حدود یکصد هزار سرباز را برای اعزام به منطقه خلیج فارس و نیرو با عراق آماده کرده‌اند و هزاران گلوله توپ به این سوی جهان نشانه‌گیری شده است. تعدادشان انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها که هر روز نیز به تعدادشان افزوده می‌شود طی چند روز گذشته وارد عراق شده‌اند و قصد دارند با استقرار در کنار مراکز حساس نظامی عراق خود را به عنوان یک سپر انسانی در برابر حملات هوایی آمریکا و انگلیس در جنگ علیه عراق قرار دهند. چنانچه بعد از اعزام نخستین گروه از این مده که حاضر شده‌اند جان خود را برای جلوگیری از آغاز جنگ گذاشته‌اند. گروه‌های بیشتری نیز از نقاط مختلف اروپا تقاضای ورود خود به خاک عراق را به سفارتخانه‌های این کشور در جهان تسلیم کرده‌اند تا ایشان نیز به انگلیسی‌ها و آمریکایی‌های حاضر در عراق ملحق شوند. ظاهراً هنوز می‌توان امیدوار بود از خودگذشتگی عده‌ای در جهان مانع از بروز جنگ شود.

**اتفاقاتی نظیر فروش کلیه و فروش وام جانبازی آرام و بی صدا حقایق را بازگو می‌کند**



**مشکل محمود اتوبوس در روزهای نوروز، احوال بیشتر از هر سال گریبان مسافران را خواهد گرفت**



آگهی‌هایی در جراید منعکس می‌شود که لگر آگهی‌های دست نخست سرمایه و دارایی‌های افراد را در معرض تهدید قرار می‌دهد این آگهی‌ها بیرو و اعتبار افراد را تهدید می‌کند.

### «آگهی فروش وام جانبازی»

پس از پایان دفاع مقدس، بنیاد جانبازی برای حمایت از کسانی که در طول نبرد چهار آسیب دیدگی شده‌اند تسهیلاتی فراهم کرد که طی سال‌های گذشته در اختیار ایشان قرار گرفت و هم چنان نیز قرار می‌گیرد. اما چه سخت است وقتی می‌بینید کسی با هر انگیزه و هر توجیه برای فروش این وام که در ازای جانبازی وی به او تعلق گرفته است، آگهی می‌دهد و سخت‌تر آنکه تعداد این آگهی‌ها چنان زیاد می‌شود که مدبر بنیاد جانبازی یکی از استثنای که بیشترین شهید را طی دفاع دوران مقدس تقدیم کشور کرد در

اتوبوس فرسوده با عمر بالای ۳۰ سال در استان سیستان و در یک کشور دیگر اجازه تردد نتواند داشت از این جهت حائز اهمیت است که آیا واقعا لجرای چنین مقرراتی ضروری است؟ اگر ضروری است چرا مقامات مسئول می‌خواهند مانع رفت و آمد اتوبوس‌های از عید شوند. درست زمانی که بیشترین مسافرت‌های بین شهری در طول سال در حال انجام است. مالکان اتوبوس‌های بین شهری در سراسر کشور دارای حدود ۱۶ هزار اتوبوس است که در ایام نوروز به هیچ وجه کفاف جانبازی الیوه مسافران را نمی‌دهد و تمام طرح‌های مسوولان در روزهای پایانی سال برای رفع مشکل کمبود وسایل نقلیه بین شهری تاکنون بی‌اثر مانده است. حال با حذف تعدادی اتوبوس از این ناوگان، وضع وخیم‌تر شده و بهای بلیت‌های مسافری نیز افزون می‌گردد و به مشکلات دستایی به بلیت باز هم افزوده خواهد شد.

دلیل ممانعت از تردد اتوبوس‌های فرسوده هر چه باشد آلودگی محیط زیست، ایمنی مسافران یا فروش اتوبوس‌های نو. این نکته مطرح است که آیا بهتر نبود لجرای مرحله مصنودسازی تردد اتوبوس‌های فرسوده به بعد از عید نوروز منحل می‌شد؟ یا شاید مسوولان محترم در این اندیشه‌اند که از این طریق رانندگان را وادار کنند، برای از دست دادن روزهای پر مسافر نوروز اتوبوس‌های کهنه‌شان را به نو تبدیل کنند که در این صورت نیز باید گفت خرید اتوبوس‌های جدیدی که دست کم ۴۰ میلیون تومان قیمت‌گذاری شده‌اند، کاری نیست که بتوان عده‌ای را با زور به انجام آن مجبور کرد. بلکه پرسوهای است زمانی که با مبلغ معهود موجود باید در مدت زمانی طولانی به انجام رسد.

### فروش وام جانبازی و جلوگیری از آغاز جنگ در عراق

هفته گذشته از برخی آگهی‌های تبلیغاتی در مطبوعات گفتیم که سوزی کلاهبرداری را می‌توان به طریقی از آنها استنباط کرد. اما جاز این نیست آگهی‌ها که مدعیان در مطبوعات رونق یافته مدتی است

مناظره تحصیلی

یکشنبه ۱۳۹۲

مناظره خانوادگی

سه روز از ساعت ۱۰ تا ۱۲

مناظره حضوری

با تعیین وقت قبلی

گروه کارشناسان

زهره امینیان کارشناس مناظره

جهان حامی کارشناس روان شناسی

سپید جباریان روان پرستار

فرزانه صداقت کارشناس دانش روان شناسی

لادن نصیری ۱۳۹۵

پرسش وپژوه پاسخ وپژوه

پرسش وپژوه

ایا در آینده مشگل خواهم داشت؟

مختصری ۲۲ ساعته و مورد هستم شغل خیالی است و در بسیاری از هنرها استعداد قابل توجهی دارم. از نظر خانگی پخته تر دیگران در سطح قابل توجهی قرار دارم. دیوار در مشق شکست خورده ام. برای همین روحم آسیب دیده است البته بدون آنکه دیگران از این امور آگاه باشند. اما موضوعی که تا حدودی نگرانم کرده و شاید یک نابالشی و ضعف روحی ناشی از مسائل پیش آمده و پرلیم باشد این است که نسبت به مسائل جنسی بی تجربه و نازکی احساس نظر نمی کنم. درحالی که در سباهی بلوغ چنین ندریم البته هنوز غلطی و احساساتی هستم. اما ترسم از مشکل بیانی شده این است که مبتدا و ضعفی که دارم در زندگی مشترک مشکل ساز شود و به فریبانی کانن خانوادگی بینجامد و یا باعث بچه دار شدنم شود. م- الف از تبریز

پاسخ وپژوه

سردی جسمانی یا روحی

به موردی مکتوبی سردی انسان ممکن است دارای دو ریشه اصلی باشد که یکی از آنها روحی و روانی است و دیگری جسمانی البته این مقوله بسیار پیچیده تر از آن است که بتوان به تقسیم بندیهای ساده به آن پرداخت. بنا به مورد برای من شرح داده ام. به نظر می رسد که شما از نظر جسمی دارای مشکلی نیستید اما نمیتوان تنها به علائم اکتفا کرد و شما باید ندرز تشخیص بویید و از این بابت مشقن شوید بگذارید شرحی اجمالی از هر دو مورد برای روشن شدن شما و اذهان خوانندگان گرامی داشته باشیم. در قرن حاضر و اسمانهای که به آنها انسان مشقن می گویند. و تکنولوژی مشقن گران و یا اصول عدم واکنش در این مورد با مشکلات روحی و روانی دیگر می شود. سردی انسان مستقیماً به شرایط عاطفی او بستگی دارد و اگر از نظر عاطفی دچار مشکل باشد به طور قطع سردی هم به او دست خواهد داد پس یکی از موارد مهم عدم تعادل عاطفی است که خود دارای اسام مختلف است و همین که به در نامه ذکر کرده ام شکست در علق و یا احساسی شکست در علق می تواند در

این مورد موش باشد از دیگر موارد سردی باید از وجدان گناهکار و غمناک بود سخن گفت. یعنی انسان درباره خود به نوعی داوری می کند که خود را ضایع است گرما نمی پذیرد و واکنشی سرد از او سر می زند.

مقتضی و دانسی

در مورد واکنشهای روحی باید به خاطر سپارید که سردی ممکن است به شکل مختلفی و با دانی بودن کند. یعنی ایست فقط در موارد بخصوص این احساس به انسان دست می دهد و یا اینکه به طور کلی و فارغ از مورد. این چهار این وضع است اگر انسان در مورد نظر رابطه مشکوک باشد و نسبت به آن از هیچ نقطه نظر امنیانی داشت باشد. طبیعتاً اضطراب و سردی که در او به وجود می آید او را به سوی سردی عاطفی سوق می دهد. شما باید به تمام نکات فکر شده توجه کنید و سپس آن را با خود تطبیق کنید تا متوجه شوید باطور ضمنی روند واکنش خود و علت آن را متوجه شوید.

میل جسمانی

این مورد به مراتب واضح تر و ساده تر است یکسری دلیل و اتصالات در بدن انسان وجود دارد که می تواند به شکل خودکار سردی به او آورده و برای مثال گرفتگی چند گرم و عدم نورسانی به موع به سراسر بدن از آن جمله اند. همچنین وجود برخی از فدها به هر چند گرگ می تواند به نوعی سرد شدن در بدن منجر شود. بهرحال در این مورد رابطه جسمانی احساسی یا ذهن انسان قطع می شود و سردی و بی تفاوتی را باعث می شود.

چهار وجه کرده؟

در مورد شما همان گونه که در ابتدا بیان کردم. معاینه توسط متخصص یک گام مهم به شما می رود که اگر نوعی نازک می جسمانی وجود داشته باشد. در جزای می شناسی قابل رفع می باشد اما به نظر می رسد که شما خودتان این وضع را به پای آورده ام. تفکر و تعینت شما از روابط انسانها چندان روشن نیست شما از جبهی خود را پایت به اخلاقیات و هنرهای انسانی می دانید. اما از طرف دیگر به شکلی که پسنیدید اجتناب نیست خود را درگیر روابطی تقریباً غیر معمول کرده ام. شما ۲۲ سال دارید و اکنون باید بتوانید تصمیمات عقلانی را برای زندگی خود اتخاذ کنید. مشخص است وقتی شما درگیر روابطی می شوید که در عین بی خطر بودن از نظر روحی برای شما مشکل ساز است آنکه سردی فقط به خلق اتفاق آن است به نظر می رسد که سردی به بعضی از علائم آگاه ذهن شما نوعی میزبان است که به خاطر نوع رفتاری که انتخاب کرده ام. برایشان احساس می شود. شما همان گونه که نوشته ام انسان احساسی و نباید قاعدتاً مشکلی داشته باشد اما مشکل زمانی بروز می کند که درگیری خود را برای خود ایجاد می کنید. در چنین شرایطی نمی توانم سردی را به عنوان یک ناخفایاری تلقی کنم بلکه آن را زاییده ذهن خوانتان به عنوان یک واکنش خود را ندیده و نغمی می دانم من شما و شرایط شما نشان می دهد که آماده از برای و تشکیک خانواده هستید به قول می دم که اگر این گامها را در وقت و اسواری برانید یعنی با یک فرد مطمئن و سازگار از برای کنید و مطابق شرایط ایجاد

رفتار کنید. آنگاه هیچ گونه سردی در شما وجود نخواهد داشت چرا که عمل شما درست و عقلانی است. و متعاقب این تفکر شما هم صحیح و منطقی است. زمانی که عمل و تعینت با یکدیگر مطابقت داشته باشد. ناخفایاری از دو دیگر خارج می شود. حال این را با شرایطی فعلی خود مطابقت کنید. آیا عمل خود را مصحح می دانید و وجدان آگاه و پاک نسبت به آن دارید؟ آیا تفکر خود را مصحح و بدون از لانات مغلفی و با دانی بودن این مطابقت ساده به شما نشان می دهد که گام را برانید و به فکر می توانید به شکل خود لقب کنید. حتی آنکه باید برای خودتان هم ارزش قائل شوید. یک زندگی خوب لذت را هم برای شما به ارغان می آورد. حال آنکه زانگی و فکر باید لذت را از شما می گیرد. شما در سن و سرفعتی هستید که تصمیم گرفت و انتخاب کنید و با توجه به شرایطی که نشان داده ام من مطمئن هستم که راه صحیح را انتخاب می کنید. موفق و پیروز باشید. دکتر بهمن بهزادی

پس پاسخ کوتاه به

سردی خانم کلیدر - الف

من روی رفتار خود شما حسه نگارم و حتی معتمد که اگر این رفتار ادامه یابد باید حتماً آن را به مشاوران و مدرکای مشاوران فعلی خود گزارش نمود و آنها اقدام مقتضی را انجام خواهند داد اما من مورد سایر رفتارهای شما هم من تصور می کنم قدری اغراق می کنید. این پیش بینی فکری که از مرد منتظر هستید و همه خواستگاران را رد می کنید کاملاً نامناسب است و ممکن است شما را در آینده دچار مشکل کند. لطفاً از آنجا که صحبت های پرتان در گروهی تجربه بدی برایشان ایجاد کرده است پس باید به دنبال تجربه خوبی باشید تا این مسئله را با ایشان معر شود. درحالی که شما در عین عقل می کنید و اجازه داده ام تا آن سخن برای زندگی شما تصمیم بگیرد. خیر. خواهر من شما باید شغل جدید که به شما آسیمی پیدا کند. به انتخاب یک شوهر خوب خود را برای همیشه از این فکر آزاد کنید که همانا انتظار از مرده است. نداشت دعوت شما اکنون از دانشگاه فارغ التحصیل شده ام. باید در اجتماع خود مسوولانه عمل کنید و اجازه دهید که به شما اعتماد دهد که تعینت شما کسی ساده لوحانه است اکنون شما در سن و سرفعتی هستید که باید به تصمیم گیری به مانند یک مرد خودتان و چه برای خانواده و خودتان را راست گفت نگهید. در مورد وضعیت ایس در خانه و در کار پدر و مادر باید به شما بگویم که قانون خاصی وجود ندارد اما عقل و منطق حکم می کند که ایس باید در حد های باشد. به قول افلاطون حقیقت همیشه در میان روی است. در مورد پوشش در برابر پدر و مادر به شما می گویم این حقیقت که آنها سرم هستند نباید به معنای آن باشد که انسان هرگونه که خواهد در برابرشان ظاهر شود. پوشش باید برای و متعلق به خصوصیت هستی فرهنگی و آب و هوا منطقه باشد. چرا که پیروی از این بایده روی به باعث می شود که این شما از قرائت و ترویج عاری شده و به یک متفکر مشاور و نیز تبدیل شود پس سعی کنید افکار بد را دور ببرید و ضمن آنکه در خانه عاری رفتار کنید زمان آن رسیده که به ازواج خوب و مسوولانه فکر کنید و مطمئن هستم که جز این نخواهید کرد. موفق و پیروز باشید.



## در مورد رشته مورد علاقه‌ام نیاز به آگاهی دارم

زهرا طریفان

□ دوره پیش‌دانشگاهی را در رشته ریاضی فیزیک به اتمام رسانده‌ام و سال پیش در کشور خارج دانشگاهها تترتوستم در رشته مهندسی فول بشوم سال بعد دارم در رشته مورد علاقه‌ام مهندسی مکانیک وارد دانشگاه بشوم این روزها که زمان ششماه ازمنهای ورودی دانشگاه آزاد است من هنگام انتخاب رشته اولین انتخابم که بسیار مهم است رشته مهندسی مکانیک گرایش حرارت و سیالات بوده درحالی که من به گرایش مرفه‌ای جلدات بیشتر علاقه دارم. راستش خودم نیز چون عیبنا و برخی دانش‌آموزانی که گرایش را بهتر و بالاتر از گرایش حرارت و سیالات می‌دانند به آن گرایش نظر مساعدتری دارم و اصولاً نمی‌دانم که این دو گرایش



چه تفاوتی با یکدیگر دارند

در گرایش طرایم جامعات کارشناسان این رشته می‌توانند اینها را مکتبیم و اینازهایی را که در کارشناسان مختلف مورد استفاده واقع می‌شوند، طرایم کنند و درحالی که کارشناسان گرایش حرارت و سیالات عمدتاً در موضوع تبدیل انرژی، انتقال حرارت

و حریم مهارت پیدامی‌کنند و زمینه کاری آنها بیشتر به نیروگاهها، سوله‌های حرارتی و انتقال سیال انرژی مربوط می‌شود.

□ از نظر اشتغال این گرایش چگونه است؟

■ جنب اشتغال خوبی مرفی خارج‌التمصیلان رشته‌های مختلف مهندسی مکانیک وجود دارد، قسم از بعضهای دولتی و سازمانهای ملی و خصوصی وابسته به آن و هم در بخشهای خصوصی.

□ برای موفقیت در این رشته‌ها چه غرومی را بیشتر مطالعه کنم؟

■ دروس عمومی و اختصاصی را باید به دقت مطالعه و مرور کنید و شست مزید از دروس اختصاصی ریاضیات و

فیزیک را و از دروس عمومی آبیان و معارف اسلامی را تاکنید می‌توانید بهتر مطالعه کنید و به دقت مطالب آن را مطالعه کنید؛ البته تمامی دروس عمومی و اختصاصی را باید به دقت مطالعه و مرور کنید و در زمینه دوره سؤالات مساهلی گشته گفتگو نیز ترمیمات کلی داشته باشید.

## در افکارم فرق می‌شوم

سپهنا خامنه

□ جولای ۲۲ ساله و دانشجوی هفتم مشنگام این است که به‌تازگی بیش از حد درباره خودم فکر می‌کنم و به نتایج منفی می‌رسم به نظرم خیلی قطبدر از دیگران هستم. سوسیالیزم نیست. جایبه انحصاری ندارم. حوصه‌ام از همه کارهاش می‌رود. به‌طوری که فقط دوست دارم بشنیم و در افکارم فرق شوم از دو شخصها و شرایط مطلوبی که مراهم پیش می‌آید نمی‌توانم به خودی استفاده کنم در مقابل دیگران بسیار ضعیف و ناتوان شدم می‌کنم گفتنی نمی‌توانم حق خودم را بگیرم و.

■ شما به همه تقاضا ضعیف و عیب و ایرادهاست اشرار کردید، بدون آنکه کسی هم درباره تقاضا شوم موفقیت‌آنان حرفی بزنید. باید بدانید ارزش هر کسی ابتدا از خویش شروع می‌شود. اگر در اعتقاد از خودتان ایراد نگیرید و تمام خود را مرور کنید، هر وقت نه‌تنها از خودتان بلکه از هیچ‌کس و هیچ چیز را نمی‌توانید بخوابید بود. چون افکار منفی باعث تضعیف روحیه‌تان می‌شود.

□ همین طور است که می‌گویید به نظرم هیچ چیز در دنیا وجود ندارد که بااروید من مرور رسیده. مثلاً محبت و جو حاضمان طوری است که پدر و مادر، خواهر و برادرانم به خاطر رفتارم سرزنش می‌کنند. البته در عین حال گرم و مهربان هستم. ولی نمی‌دانم چگونه با کسی رفتار کنم. من نمی‌توانم اشتباهات آنها را بپذیرم. درباره دوستم بگویم که هیچ‌وقت این طوری که می‌خواهم در کنارم نبینند و از من حمایت نمی‌کنند.

■ فکر می‌کنید چرا چنین رفتاری دارند و مشکل را



در چه عیبی است؟

■ من از دوران کودکی چون خودم احساس می‌کنم بیش از حد مودود توجه قرار می‌گرفتم و همه به خواست‌هایم تن می‌دادند. وقتی کسی بزرگتر شدم از اینکه همیشه مرا به عیب می‌گرفتند و کارهایم را انجام می‌دادند ناراحت می‌شدم. ولی قبول نمی‌کردم و تسلیم و گفتنی و باز کردن مسائل و دانش‌های ناچاری که در موجوداتی از انسان امور شخصی نیز احساس ناآرامی می‌کنم. می‌دانم که از طرغوش و استعدادم و بشعیت دانشم هستم. ولی در رویه اینشتی ضعیف عمل می‌کنم. وقتی خودم را با دیگران مقایسه می‌کنم این احساس تشدید می‌شود و نمی‌توانم حقایق انتقادی که از من می‌رود. طاهر شوم ضعیف اینکه دیگران فکر کنند در کنار خانواده احساس امنیت و آرامش نمی‌کنم و فر آینده‌بین دارم.

■ اجازه تبعید این‌گونه افکار برایش مانع و محدودیت منفی ایجاد کند بگویند. و واقعاًها را بهتر پس کنید برای این فکر باید به جای پرداختن به نقاط ضعف به جنبه‌های مثبت و سوخت‌هایی که تا به‌حال داشته‌اند. و درازتید اصولاً رفتار خانواده و انتقادهایی که از شما می‌کنند بیشتر نمایانگر علاقه شدید و یا انتظار و توقع به خاطر همین علاقه است. تا زمانی که این احساس را در خود می‌پوشانید که دیگران روحیه‌شان را نمی‌فهمند، هرگز آنها قادر نخواهند بود از احساس واقعی شما باخبر شوند و با دلیل و رغبت پیشنهادی به خواسته‌های شما توجه کنند. وقت خودتان را با فکر و خیال و فکر و تگرایی بپوشید که به گذشت و مقصود دانستن دیگران منتهی می‌شود. تلافی کنید. در کنار درسی به فکر و فعالیت‌های هنری و ورزشی نیز اقدام کنید. هرچه با اشتیاق و مردم بیشتر سیر کنید داشته باشید و با خانواده و دوستان و اقارب و پدر و مادر شادمانی و برقرار کنید و از منظر موفق خواهد شد.

## مشاوره دندان پزشکی

آن دسته از عزیزانی که برای تهیه دندان مصنوعی دچار مشکل حالی هستند می‌توانند با تلفن ۲۲۶۶۶۶۶۶ روابط عمومی مجله اطلاعات هفتگی تماس بگیرند. اساساً جهت شش مستقیم با دکتر چرامین پزشک متخصصین تهران و دندان می‌توانید به هفت چهارشنبه‌ها از ساعت ۱۲:۳۰ تا ۱۵:۰۰ یا تلفن ۲۲۶۶۶۶۶۶ تماس بگیرید.



## نگارش به فرزندان

نوع نگاشته که پدر یا مادر نسبت به فرزندان خود دارند، طبیعتاً تأثیرات متفاوتی داشته و یکی از آنها احساس کند که نسبت به او بی‌انصافی می‌شود؛ و یا پدر و مادر دیگر برادرانش و خواهرانش با او ناعادلانه رفتار می‌شود. آنگاه تبعات این تبعیض می‌تواند فرزند را با

رومی آزرده بار آورد و یا همان آزرده‌گی تحویل اجتماع دهد. بسیاری از تبعیض‌هایی که ما اکنون در نوجوانان و جوانان شاهد هستیم، معلول همین رفتار تبعیض‌گرایانه است. گفتم تازه این باعث رضایت است اگر در نوجوانی و یا جوانی شاهد این کج‌فراشی رفتار شخص باشیم؛ چرا که در بسیاری از موارد شخص در بزرگسالی عذرهای مختلفی از سوء رفتار و تبعیض نسبت به خود را ارائه می‌دهد. البته اگر نوجوان در پدر و مادری پرده شده شود که کدامیک از فرزندان خود را بیشتر از دیگری ترجیح می‌دهد، یا به‌طور قطع پاسخ خواهد داد: همه یا هیچ کدام! چرا که پدر و مادر اگر واقعاً یک انتخاب برتر هم داشته باشند آن را برپوش نمی‌دهند؛ اما انسان یک آینه نامرئیه نام دارد و دارد که هر حقیقتی را نشان می‌دهد و رفتار پدر و مادر و یا حتی یکی از آنها نسبت به فرزندان خود گویای همه چیز می‌باشد. به‌جای بسیار حساس و دقیق هستند و چنانکه در تعارض والدین را از تعارض و انصاف تشخیص می‌دهند و همین حساسیت آنها باعث می‌شود تا تبعیض برپایش بسیار گران تمام می‌شود به فایده آن کاروانی در این خصوص توجه کنید.

## کاروانی باتلر

کاروانی یکی از بنیانگذاران و مدبرین حال خوش قلب ترین معنوی بود که تا آن زمان ملاقات کرده بودیم. نخستین بار او را در سال ۷۷ ساله بود دیدم. در سال ۱۳۸۷ با بدون آنکه پدر و مادرش اطلاع داشتند با تاتی یک از ملاقات‌هایش به دیدن من آمد و توانایی که به شدت مغرور و غرق می‌شود به من گفت احساس می‌کند مؤلف بزرگترین کس به سالی با او فاصله کمی دارد. بیشتر مورد محبت پدر و مادرش و به‌ویژه مادرش قرار دارد و این را کاملاً از رفتار مادرش متوجه شده است اما از اینکه که نوزاد به من در دین آمده‌ام مادرش و خواهر و برادرش کاروانی نام داشت ملاقات من بود. از بیم آنکه ممکن است باعث رنجش این شود، نذرمان شکایت می‌کرد. دوستی که همراه کاروانی بود نیز این گفتار را تأیید کرد و او کاروانی از دوران کودکی با یکدیگر همسایه

کردیم؛ چرا که به واقع نوعی سردی و حتی دعوتی مملی را نسبت به کاروانی در او احساس کردم زیرا من قبلاً با این گونه رفتارها مواجه شده بودم و وجود آن را خوب می‌شناختم. اما همان‌ها هم باز کاروانی که از عصیانیت مادرش ناراحت شده بود شروع به دلاری دادن به مادرش کرد و از او خواست که به جهت به احساس خودش فشار نیاورد. من یک رابطه حیرت‌انگیز را مشاهده می‌کردم از طرفی مثل شدید کاروانی به مادرش و از طرف دیگر کم‌توجهی و سردی مادرش به او. من خوب می‌دانستم که اگر این روند ادامه یابد در صورتی که قاعده شده، کاروانی مادر کاروانی را به کارش کشیده و خیلی جدی گفت: «ببیند خاتم من و که خیلی از بخشش منی و سردی نسبت به دخترشان را در شما مشاهده کردم و می‌دانم که شما هم نکرده‌ام اما به‌رحم کنید که کاروانی دختر بسیار حساسی است و طرف شما خواهد بود این روند ادامه یابد به او از نظر روحی صدمه خواهد زد»

مادران برای شما دو عامل پیشکش می‌کنم. یکی اینکه به ریشه این بی‌توجهی و سردی نسبت به دختر خودتان بر می‌گرد و از طریق شناسایی ریشه و برخورد با آن دعوت خود را نسبت به دخترتان اصلاح کنید و یا اگر نمی‌توانید این کار را انجام دهید دستکم پسند از دوای خود را نسبت به کاروانی را فراهم کنید تا او به خانه بخت برود و مهر و محبت را آنجا تجربه کند. این گفته‌ها به نظرمی رسید که روی مادر کاروانی اثر گذاشت. به‌طوری که چرا که از قدری آرام گرفت. گویم زهری برای برخورد با این خصصه به‌کاروانی پیشنهاد می‌دهم بدون اینکه حساس به شکل ریشه‌ای حل شود یا راه‌حلی قطعی کاروانی و مادرش از نزد ما دریافت

## شمس بیاض بعد

در پاییز سال ۱۳۹۵ بود که بازم هم سروکله کاروانی پیدا شد. او این بار تنها به ترن من آمده بود و بر لبه آتش ناله که به اسم او مادرش پنج سال پیش یعنی در سال ۱۳۹۰ در حالی که بیست سالش بود هنوز تصمیم‌ناقص کلیج را به پای او رسانده بود. بابکی از انسان مدنی کلیج ازدواج کرده افتاد و او سالی بود که عمویم را می‌شناخت و حجب به او اقل می‌داد. کرده بود اما کاروانی مانند داشت تا ناگهان تصمیم‌ناقص را به پای او رساند و بعد از اینکه به کاری آمیخته مشغول شد و پس از چند سالی تجربه در ۲۹ سالگی ازدواج کرد و شاید هم همین جیم سرانجام تبهر او می‌شد اما امروز مادرش که به‌شکل مصرع‌های او ادامه داشت کاروانی را که با جهت هلاله نوزاد داشت به مادرش نمی‌خواست. باعث رنجش خاطر او شد و به‌تازگی در که این ازدواج من بعد از هفتگی که کاروانی در سال ۱۳۹۵ با شعله‌ای لشکران به من رسید. من بعد پنج سالی بود که از آغاز زندگی مشترک با جیم می‌شناختم و حاصل این یک دختر پیش‌کش و دو پسر در یک سال بود. کاروانی این بار که به نزد ما آمده بود علاوه بر مشکل هنجاری که که باعث می‌شد مادرش و علاقه بیشتر او نسبت به خواهر بزرگترش بود، مشکلی دیگر هم با شوهرش پیدا کرده بود. کاروانی نیز از مادرش گفت

شهری با این سردی

و درست بود و هرگز تو هیچ کاره از قطع تصمیمی از هم جدا نشده بودند و زمانی که مدرسه نیز کاروانی و بزرگترین در خانه یکدیگر بودند. بنابراین بزرگترین از رفتار مادر با یکدیگر در خانواده پدیدار شده بود و به دلیل همین آگاهی هم او حرف‌های کاروانی را دربرابر تبعیض که توسط مادرش اعمال می‌شد، تأیید می‌کرد. با اینکه کاروانی از این حرف‌ها تلخ بود اما همان‌طور صحبت با من هم سعی می‌کرد به نوعی برتری مادر و خواهرش عادی و بهانه بیازورد و آنها را واکف به روند رفتاری خود تلقی کند. او می‌گفت: شما آقای دکتر من مطمئن هستم که بخاطر روی عهد به خواهرم بیشتر اهمیت می‌دهد؛ بلکه از آنجا که خواهرم بزرگتر از من است و فاصله سنی کمتری با مادرمان دارد، بهتر می‌تواند محرم مادر باشد. همین توجه کاروانی به من شایسته آن که با چه سنج حساس و خوش‌قلبی مواجه هستم. من سعی کردم تا حدی به او قوت قلب و اطمینان بدهم که خداوندش هم به یک اندازه به او و خواهرش توجه می‌کند؛ اما شاید نمی‌تواند آن را به‌خوبی ببرد. بعد من از کاروانی خواستم تا شوق را کنار بگذارد و اگر تبعیض را متوجه شده حتماً آن را با پدرش در میان بگذارد تا او هم به نوبه خود با محبتش در این مورد گفتگو کند. کاروانی و دوستش با خوشحالی از پیش ما رفتند اما حقیقت این بود که من خود اطمینان نداشتم که مساله به این منتهی‌جا حل شود.

## دو سال گذشت

در سال ۱۳۹۶ کاروانی که ۱۱ ساله بود و در سالی اول کلیج در رشته تاریخ درس می‌خواند، با اینکه به نزد من آمد اما این بار مادرش را نیز به همراه داشت. مادرش همان ابتدا رشته سخن را به دست گرفت و از حساسیت‌های کاروانی پشت ناپدید او گفت. هر کاری که برای کترین انجام می‌دهد تا کاهواهی مغنی در کاروانی موالی می‌شود و این امر دیگر او را خسته کرده است و به همین دلیل تصمیم گرفت که این بار خودی در کنار کاروانی حاضر باشد. من از سخن مادر کاروانی شنیدم احساس ارزش







# شهر شناسنامه ای

شهرت گرفتار شده. تا ابد که اینطور نمی ماند. بالاخره پیدایش می شود آن وقت شب می ماند و روسیاهی



بکشم نمی خواهم. اصلاً شهره شناسنامه ای به چه دردم می خورد؟ مثالی می توانم به طلبکارها بگویم زن احمد رضا نیست، چهار تا هشت هم پشت سرش بدهم تا همه بدهم من شهره دار فایم نگردم.

آخه دخترهای فکر کردی بعد از طلاق چکار می خواهی بکنی؟ من که آب گرم تا رندام روی چشمم نگان نمی دارم اما بدش چه بالاخره احمد رضا یک روز برسی گردن آن وقت روسیاهی برت باقی می ماند شهرت گرفتار شده تا آن که اینطور نمی ماند بالاخره پیدایش می شود آن وقت شب می ماند و روسیاهی

نمی ماند و روسیاهی. روسیاهی موجان؟ من یا او؟ کدام نامزدی یک زن را با شب تا چه ول می کنی به این خانه. آخه. میانه بخت شهره که بریت رنجه علف نیستند. فکر کردی کدام احمدی حاضر است یک زن را با سدا تا آن خود بگذرد؟ شهره؟ شهره می خواهم چکار می روم یک

کلا می بردی است چقدر جواب طلبکارها را بدهم می بانی چند بار آمده اند خانه ام را زیر و رو کرده اند؟ بچه هایم تری مثل سواخته شده اند. حتی پول مسایه ها را هم حوردم احمد رضا این همه پول را برای چی می خواست سر تا پیش یک قدر می ارزید؟ احمد رضا را چه به ۲۰۰ میلیون تومان پول؟ او خیلی آفتاب می گرد شکم چه فایده رانیه سبز می کرد. معمر بویله شده ام توی این بکی. دو سال همدانش همین فکر دارم بگردم اصلاً از کتاب معلوم یک گوری رفته را یک زن جدید زانگی کند؟ از او که بعد نیست آدمی که زن و بچه اش را با سدا طلبکار و شرخی ول می کند و می رود که غیبت ندارد. شاید الان خارج باشد. چه می دانی شاید یک گوشه همین خواب شده باز راحت زانگی می کنی. آن وقت من فقط باید جور اسم تو را

آخه موجان یک حرف منطقی بزنید تا من هم قبول کنم پرسیدان کتابت؟ وقتی شما دو نفر دارید چه گفتاری از می دارید که باز پیشیم در خانه و منتظر بمانم؟

خوب منتظر احمد رضا که شده برسی گردن من تا بچه دارد مگر می تواند از آنجا بگردد؟ از کجایی دانی نرود؟

حاجت دارد. من می توانم چشم من مگر که بپرسم مرده زن سوزی نگان داد و او بلد می کشید

خوب عده به من می گفتند او حق و نیست که وقت حق یک تک گفته هم نرسد. دیگر طرحی پیشکش تو که در زمانی داشتیم به هفت گرسنه بماند؟

با می بانی است

نه عمو محبت شما جای خود دارد اما اینها نه برای من شهره می شود نه برای احمدی بهتر

بپرورد دست به کار زوی نیست شست

من که هر چه می گویم تو یک جواب نمی آتیش

داری از ریش خلیه من حجابت بکن! شهرت که قریه نیست سلامتی پسر عمویت است

آخ که همین بیشتر بلام کرده از وقتی چشم باز کردم خانه بکی بودیم توی این همه سال نهمیم احمد رضا چکاره است

آه که نکشته قریه دارد. طلبکارها بدیش هستند اینک این همه داد و فریاد ندارد

نگاش یک قرض مادی بود. حجت که می دانی. بدی ۲۰۰ میلیون تومان که دیگر قرض نیست

## هفته بعد شما

فروردین

این قدرها هم بودید نشوید چون فرشته لعل هرگز شما را فراموش نخواهد کرد. پس از شهری شدن همه استقامت را با خود هفته به طور حتم کار خود را منتظر شما روزها می ماند برای رنج و اشتغال با خودیاش مشترک کار تازه ای را شروع می کنید. در اقدام مهم این هفته هراسی و توبیت و انگار بگذارید

ارژشیت

او نباید احساس رورهای پرچم و خوشی را خوالی گزارده به یک مناسبت خوش در مجلس نوسازن قدمی و خویشا شریک می کنید در مورد موضوعی که برخلاف میل شما به جریان افتاده زیاد می قرار می دهید برای رنج و اشتغال و عود از منابع هیچ نیایدید که در این مورد همه چیز به عشقاری شما وابستگی دارد

خبر داد

سازمان گمنام خود را پیدا می کنید حالت شادمانه تا نظر یک فرد روانشناس را به خود جلب می کند جریان پیش بینی شدنی این هفته شما را

در نقد تصمیم بر سر نورانی فرار می دهد. آثار فکر و دوشی شما را در صورت و تحسین فرو می برد

بر

در این هفته بهترین روزها را می گذرانید. در زندگی خصوصی از شریک زندگی خود بزرگترین مزه را دریافت می کنید و خونین را برای ایجاد ناگزیرها آماده می سازید. برای تشکیل کار نیمه شام و گسترش امور جاری نگرانی بر پیشانی به لغزش می ریزد. در اقدام اساسی این هفته شکی متناهی باشد.

۵۴۵

در آغاز هفته زیباترین گفتار را در وصف خود خواهید شنید به پیشنهاد رسیدنی در این هفته بیشتر اهمیت بدید برای حل مشکل شما را که مناسبت پیدا می شود و یکی از دوستان به خاطر شما دست به اندازگی دردی می زند. با یک انتقال کوچک کنید موقعیت و خوشبختی را بدست می آورید به مناسبت مناسبتی که کسب کرده اید به زودی تقدیر شایسته ای از شما به عمل می آید.

شهر نور

حریان خلاف میل را محبت تحمل کنید چون چه بسا که در این انتقال مساحت واقعی شما نهفته باشد

شیفتگی و علاقه مندی یک شخص مهم را نسبت به خود کشف می کنید. در نهایت علمی هنری خود کاملاً مطمئن باشید. در این هفته ناراحتی فکری به کلی برطرف می شود

خبر

در مجلس دوستان به جریان بسیار جالبی روید می شوید به نیروی برانگی و با به فراوانی خود توجه و گرایش یک شخصیت مهم را به خود جلب می کنید به زودی به دیدار و استقبال یکی از گرمایان ناگ می شوید

آه

دوران انتظار به پایان می رسد. روز دوم هفته از کشف یک موضوع مهم دچار تعجب می شوید. در سایه نجات نانی و نکته دلی خود نظر شخص برتری را به سوی خود جلب می کنید. از راه دور خبر فوق العاده مهم یا نامیدی خوش پیام دریافت می کنید

آز

پس از مدت انتظار به دیدار فردی گرمی ناگزیر می گردید و گفتار از امید و شادی سرشار می شود. در سایه موفقیت هایی که به زودی نصیبتان خواهد شد نامتان بر سر زلفها می افتد و کارتان گسترش می یابد





# باغبان باغ جادو کمک می خواهد



گزارش سید احمد شاهی | عکاسی مجید شامشزاده | تلفن ۳۳۳۳۳۳۵

## یخچان به یخ نماند!

خبرنگاری برخلاف ناشی که کاری شیرین و جذاب به نظر می رسد شغلی پرمسئولیت و درمیانگزار است و در این راه مشکلاتی که پیش روی روزنامه نگار قرار می گیرد گاه آنچنان بزرگ است که استوارترین اراده ها را نیز برای نوشتن چهار خط می کشد و از جمله آنها انعکاسی اکتیان و رویدادهای مختلف جامعه است. رویدادهایی که اگر منعکس شوند، به حقیقت پیوندند و تأثیرگذار باشند هیچ کس از نویسنده آنان قدرزانی نمی کند ولی اگر بنا به مریضی در این خبر شبیه ای ایجاد شود این خبرنگار است که مورد بی مهری قرار می گیرد.

فرمانی که یک خبرنگار تنها وظیفه انعکاس اخبار را بدوین درنظر گرفتن طلبه شخصی، برعهده دارد و بعد از انعکاس اخبار، مسوولیت آزمایش و خطای آن برعهده مسوولان و شخصیات ابر است و هیچگاه یک خبرنگار نمی تواند در تمامی رشته های علمی به تخصصی است به شیده ها اصرار نظر کند (به طور مثال ادبیات، تصحیح و تغییر عدد بی که توسط شخصی به نام دربیلی مطرح شده ولی همین حالا هم حتی از سوی شمش ریاضی ایران و ریاضیدانان بزرگ دنیا هیچ واکنشی نسبت به صحت و سقم این خبر نشان داده نشده چه رسد به اینکه یک خبرنگار آن را رد یا تأیید کند و به همین دلیل است که تمام تألیف های زندگی یک خبرنگار چه قبل از انتشار خبر و چه بعد از آن نامتناهی با انشراح توأم است و همیشه این شغل بی پایان و بی مختلف عصری را به همراه داشته است. اما

## دلیل شستن این سفال چیست؟

تمام این حرفها را گفت تا برای شما بنویسم در گذشت خیالین هنرمستان همدان در میانه ردیف خانه های یک کوچه پرپرست پژوهشگاه و موزه همدان وجود دارد که «پرویز ملکزاده» آفس بارزاسته بیروی هوایی به لفاظ خاموآهش در آن

رنگینی می کند و ما امروز می خواهیم به شما بگوییم که او محقق علاقه مند به طبیعت است که در بخش کشاورزی دست به تحقیقات گسترده رده و ماحصل مطالعات و تلاشهای ۲۰ ساله او در یک حیاط پنهان متری، در خانه او، راهپله ها، اتاقها و پشت بام خانه اش به مهرش دیده می گان است.

به طور مثال او درخت انگوری دارد که سالی ۶۲ مرحله به بار می نشیند و همزمان گل انگور، غوره شاهی، انگور ترش و انگور رسیده و شیرین را به شاخهای خود نمایش دهد.

او همین قالیچه های زندگی اش را با گیاهان سبزی کرده تا در جاتی جای خانه اش، درختچه های کرانه و بلند گردو، مور، اناناس، خیار، گوجه فرنگی، زردآلوهای پرویی و میوه های استوایی، مناطق خاکی و گوبه های متعلق کوهستانی و سرد و انواع مرکبات را به بار بیاورد و نگاه در بیننده های را خیره کند و ما در سرمای زیر صفر همدان پای صحت های گرم آقای ملک زاده ششمین تا برای شما بازگو کنیم.

## این اثر خراج استفاده است!

اما مسوولان حتی حاضر نیستند به یکی از این استفاده ها قطعاً زمین بدهند تا او با هزینه خودش معنی را به نام مرکز تحقیقات و پژوهش ایجاد کند.

او که بهر حال ۵۰۰ موی سینه کرده در این ارتباط می گوید: البته مدتی پیش پولی از سوی معاون وزیر سسار آمد که زمین را به من واگذار کنند. ولی شرطهای زیادی گذاشته، از جمله اینکه این زمین در اجاره بنگاه من باشد، در آن چاه آب زنم و درخت نخل، و من همین جا از خود مسوول محترم می پرسم، بنگار در این سراج دارد که به زمینی که در اجاره بنگاه است، ولم بدهد! تا بر آن ساخت و منزل صورت بگیرد.

او بعد از لحظه ای مکث ریشش را با خنده فرو می خورد. عینکش را به سمت چشمش می راند و ادامه می دهد: اما خدا را شکر است چرا که بنابر شهادت دکتر غلامی، ریاست دانشگاه بوعلی سینا که به تحقیق و

پرویز ملک زاده: من طرحی عملی دارم که طی هفت سال ایران را از واردات فلفل سیاه هندی به نیاز من کند ولی تصور اینکه تحقیقاتم با رفتن من مدفون شود مرا رنج می دهد.



پرویز ملک زاده: سیاه دارد قول داده که پنج هزار متر از زمینهای دانشگاه را برای انجام این امر اختصاصی بدهد.

□ اما به حال به چه نجاتی رسیدم؟

● صد ساله و انگیزی منحصر به فرد داشته ام که از آن جمله پیوند درخت انگور به نارون، پیوند گوجه فرنگی به سیب زمینی آردی خاک گوجه فرنگی زیر خاک سیب زمینی، ادغام و ترکیب فلفل شیلی و زردآلو با درخت پنبه سنگ که نتیجه اش میوه ای بدون هسته است پیوند هندوانه به گوجه، پیوند پازنه نوع میوه به زردآلو و میوه مورد دیگر که در این راه تنها ۱۲ سال طول کشید تا بتوانم ثابت کنم که امکان پیوند زمین درختان زنده دار و هسته دار وجود دارد.

اما او در حال سخنانش به یکی از عجیب ترین تحقیقاتش اشاره می کند و می افزاید: این کار بر نظیر پرورش و تکثیر نوعی کاکتوس آمریکایی به نام «هریتریک» است که گونه بومی آن در صحرای نوادا می باشد.

این کاکتوس نمونه کوچکتر کاکتوسهای عظیم الهه ای است که گوشه شوره یوره و براسکان مشاهدات علمی و فیلدهای سستنی که آنچه شده فکر است گونه های از خزننگان پرندگان و پستانداران کوچک را با لبیده و همس کند.

او با عیش خاصی می گوید: یک شالنه کوچک این گاه توسط یکی از دوستان از آمریکا آورده شد و من در طول شش ماه پنج نمونه از آن را با وجود نداشتن کاری آب و هوایی و وضعیت اقلیمی تکثیر کردم



کسی که به درخت موز آب می‌دهد و از این گیاه در ارتفاع پایین و در منطقه سردسیری میوه می‌گیرد بجم انتظار زمین است تا تحقیقاتش به نتیجه برسد!



همین طور که او صحبت می‌کند متوجه وجود سیم‌های برق در گلدان‌های میوه می‌شویم و دلیل این کار را از او می‌پرسیم و می‌گوید: با خند می‌فرماید: بخشی از گیاهان این گلدان‌ها باید موسیقی بشنوند تا رشد خاصی داشته باشند. به همین منظور بلندگوهای کوچکی را در زیر خاک تعبیه کرده‌ام و از طریق آنها برای درخت‌های عدم موسیقی کلاسیک و امپرسیونیسم پخش می‌کنم و نتیجه این کار افسانه‌ای انگیز است.

او این حرف‌ها را با لبخند می‌زند. اما نگران است. نگران اینکه شاید بعدها عملی نشود و با رفتن او تمام نتایجش مدفون شود و می‌افزاید: این نگرانی من موهان روم را می‌خشد و بی‌اسان استخوانی بر گویم سبکی می‌کند اما.

### آه یافته‌های دیگری هم دارد؟

خودش با آرامش خاصی که ناشی از زندگی با طبیعت سبز است می‌گوید: بله من در زمینه‌های گیاهان دارویی، طب سنتی و به‌ویژه تأثیر برخی از گیاهان و برکهای گیاهان بطبوع عصاره‌های گیاهی بر روی چند نوع بیماری شایع تحقیقاتی به عمل آورده‌ام و به نتایج چشمگیری هم دست یافته‌ام و درصورت فرصت با کمک سیور از دستگاه‌های مرتبط یافته‌های خود را در اختیار همگان قرار دهم.

ولی هنوز حرف‌های قبلی را کامل ننوشته‌ام که دوباره می‌فرماید: نوعی کود هم که معمولی از چند ترکیب هلی است کشف کرده‌ام که در آن از انواع کودهای حیوانی، آهک، براده‌های آهن و چمن، میریم و



منگنز یا برسدنهای متفاوتی استفاده کرده و با این ترکیب رشدی عجیبی از گیاهان گرفته‌ام.

● شنیده‌ایم او شهر لاری هم مستقر گردید؟

● بله هنوز اکتفا به رئیس کلانتری عروسی لاری سبز و مشاور شهردار فعلی

● برای این شهر چه کرده‌اید؟

● در هفته چند روز به مناطق پایین شهر می‌روم و آنها را که آموخته‌ام به پیچه‌های مدرسه تقدیم می‌کنم.

● یعنی به بچه‌ها آموزش می‌دهید؟

● بله این طرح برای نخستین بار در کشور در همدان انجام شده و ما آنها را که آموختن از برای کودکان و نوجوانان ضروری احساس کنیم برعکس یک برنامه مدرن آموزشی ارائه می‌دهیم و با این کار فلسفه رنگ سبز را زنده می‌کنیم. گفت این آموزش در قالب تئوری و عملی است و دانش آموزان ضمن آشنایی با انواع گیاهان گیاهان و درختچه‌های پریش با شیوه‌های تکثیر و نگهداری انواع گیوه‌های بومی و غیربومی آشنا می‌شوند.

● اگر زمین مورد نظر را برای مثال تهیه کنند چه کار می‌کنند؟

● من ۲۰۰ سال است که به‌طور علمی تجربی کسب کرده‌ام و علاقه دارم این تجربه را در اختیار جوانان قرار دهم اما یکی از طرح‌های مهم من این است که طی چند سال ایران را از واردات فلان سیاه فندی انگلیزی هفت هزار تومن! برنیزان کنم البته فلان‌های این بوخت را هفت سال پیش توسط یک دکتر هندی وارد ایران کردم و اکنون این درخت‌ها به ارتفاع چهار متر رسیده خیلی خوب به‌یار نشسته و در فضای باز آبشارهای منهای ۲۵ درصد حالت کرده است و در صورت نیاز می‌توان این گیاه را به صورت تصاعی به تولید انبوه رساند.

### رازی علم میوه‌ها هم می‌خواند؟

● انگور با طعم تشنگ تولید کرده‌ام کاری که در خارج از کشور بسیاری از کارشناسان دنبال آن بودند ولی هنوز به نتیجه نرسیده است.

● آه! چرا به گیاه علاقه‌مند شدید؟

● عمر اسمان کوتاه است و عمر گیاه کوتاهتر از آن و من معتقد هستم انسان از زندگی کوتاه گیاه باید بهره بسیار بگیرد و به همین دلیل است که به جوانان توصیه می‌کنم منتظر امکانات نباشند که از امکانات خیری نیست بلکه آنها باید از همین امروز شروع کنند و بعد از تلاش مژه شیرین پیروزی را ببخشند.

### کشف چاقی اینچاست؟

کسی که به موز آب جابلون می‌دهد تا از این نهال حاصل در ارتفاع کوتاه و در منطقه سردسیر میوه گرمسیری بگیرد، کسی که به درخت انجیر و انگور آب نمک می‌دهد تا محصول درخشان را تولید کند، کسی که کالوس است درخت آلالش را به جای ارتجاع یک و یک متر، بر ارتفاع ۳۰ سانتی مایل با شش در عین تلاش برای رسیدن به هدفش می‌گوید: این مسوولان انتظارت دارم حالا که مقدر نیست امکانات و نیازهای اولیه را برای ادامه تحقیقات در اینبار می‌گذارند لاف تریبی بنده که با محصل تجربیاتم در سه بار عمر در

کلانی شد و منتشر شود شاید در آینده موزه استفاده هوسنان قرار گیرد.

او به جوانان می‌گوید اگر در مکتب جواب نگویند و اگر دو کاری شکست خوردید این سبزه را مقدمه یادگیری بدانید زیرا که هیچ‌گاه زمان متوقف نمی‌شود، چار دیگر هست کلید و پیروی بعد از شکست‌های مرسوم را ببخشید.

ما عادت کرده‌ایم همواره افسوس گذشته را بخوریم درحالی که استفاده بهینه از زمان حال بهترین بهره‌وری از مدت کوتاه زندگی است.

وای وقتی من از باغ چاشوی او بیرون می‌آیم و هنگامی که درخت سیب و گلابی و پشمک او را به خاطر می‌آورم به فکر فرو می‌روم و از خود می‌پرسم: یعنی واقعاً امکان این نیست که هزینه به دست آمده از یکی از ده اسبک گننام کشور را که مدتی پیش کشف شد! در اختیار محققان کشور قرار دهند تا بلکه شکارهای خودکفایی ماه نتیجه برسد!

شوا فکر کردن به اینکه ما در کشور چهار فصل خود توانیم میوه‌های گرمسیری و سردسیری را در نقاط مختلف به‌بار ببخشیم، فکر کردن به اینکه ما استعدادهای و انسان را حتی بگیریم و تنها در یک محله به آنها بدهیم این امکان را به ما خواهد داد که میوه‌ها را زمین بایر خشک شده در کشورمان را به‌بار ببخشیم از واردات گندم و جو و برنج و چای و قهوه رهایی یابیم و به جای تکیه زدن به درآمد هنگفت نفتی که در آینده بسیار نزدیک چرخ خطر به پایان رسیدنش روشن خواهد شد، می‌توانیم بر منابع مختلف طبیعی و استعدادهای خدادادی میهنان تکیه کنیم.

آیا در میان هفتاد میلیون کسی هست برای فردی که با کفا حرف می‌زند تا آنان را مطلع به شوره نشاندن کند تا بسوزند، رئیس را در اختیارش قرار دهد و نام نیکی در تاریخ کشور برجای بگذارد؟

# شش هفته انتظار در هراس بیماری ایدز!!



## ناگهان جوان ژنده پوشی جلوی مرا گرفت و از من پول خواست و...

بست من همچنان در دستش بود و با حاشی عجیب آن را فشار می‌داد. شروع به صحت کرد. صحبت که چه عرض کنم! من فقط فهمیدم که او جوانی است که تازه دو ساعت پیش شاید من گفت دو روز است که از زندان آزاد شده و بیجا دوازده هزار تست وی بی‌بلی حرف‌هایش مانند بیسارز رویی بود که هیچ ربطی به هم نداشت و دائماً هم به سوزن‌های زنگار می‌سوزانید و کسان دیگری که من متوجه نمی‌شدم چه کسانی هستند، فحشهای بسیار ریگه و زننده آن هم با حاشی بسیار غصصی و پرخاشگرانه می‌داد. می‌گفت کاملاً شوکه شده بودم، سعی کردم آرامش خودم را حفظ کنم و از او دلخوا می‌پریدم که من چه گشگی می‌توانم به شما بگویم؟! اینکه با اجازه در مقابل آسمان من ۶۰۰۰ تومان از من خواست تا به محل خودتانی افروخته خفا بروی. من که دیگر از حالات غصصی و تامل‌های او ترسیده بودم تصمیم گرفتم برای رهایی از دست او، به او ۲۰۰۰ یا حداقل ۵۰۰ تومان بدهم تا دست از سرم بردارد و برون به عین منظور من راست بروی. در دست راست او دو تومانی دست آن را می‌فشارد و باعث از دست او بیرون کشیدم تا به دست کیفم که در جیب جف شلوارم بود ببرم که ناگهان سنگم به دست راستم افتاد و بدین پوست در حال خونریزی گردید. دست در آن هنگام متوجه شدم که او یک سفته فیو ریش را نشی در کف دست چپش دارد. حال تصویرش را بکنید. دست من در حال خونریزی بود، برده سی‌هزاره‌ای که در منی بود، مال سر و روی من می‌داد به لمس! فراوان معتاد هم هست و غصصی و فشار روی پریشی با نصف تپشی درون دستش روی روی من بود و مسلم بود که دست من من خود بخود خونریزی نکردم! اسل شانی دست گفته‌های دوستم در مورد ایدز راه پش آوردم و آشکارا بر آشفته شدم و در حالی که هوشیار شده بودم به پرخاشی که می‌گفتم دست مرا چرا تپتی زدی؟! آن شیخ نوری دست چپش را در همان حال شروع به حرکتی سریع کردم تا از او فاصله بگیرم و دیگر حتی دریغ مهم نمودن او که به جوانی مرازد داف در حالی که با قدمهای تند از او فاصله می‌گرفتم، او هم با همان قدمهای تند می‌آمد و من که خیلی آشفته بودم فقط چندین‌بار تپش می‌دادم. من گوشم خورده که دافع را برای خونریزی در دست گرفته بودم، دیگر نتوانستم و توان دران در حالی که از یک غبار استعمال گرفته بودم و روی زخم داشت بودم و کلاسور و راهم زیر پدم زده بودم به کفتری رنتم.

دانشجوی سال دوم رشته مهندسی در دانشگاه آزاد واحد تهران، هشتم آن روز صبح از ساعت ۷:۳۰ تا ۹:۵۰ در دانشگاه کلاس ریاضی ۱۲) دانشجو سرساعتی که کلاس تمام شد از دانشگاه بیرون آمدم و حدود ۵ دقیقه‌ای با دوستم جلوی دانشگاه صحبت کردم و سپس مقابل معمولی، پیاده به سمت میدان ونک راه افتادم تا به خانه بروم. کلاس دیگری که آن روز در دانشگاه داشتم ساعت ۱۸:۰۰ تا ۱۹:۳۰ بعد از ظهر بود. افسوس این بود که از پول می‌زداد، به خیابان ولیعصر بروم و از آنجا هم میدان ونک. اما این روزها اصلاً حال و روز خوبی ندارم. چرا که تنها دلیلی که بسیار با هم صمیمی بودیم، نازکیها در سوسن حمله قلبی اثر به زخم خدا رفت.

خلاصه کنم: حریف و خوش ساعت ۹:۰ صبح بود و من با شرایطی که گفتم، طرف هم حدود ۳ ماه از فوت دایمی معصوم گرفته و در حالی که سرم به دست پایش بود و کف پیاده در آنگاه می‌گرم. از قسمت پیداروی جویوی پلوار می‌زداد شروع به حرکت کردم حتی که از تقاطع میرزاخان و آفریقا به سمت ولیعصر آمدم. در حالی که سرم همچنان پایین بود، ناگهان فردی را راه‌مالی کردم دیدم که با وجود وسعت پیاده‌روی راه را با من پیشت بود و بلافاصله دستش را برای دست دادن به طرفم بردارد و آنگاه سریع این کار را انجام داد که من در حالی که سرم را تازه بلند می‌کردم تا او را ببینم به طور ناگهانی با او دست دادم. شاید داری تکلیف را می‌ای آنوقت ناگهانی جلوی من ظاهر شد و آنگاه به افتاد به نفس دستش را جلو آورد که گفتم شاید دوستی است که چون مرا معصوم کرده خواسته غافلگیر کند و نامتوانانه به من دست بدهد.

اما چشمتان روز بد بینید. به محض اینکه نگاهم به صورتش افتاد، کفلا از گردام پشیمان شدم. مسئولان دست دادن با او است. از هوای حول و حوش ۲۵ تا ۲۸ ساله با صورتی کفلا کلفت و چهره‌ای کفلا خشن و به جرات می‌توانم بگویم خطرناک! بود که من نتوانم از نزدیک، با آنها رویه‌رو نشده بودم. او در حالی که

### و اما در شکافی بر من چه شعله‌ور؟

در قسمت ورودی پلنگه، دو نفر جوان کارمزدی از رباب رجوع و گرفتن موبایل آنها را دست ساسی آنها را در عود داشتند. من که این اولین تجربه‌ام به یک مرکز انتظامی در تمام عمرم بود، باطرا به طور خلاصه برای آنها تعریف کردم و از آنها خواستم راهنمایی‌ام کنند. آنها هم پس از شنیدن ملودر جناب سرتی را که در همان نزدیکی بود صدا زدند تا من ملودر را برای او تعریف کنم. من ماجرا را سریع برای او تعریف کردم و او هم به من گفت به دایره جنسی بروم که در زیر زمین اداره بود و من باید پس از عبور از حیاط به زیرزمین ساختمان می‌رفتم. اما چه کنم که بار هم باید حاشیه بروم. چند روز قبل از آن روز شنبه چند نفر از مجامعی دانشگاهی با رفتن اراکل منتهش در جلوی محوطه دانشگاه بر سر محله‌ای به ز و خورده در وقت بودند که آن افراد که اصلاً دانشجوی بودند و در اصطلاح به آنها «استقبالی پارک» می‌گویند، با چاقو کشی مسلحانه راه گرفته بودند و از سوی همان کلاتری در نظر از دانشجویان دانشگاه ما که مثل من بودند ۸۰۰۰ نفر از مسرتشخیص داده شده و به کلاتری برده شده بودند. تصور کنید دست من در حال خونریزی بود و در سیه چرده ای که مردنی بود، با سر و روشی نشان می‌داد به احتمال فراوان معتاد است، با نصف تپشی درون دستش روی رویی بود.

مگر ناگهان گرد ایمر اگر زود خودش را نشان دهد ۵۰۰۰ یا یک ماه و نیم دیگر است و من هیچ کاری نمی‌توانم بکنم. من اصلاً روی دعوا در دانشگاه نبودم و آن دو نفر را هم فقط بر بد کف سلام و خلعت می‌شناختم و حتی حال و هواورسی اما آن روز در حالی که دافع حیاط به سمت دایره جنسی در حرکت بودم آن دو نفر که در گوشه ای از حیاط برای حل مشکلات ایستاده بودند و من حتی از حضور آنها در کلاتری اطلاع نداشتم، جلو آمدم و دلیل حضور من را که از نظر آنها اما توجه به شروع بودن آنها را بود، دستم بودن می‌باشد. عیب بود، در کلاتری جوابا شدند و من همچنان که راه می‌رفتم خواستم چیزی به آنها بدهم و هنوز دو سه گام بیشتر از دهم نپایان نشده بود که همان سرتی که مرا راهنمایی کرده بود با فریادی پرخاشگرانه به من گفت: بوق آفایرو برو! من برای اینکه به او بگویم اگر می‌خواهم مستم پس رفایم نکن گفتو: غفور، بیایم با هم برویم.

و بر این نکته بود که از بلند شده به طرفم آمد و با حاشی بسیار زننده و پهلجسته به طرفم خیز برداشت و جلوی دستم را برداشت و پهلجسته که در حیاط کلاتری بودند و میز آن دو نفر هم دانشگاه لیع مرا به سمت من رویی پلنگه خن داد! من سعی کردم با حروف و استدلال او را آرام کنم و دلیل آن خورم را برایش توضیح دهم. اما که گوش شوق با بهانه در حالی که ناخودآگاه بودم در کلاتری بیرون رفتم تا به یک مرکز درمان مراجعه کنم اما تصمیم گرفتم پس از رفتن به بیمارستان بازم به آن کلاتری مراجعه و در آنجا به خود کلاترم به خود آن واقعه و هم در مورد رفتار جناب سرتی صحبت کنم. در این زمان ساعت حدود ۱۰:۱۵ تا ۱۰:۳۰ صبح بود. بنیبه در صحنه ۷



# جراید غریبی، «حقیقت را وارونه جلوه می‌دهند»

خارجی



## مصاحبه‌ای که جی‌جی‌ال آفرید

با توجه به بینایی شاه فهد و عدم علاقه انبیر عدلته به مصاحبه و ظاهر شدن من برابر جراید غریبی شاهزاده سعود الفیصل، کسی که به مدت طولانی من و وزیر خارجه عربستان سعودی را دانا بوده است به‌سبب دروغ‌نویسی مقام رسمی در کشور عربستان سعودی است که حاضر به مصاحبه با جراید غریبی است.

با توجه به بی‌دلی در روابط آمریکا و عربستان، کنشوری که آمریکا همواره آن را متحد خود در خاورمیانه قلمداد می‌کرد و همچنین اوضاع واقع‌آمیز در فلسطین لشکری اخیراً حیوانانی اکثر نویسنده غریبی به‌تشریب بی‌دروغی مصاحبه با شاهزاده سعود الفیصل انجام داده است نظر به اهمیت مصالحه، قسمت‌های مهم آن را جهت اطلاع خوانندگان گرامی می‌نویسم.

آقای تا به خط جد و لوح جنگ را می‌خواند  
آقای تا به خطی می‌نویسد

● سعود الفیصل ما تصور نمی‌کنیم که آمریکا بدون مصلحت شایسته به جنگ در عراق دست بزند و فکر می‌کنیم که آنها در این مورد تأمل و تعلل خواهند کرد به همین دلیل من خوشبین هستم که جنگی در میان نباشد.

آقای تا به خطی می‌نویسد که اکنون در عربستان یک مشکل رسمی میان عربستان و ایالات متحده وجود دارد

● جراید غریبی عربستان را کنشوری جلوه می‌دهند که در آن خریم به جهت عدم دانش و بی‌تجربگی دچار سردرگمی شده‌اند و دولت هم در برابر هرگونه اعتراضات ایستادگی می‌کند. لیکن حقیقت را وارونه جلوه داده‌اند. شما به هر نقطه عربستان که مسافرت کنید، می‌بینید که دولت من خود را می‌شناسد. شایان به پیشرفت و اصلاحات بسیار می‌اندیشد. در زمان انقلاب در بالاترین سطح منطق نمی‌شود، بلکه می‌پیشرفت و گسترش‌ها باید با هویت‌نگی باشد که شایان استقامتی ما اجازه می‌دهد حاضر نیامدیم شایان به سبب اینجاست و عالی مردم را نیز با یکدیگر آمیز به همان اینکه می‌خواهیم پیشرفت کنیم و نمی‌توانیم مردم را به راه‌های غلطی وادار کنیم که علاقه‌ای به انجام آن ندارند.

آقای تا به خطی می‌نویسد که عموم مردم در عربستان

## الطیای دارید فلسطینی‌ها چکار کنند؟ دستپاشان را پشت سر خود بگذارند و بگویند: «بسیار خوب ما را بکشید و ما هم تلاقی نمی‌کنیم!» چگونه می‌خواهید فلسطینی‌ها را متوقف کنید؟

آقای تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

● تصور نمی‌کنم مردم در کشور ما مدعی هستند و این یک حقیقت محض است و پدیده بدی هم نیست من نمی‌دانم چرا برخی در قریب تصور می‌کنند که مدعی بودن یک پدیده خطایی است! این معنی است برخی فراموش کرده که این امر نه جایز است و نه شایسته. فراموش کرده که این امر نه جایز است و نه شایسته. فراموش کرده که این امر نه جایز است و نه شایسته. فراموش کرده که این امر نه جایز است و نه شایسته.

آقای تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها در عراق یک مشکل رسمی میان عربستان و ایالات متحده وجود دارد

● با تأملات نزدیک به سه هزار نفر را بازداشت کرده و مورد بازجویی قرار داده‌ایم. برخی که شگفتان تشخیص داده شده‌اند هنوز در بازداشت به‌سر می‌بروند ما حتی دارایی و اموال نهادهایی را که با سازمان‌های تروریستی رابطه داشته‌اند توقیف کرده‌ایم. بسیاری از مردم هنوز نمی‌دانند که آمریکا عربستان یک کمیته مشترک سازو با تروریسم ایجاد کرده‌اند و در آن شامل اطلاعات می‌پردازند.

آقای تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

ترجمه: دکتر حسن آشتیانی / معاون انتشارات فلسطینی / ادبیات / حمایت از فلسطینی‌ها

● او بر مردم فلسطین سخن می‌گوید. او با این سخن خود مسازات و جنابان را که نسبت به مردم فلسطین صورت می‌گیرد به چالش می‌رساند.

آقای تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

● آجی تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

● آجی تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

آقای تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

● آجی تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

آقای تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

● آجی تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

آقای تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

● آجی تا به خطی می‌نویسد که فلسطینی‌ها دستپاچه می‌گردند

جھیرہ بہ جھیرہ یا سانڈرا بولاکی پر کارترین و پر علم فدا ترین ہارنگر کتولی جیٹا

ساره  
اها ساره!

برگرفته از: *مجموعه ۹۰۰*

یہ کتاب و مشہور



«چرا جانه خود را در تقاضای آرمیو در نگذاشتی؟»  
انتخاب کرده‌ای. در حالی‌بود با هیوستون که در منزل  
نصف سیمای جهان می‌باشند زندگی نمی‌کنی؟  
«آری، من در حال حاضر در منزل در خوشی‌ها دارم. در حالی  
در هیوستون بیشتر از آنکه ماهی سیماساز می‌باشم  
با حاشیای آن دورگرد است و در حال حاضر بیشتر از نگردن  
زندگی آرمیو در این حاضر بیشتر از آنکه در ماهی‌ها  
می‌باشد از آنکه در قلمه در بازی دروازه‌ای اکنون  
خواستم به هیوستون و بهانه می‌کنی. آیا قدم بعدی  
در نظر داری؟» است.

این تصویر نمی‌تواند من یکنبار فقط یک فیلم کوتاه را  
کار کرده‌امی کردم و از کار خیر و طهارت و طهارت هست  
باز یکنبار و نه فیلم کاملاً تمام از هر دو طرف مشغول  
کرده است و کار ساده‌ای نیست من خود زمانی که

سازند و بولکها را با یکدیگر دوازده میلیون دلار برای هر فیلم دستمزدها می‌گیرد، ساده و بی‌تکلف باقی مانده است و این خصوصیات را حتی در انتخاب نقش‌هایشان دخالت داده است حضور او باعث پخش تریس تا به در میهنین بر اثر خشونت و صحنه‌های مشهور است چرا که سینما و میهنین رومانیتیک، هنر آیدیا، اخلاق گوا و حتی آیدیا است.

موجودہ کاروبار کے لئے

۵) ساختار اولاد که به نامی آن، آبا، خلافت‌مده، پیراگه  
انها را با رعایت انتخاب گروه و از معصوم لقب بر آن‌ها به  
پنهانی بقتل می‌رساند. اما باید از سرعت و ناشی که نو  
پرواب و سوری و معتز شایسته به عنوان پیام‌های  
مستجاب خود نام ببرد.

D) تصور ہو کہ وہ کبھی جگمگاتے ہیں

الحمد لله رب العالمين

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۵/۰۵

1891

لا يجرى في هذه الحالة

توده است که با آن می‌تواند خود را

کتاب میں لکھا ہوا ہے کہ

اما قصود مراد من ظاهر

شماره در نقشه های

بافتن و بافتن می تواند

حرفه یا شغل آن پیمانکاران و

موری از شجاعت و همیشه

قوت و عظمت در این امر جویز تاثیر می یابد.

﴿ در آخرین فصل خودت موسوم به «اخطاریه»

دو هفته‌ای، همراه با هیوگرفت ظاهر شده‌ای. همه

می گویند که و هیچوقت کلماتی از نظیر خصوصیات

المناخ شبه رطب حار

[illegible]

شیراز گشتی و با وجود و شد کربان لاله و باد و عمار

وہاں سے دو تین جگہاں گزر کر لاہور میں پہنچے۔ وہاں سے لاہور کے

1. *Journal of the American Medical Association*, 1997; 277: 1000-1005.

وَأَمَّا هَذِهِ فَهِيَ الْمَرْكَبَةُ الَّتِي فِيهَا نَجَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ مِنْ مُلْكِهِ الْمُأْتَمَرِ

یا یکتایی نظامی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی

نظریاتی که در این زمینه وجود دارد، از جمله:

می‌تواند کارهای بسیار خوبی را انجام دهد.

با عضویت دولت چگونه کنار می‌آید

۵ اصلاً نمی‌توانم نگار می‌نویسم حتی نه در خانه



فقط در ایام های خاص  
در مراسم عزای بیگم  
در روز بخت می مردم  
سورانی هم می خوانند  
آنکس که عول می خواند  
علوم نابردسورانی  
وایم دور گم و پس  
صافه ای نیست اما من

حالا به عقیده اژدواج تو بیوفاست هم  
که تو با همسازی خودت در فیلم جنایت با شماره هفت  
را با این الملیکیت بعد از شهادت و پرویدی اژدواج می کنید  
از این شباهت ها فراوانی در مورد من گفته شده  
است را تقریباً با تمام همکاران من در فیلمها  
بگفتی، سرور دارند، در صورتی که برخی از افراد نیز  
و فرزند داشتند! روزی که من با جمع دو رنگی  
شنیدی و شنیدی خودم با این حدیث مسیت کت  
رویت خود بود که در کنار حسین، مرز این دنیا را  
ترک می کنی! من ۳۰ سال قد و می دانم که باید اژدواج  
گرم و طاهر، با حسن کت ای بی و جریه و بیوفا را  
اژدواج تر کنی و زمانی که با جمع دو نفس خود  
مسیت تر کنی که در اسم اژدواج انجام شده باشد



# خواندنیهای تاریخی

## از روزهای آخر زندگیش هیتلر!

پرده سیاهی که بر روی سلسلهات آخر رفتار هیتلر کشیده شده بود تکرمه به یک سو رفت و چونان آن آشکار می شود دایره ضمیمه‌های و کشف رزم تقابلی به طور شایسته‌تری به کشف اسلحه مربوط به زندگی هیتلر پرداخت.

یکی از کسانی که به کشف این راز مهم کمک کرد، خاتم «اینگ هارترستد» یعنی محصور مکتب گولیز است. این خاتم در بازجویی‌هایی که از وی به عمل آمد اظهار داشت که گولیز در روزهای آخر نبرد برلین قتل داشته با شوروی وارد مانتگره شود و فرار کرده مخاربه را ایستاد.

هیتلر پس از اطلاع از این موضوع فرار برای جلوگیری از این اقدام می‌کند.

خاتم هارترستد که همیشه همراه گولیز بود می‌گوید: «ما به اتفاق داخل قصر مخصوص هیتلر شدیم گولیز با هیتلر به مذاکره پرداخت. این موضوع می‌دانست که هیتلر در روز اول نامه نداده بود و در عصر عصر روز گولیز مرگ هیتلر را از طریق رفیق اعلام کرد و به این ترتیب معلوم نیست که هیتلر فوت کرده یا نشسته و یا به تنهایی اقدامات دیگری معهود شده»

## وزارت و شورای قصر هیتلر

مکتبی که فرهنگستان ایران در عصر رضاشاهی تازم شروع به کار کرد با اصطلاح «وزارت فارسی» را جایگزین «وزارت» عربی کرد. معمولاً افراد ناماوس و تفرقه‌های ضمیمه‌های

بیرون می‌رفت.

تقراری اسماعیل‌نادر معروف به «وزارت خوار» که وابستگی زیادی به هیتلر داشت، برای ایران بهیار آورد و شایستی کرد و مقام مفصلی از برلین. که آن زمان آنها ساکت داشت. در انتقاد از فرهنگستان و روش دولت فرستاد.

این خانه به علت غفلت و عدم توجه افراد نگارش و وزارت فرهنگ بود. تربیت که یک حیطه رسمی فرهنگی بود درج گردید مفهوم جملات بعضی از مقام تقریر شده گویا آن بود که شاه احاطه کامل به گفتات و لغات فارسی ندارد و به لغت ساده چیزی نمی‌فهمد و فقط از لحاظ شرفیات صورت تغییر گفتات را به برخی ایشان می‌رسانند و او هم تشویق می‌کند. پس آنهایی که این تغییرات را می‌نهند، به ادبیات فارسی حلیات کرده و مجرست.

این مقاله مفصل در آن زمان ملک توپ صدا کرد و شام شام شد. وزیر فرهنگ وقت مورد بی‌مهری قرار گرفت مدیر حیطه محترس گردید و شهره‌ای قرار آن شامه حیطه را می‌آوردی کرد. اما این شام فتنه‌یور و به این ساکنان آتش حشم و غضب شد خاموش می‌شد. از طرفی تقریر شده هم شکار از

ملاحظه بود و نسبت شده به او بر برلین می‌رسید تا بهر از سر مهری و محبت برآمد و دستور داد تقریر وادار الحصار کنند و به ایشان بلام کنند که برلین بیست و دو روز تا برلین نماند شده اند!

تقریر وادار که نزدیک تر از آن بود که به این زمینها خام کشید و برلین را به این محصور می‌نمود.

سلام همه را بخاطر اعطای محصور همایونی برسانید و عرس کنید که کامل لشکر را به زواریت و حق عزیز و خدمتگزاری اعطای محصور دارم ولی انبساط که کسالتی پیدا کرده‌ام باطوری که لطیفی اینجا می‌گذرد برای شمع و غیر از آن می‌شود.

رضیتمانه به مزاج بنده نمی‌دانم هر وقت کسالت می‌شود و مزاج به خوار می‌شود قصر مبارک را دید فرار می‌شود خدمت خواهم شد!

## ساز و ساز و ساز و ساز

استعداد آفرین پیشینه سلسله لغات و یکی از ملاقاتهای خصوصی خود در پاریس با رهبر وادار صفوی در زمینه کشیده ایرانیان از زمان در مورد زن گفت.



صفوی تو می‌دانی با چه چاهکی می‌گوشد هم رسوم و آدبی را که سرچاهی نیکبانی و مزاج ایرانیان است از میان بردارند کائنات سبیل و نویسنده‌ای اروپایی ایرانی را ستودند. می‌گویند ایرانی جانب در را خیلی رعایت می‌کنند و حتی در مهمانین امور درستی فرهنگ ملت را از زبان بر میان آید و رجل دولت از پیش برهنه مقصود خود عاجز می‌شود. زیرا مردان ایرانی از جنگ و سنور و آزار زن را منتهای انجاری و فقر و دار و بعضی نوشته‌اند سلطان محمود غزنوی از تصرف یک نیمه ایران سلاطین محمود مانع از واصل داشت با زنی که به ولایت ری متولی بود ستیزه نمیداد.

و یکی از استثنائات بزرگ تاریخ روزی تو پاریس به من گفت شهیدام فرهنگ را با شمشیر به یک دلار ایرانی حمله کند. آن دلار از پیش روی او می‌گردد یا با یوی نویز و این وصف و دلیل منتهای مردانگی و مردوت ایرانیان می‌شود.

تر یادداشت‌های محرومان نفع‌گرایان شاه که بسیار می‌خواستند دیدم که بدای سلسله می‌نویسند وادی خراسان نوشته بود: زنی رفیه نام در قتلای شمشیر علیه شاهنور دولت پیشقدم شده و او را بغضانی رفیه می‌نامند و تمام سرزنشها و آوارش شهر از او انکاست دارند چون شهید می‌روان در خانه با او خود انتهای خود اند فرهنگ احراز فرمایند و سبیل

ملایری آن روز در فراهم می‌گوشد.

مجموع قلم‌عالم صدر اعظم وقت به وقتی پاسخ می‌دهد: «سلطه‌میرا از زن و از دولت پروا نیست و خوب شما را از آن زن پروا نیست. حیل و بلای بر شهری که کمال لغت و کمال دل مردان سرشار و در تفریح زنان سفری شده است. چون آن جانب بر جلی انز و موه‌افران می‌راند، بهتر آن که آن را به حال خود گذاشت و به سری پایتخت بغضانی پیدا و لایح که هر روز عرصه تفریح از برای و لغاتی است آنهایی را به شغلش نیز مرحوم باشد تا برده پیشکش گردد. بدنه و راه بر انگلیس و روس بندد»

## شکایت حاج میرزا حسن رشیدی

«حاج میرزا حسن رشیدی» پهلوان مدراس رشیدی تر ایران در تفریح به نما آمد و چون در یک خانقاه روحانی رشد می‌کرد در جوانی پس از آمیزش دوس شبلی به لاش روحانی درآمد و بر بیست و دو شبلی پیشقدم مسجدی شد. شمس الدین رشیدی در کتابت موانع عده دانشی از آن روزها نقل می‌کند:

«رشیدی در مسجد خود نماز می‌خواند و روزهایی هم به سفر می‌رفت. عصر یکی از روزها در رمضان سال ۱۲۸۸ قمری که در بالای منبر مشغول خطبه بود و در حرام بودن اطاعت از حاکم نظام سخن می‌گفت. ناگهان مظاهر الدین میرزا پهلوانه برای نماز به آنجا آمد. شاهزاده رسم داشت که پس از نماز از مکان برای آداب نماز به هر مسجدی که در مسیر رفتن بود می‌رفت. آن روز هم گردش به این مسجد افتاد به محض اینکه پای او نهاد به مسجد رشیدی سخن را از ترس ترک کرد و لبه‌ها را باطله اعمال فرستاد مردم معری کرد و مردم و اب اطاعت از حضرت و از ترغیب و انصراف کرد.

سخن به آخر رسید و مردم متعلق شدند رشیدی هم رو به خانه‌اش حرکت کرد و در راه یکبار به خود آمد و گفت «ای ظلمت نمان برای رشیدی خانه سخن گفته بودم را از اطاعت بر لایح مازنی داشته و محض اینکه یک ظلم مستند وارد شد. خدا را و خدا کرده و سلطان را و زمان را به اطاعت تشنگان خوار کردی دوری سقایت را منزل به رشیدی فرستی داد تا نفس مله را کشته باشد. کتب که با پریشانی تمام به خانه آمد و در آنجا نیکو شد. او مسعود عثمانی به خانه آمدند و اظهار غرور و ولای رشیدی بهار بدت بخانه شده بود. ملاحظه گفت.

حسن رشیدی شده است؟

گفت

نه!

مگر گفت

پس چرا در معنی نیستی و تقاضای لغات کنی؟

گفت

حاج خوش نیست ولی چیزی نیست لغتی تراود.

بعد از اظهار با بهر خلوت کرد و حیل و اشوب داد

و گفت

دیگر به مسجد نمی‌روم کلاه خود کم نیست

وای دیگران را چرا بد کردی بگویم

خبر و در پیش از اطلاع از موضوع سعی کرد که

رشیدی را از این تصمیم بازدارد اما او قبول نکرد آن

شهر را ترک کرد و برای تحصیل عام به سفر رفت.



## در برخی از آدیشا نوعی انحصار است

«بدا شکست زده شدم از این اقدام شما و حرکت جاشان. به رستی که چنین شورشهایی و گردآوری اطلاعاتی لازم و ضروری به نظر می‌رسید ولی این اقدام زمانی کارامد و مؤثر است که نتایج آن به راستی و بدون هرگونه سانسور در مطبعه درج شود که با توجه به شرایط موجود این امر بسیار دور از ذهن است»

این محلات درودل آغزین خواهر یاسینی، ف. دانشجوی فعال موم تاریخ است. دم لیندا بهشت با آدیشا خا و نازاردا پیشش آشنا می‌شوم.  
«رابطه جوان ایرانی با مسائل جنسی و ممنوعات چگونه است؟»

«در توضیح این مورد باید عرض کنم هر روز جوانان بیشتر از ارزشهای دینی فاصله می‌گیرند و عوامل بی‌شمار در آن متغیر است که یا از واقعیت خالی موجود، نه جامعه ناشی می‌شود یا از تفکرات و عقاید آنها»

«تقسیم بندی نیازهای انسانی بخصوص جوانان به دو دسته نیازهای حقیقی (اصلی) و نیازهای غیر حقیقی (کاذب) تا چه حد صحیح است؟»

«مطالعاتی را از نیازهای کاذب به درستی متوجه نشدم لذا به نظر من شک می‌آید ولی به طور کلی معتقد هستم تمام نیازهای یک جوان از آدیشا یاسینی برآورده شود و اسرارهای نیز به اتفاق این امر میسر شده و حتی طلب فانی، حضرت ساینس نگر در آن وقت تکلیف چیست؟ با تمام این اوصاف، معتمد نیازهای اولیه و ضروری هر انسانی می‌بایستی برآورده شود که مقدار از نیازها و خواسته های جوانان ایران برآورده می‌شود؟»

«فصلت در عهده خوانان است. شما چه فکر می‌کنید؟ در بسیاری از موارد، نیازهای جوانان خوراک، پوشاک و رفاه برآورده می‌شود ولی برخی نیازهای دیگر به نیازهای روحی و چه عینی جوانان چه اندیشیده‌ایم؟»

«کدام یک از نیازهای جوانان در آدیشا قرار دارد؟»

«در این مورد من گزینه‌های الف و ب را می‌پذیرم یعنی نیاز به تفریح و نشاط و نیاز به اشتغال و مسکن و از نوع آن نیازهای اصلی جوانان است»

## پرسی مسائل فرهنگی

«از نظر شما آزادی چه تعریفی دارد؟»

«آزادی به مفهوم حرکت خودمختار افراد است. در چهارچوب نظام هنجارهای موجود و قواعد موجود در جامعه با حق انتخاب بین گزینه‌های آزاد است»

شاید بگویید در اکثر مواقع حق یا اکثریت است و اینجا روح جامعه، سنتی جامعه را مستحق تلقی می‌کند و منابع و عقاید شخصی را فدای کل می‌کند و با آن سوال من این است که اگر این معیارها و هنجارهای موجود را جامعه هدفمندانه و در راستای منافع کل در نظر گرفته شده بود چه؟

می‌دانم که نوعی ابهام در حرف‌هایم وجود دارد. منظور من این است که کدام معیار تشخیص می‌دهد که فلان ماجرا و جریان یا آکنه به نفع برخی و یا ضرر برخی نباشد و شایسته است مثلاً در نظر بگویید یک دانشجو در یک خانواده سنتی و پدر سالار زندگی می‌کند پدرش از حق گوید حق ندارد از بین این چند خواستگار یکی را برگزیند. در این مورد به نظرش حق انتخاب و آزادی مثل داده شده ولی عملاً موردی به وی تفصیل شده و آزادی حقیقی وی سلب شده و در عوض نوعی آزادی کاذب به وی اعطا شده است. در حالی که این امر واقعاً آزادی نامندانی‌شود به نوعی بر آزادی نوعی انحصار است»

## هر روز جوانان بیشتر از ارزشهای دینی فاصله می‌گیرند و عوامل بی‌شماری در آن دخیل است

در این خانواده احترام به فرمان پدر، نوعی هنجار محسوب می‌شود که باعث آن هنجار به قدر بعضی است. آن دختر شاید مجبور به ازین نوعی شود که بر رانسان، همدار خانواده باشد ولی چنانچه به این هنجار عمل نکند و یا با آشنایی دیگری (ازواج) حق هنجارهای موجود را زیر پا گذاشته و در حالی که می‌فلسف بر تنگ عمل درستی نشده اما در جامعه و خانواده، تبعیضات و خطاکات شایعه می‌شود و می‌بایست تنبیه و مؤذنه شود»

پدر خانواده با آگاهی به این موضوع که حقوق دختر را تعصب کرده به کار خود اصرار می‌ورزد و خانواده نیز از پدر حمایت می‌کند هر حالی که کاملاً نامناسب است ولی من فکر واضح و روشن است ولی در خیالی از موافق نمی‌توان تشخیص داد که به راستی حق یا چه کسی است

«آزادی ابدال آن و مورد نظر شما در جامعه امروز ایران محقق شده است؟»

«البته من آنقدر شجاعانه و صادقانه دارم که بگویم واقعاً نمی‌دانم آزادی چیست ولی به هر حال بر ذهن از آزادی یک کل زمانی ساخته‌ام که بر هنجاری‌ها برود فرو رفته و متأسفانه فائق و فسادات و شرح جزئیات است ولی ما در نظر گرفتن همان کل بسیار آلود شیر می‌گویم خیلی محفل نشده است»

«با این جمله موافقت؟ آزادی را حکومتها تعریف و تعیین و قائل می‌کنند؟»

## ا. حسن حوای

«در عمل آزادی و عد و مروت را آن جوانی و سگرمشای پارامترهایی چون دین و شاعر و سلفا و تعیین می‌کنند ولی این آزادی از آدیشا یاسینی گفته می‌شود و اینها را اخصان است نه نیازهای تمام افراد»

«به نظر شما آیا بخش زیادی از فرهنگ غربی معطل و منحل و فاسدالگیر است؟»

«در فرهنگی دارای نقاط مثبت و منفی است و متأسفانه این از اصول سیاستمداران است که غرب را اصولاً دارای فرهنگی باشد و منطقه بداییم و بگویم در غرب تمام زنان بوی از هفت نبرده اندر تمام مردان غرب در نفسانیت و شهرت هست نه تمام پس گی وقت می‌کند این همه لغزشات و شکست‌ها را طورها مآثر بعداً»

«علت عدم توسعه فرهنگی و علمی کشورمان در چیست؟»

«به اعتقاد من سونجوسی و منعت طلبی فردی و عدم وجود استراتژی مشخص برای توسعه از عوامل این عقب ماندگی است در معتمد میا ندانن به اقل علم نیز از دیگر موارد است که همان «استان تکراری قرار گرفته‌اند را بزرگ می‌کند»

«به نظر شما میزان موفقیت برنامه‌های رادیو و تلویزیون در جذب مخاطب و مقابله با فاسد فرهنگی چقدر بوده است؟»

«اگر منظور شما بر مخاطب بودن سریالهایی چون «هواورچین» دربراسم شهر و «بدون شر» است می‌توان گفت صدا و سیما خیلی خیلی عمل کرده است» ولی فکر نکنم همیشه اکثر عامل کیفیت یا موفقیت باشد شود که کیفیت بر کمیت رجحان دارد»

«آیا محدودیتهای تصویری در ایران برای شما قابل قبول است؟»

«حلقه حریمها و رعایت اعتدالیت در هر زمانی واجب و ضروری است»

«وجود شبکه‌های تلویزیونی کابلی، ماهواره‌ای و خصوصی تا چه حد می‌تواند حلال برهمه‌ای متنوع را بر کند؟»

«شکایت کلی و خصوصی باید وجود داشته باشد اما با کنترل و نظارت کافی ولی اینک نظارت من عهده به کسی و با چه سلیقه‌ای باشد مهم است»

«آیا تأسیس شبکه‌ای برای جوانان معنی آسانی یا وسعت و آزادی عمل بیشتر می‌آورد؟»

«متأسفانه با برنامه ساختن و تولید می‌تواند کردن مشکلی از کسی حل نمی‌شود. جوش مشکلات بزرگتری دارد که خوشتر هم آنها را در نمی‌باید»

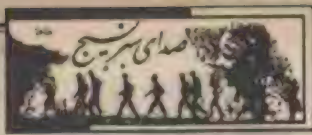
«جوانان بیشتر به بازوهای دینی اعتقاد دارد؟»

«در این جامعه متأسفانه طوری عمل شده است که ارزشهای دینی آن حجت و فاسد و دراز است»

«می‌تواند به انجام تکلیف، عمل می‌کند و اعتقاد داریم که عنوان آخرین سوال آیا فرهنگ اصیل اسلامی در جامعه پیاده می‌شود؟»

«لحکام اسلامی متأسفانه کاملاً اجرا نمی‌شود و خیلی‌ها هم از دادرستان تأمین منافع خود به انجام می‌بخشند و شاید اگر مبالغه‌شان نباشد به لحکام هم نقد نکنند. برخیزا هم تمام تلاش و سعیشان در انجام صحیح احکام الهی و اسلامی است»





## آبمی در ترم عشق

آهت خود را در جگر کله

به خوانی یک فرمانده مثل همه فرماندهان داشتیم  
نیروهای پیاپی و زنجیر را نسبت به عملیات که نویشت  
یوز توجیه می کردیم گرم صحنه بودم خرقه در  
لصلست و عواطف کلمات و حملاتی را به کار  
می بردم که جدا خودم را هم تحت تاثیر قرار می دادم  
لنگ در چشمم جمع شده بود و حال خوشی پیدا کرده  
بودم اما مگر بعضی ها کلاشت

بر دست یادم نیست اما فکر می کنم داشتیم می گفتیم  
دختر بیک برادر این نعلبه کمر همت را میزدید و کاتر  
نمش را می کشید کتید به از نشان خودید که باقی طرفه  
در همین اثنا یکی از برادرها از گوشه حلسه بلند  
شد و یوز مقدمه گفت: «الاکه ما کتر همت رو بینیدیم  
همت بخون چنگ کله»

حلسه مفعول شد مگر می شد سناکشان کرد  
صدای خندمشان تا آسمان هفت می رفت راستش  
اینجاها را دیگر نتوانده بودم تا پشت گوشم سرخ  
شد ما هم فرستادیم مگر دس خیس برق ششیم یک  
لبسته رویی ردمو سعی کردم خودم را از ناله و نبال  
خبرم را بگیرم اما مگر می شد: خدا خلاق کند از این  
حلسه مایه که بعد از معرفی شدن به خوانی فرمانده  
با پیچیده باشتم این جور می هم از جلوهان درآمده  
بودند که بعد با یکی دو تا مسواک رفع و رجوع شد

پس گوشواره حایت کو

تو کشت درست خورده بود به برهه گوشش و به  
اندازه جانی یک گوشواره سوراخ کرده بود بعضی هم  
که دنبال بهانه می کشیدند بعد از آن جرات می کرد  
را می دیدیم می گفتند: «شوری ها را انتها خور نی» ناله  
نبردند و صدای رادم بدین آری! آتش گرو خولشت  
بیزیت ما را خور کتر و از این حرفها پس چرا یک  
گوشه را سوراخ کرده اند؟ پس گوشواره حایت کو؟ و  
آ که پسر سادسب و حیالی هم بود قط می گفت دیدم  
از عملیات معلوم می شد برپایی گورو خورده اند و  
گورو می برد ما که حوس و سالی داریم شمشیر  
یابید میر که در میشت هشتاد متشاله نظر نخورید  
گوش شمشیر گور این همه عملیات  
کردید آشنی هم نشدید پس کجا هستند این توپهای  
فرانسوی می کشند؟ وقتی اینجوری می گفت دیگر کم  
و بیش سناکت می شدند والا دست بردار بودند

هر چه زن هیچی نهی نمی گوی

اول تلاش کرد به روی مبارک خودش بیاورد و به  
بیزگوری قضیه را بنامید میگردد که گفت داشت نوز  
را زاده بشن خاندان را می کشند به مقوسل به  
اشاره و کتابه شد حکایتا برادران دارند درس را میزدی هم  
تکوری می گفتند تا خوب باشن بماند! درست! آنگاه  
گود می گوی دو نفر رو راست گرفته اند خوادید



بند تفری هم نازده چوت ملوکاله می زیدت بان دش  
بنیاد عراقی زیدت که موجب رنجش خانان بایه بشود  
براق عیس به سامنه گفت: «من سعی می کنم ملوری  
حرف بزنم که بر اثر این خواب مایه پناش بشود»  
بعثش هم از سی آمدند لپاره گرفتند که به دستش  
برورنه ناچار شد بگوید دعوی اجبار و اقراری نیست  
ممکن است یک تعدادی از نویسندگان آنها ما می گویم  
بلد باشند بفرمایین می توانند در کلاس نشینند و  
برود بیرون این را که گفت چند نفر باقی مانده هم شروع  
کردند نشت و پایشان را جمع کردن و آمده عزیزان  
شدن شاید هم می خواستند ببینند درویش چقدر  
چینه دارد خدا عالم است به هر تخیل داشتند همه ما  
هم بلد می شدیم که حدیثاتی درآمده «عرجی من  
هچی نمی گم» همه سناکت سناکت شدند و نشستند  
بعد ما تروشم نشانه کرد آفت شام هم میخی نمی گفتم  
همه شنیدند و گفتند: «آفت شما زبانی میخی نمی گفتم»  
♦♦♦

### دو راهی اسیر

یکی از بهترین خاطره هایم که هم خوشحالی دارم  
و هم غم در ارتباط با دو برادری است که پس از سالها  
همدیگر را پیدا کردند این دو برادر پس از جداگانه  
اسیر می شوند برادر بزرگتر در ۲۷/۲/۶۸ و برادر  
کوچکتر در ۲۷/۲/۶۸ یکی را به اردوگاه شماره ۱۵ و  
دیگری را به اردوگاه شماره ۱۶ در پانکاف صلاح الدین  
شهر تکریم می برند بعد از مدتی هر دو به شمال  
خولی سلا شده به بیمارستان منتقل می شوند و به  
عانت گمبوره تخت هر دو را روی یک تخت می خوابانند  
این دو برادر پنج روز گذار هم می شنند اما به خاطر  
شدت درد و ضعف نتوانستند بوند با هم صحبت کنند  
بعد از بهبودی سعی شروع می کنند به معرفی می و از  
شهر و خیابان ها و زندگی هر پرسین وقتی می بینند که  
نام و نام خانوادگی برادرانشان مامع می است  
نست درگزین هم در رابطه غری شادی و شط می شوند  
کارکنان بیمارستان نیز که از این جریان آگاه  
می شوند لشک شوق می ریزند آنها وقتی این ماجرا را  
برای ما تعریف کردند روی لبان گل خنده نشست  
میرزا علی ولی زاده از خرم آباد

روح امان

سال ۶۸ کردم درد شدیدی گرفته بود خوری که  
نه می توانستم دراز بوم و نه می توانستم بنشینم حتی  
غدا را هم بر همان حالت دراز کشی می خوردم  
گمبوره دارو و تریاسیدینا پیشک اردوگاه دست  
به دست می داد و حدود یک ماه مرا زمین گیر کرد تا  
اینکه یک شب حشوت اقام خمینی ارفا را در خواب  
دیدم اما چند نفر همراه او وارد آمیخته شدند  
میخواهم سلام می کردند و بلند می شدند و امام با آنها  
خوست می داد و الحواله می می کرد به من که هیچ  
نیست بلند شوی، توانستم امام به من اشاره کرد که  
بلند شوم سلام کردم و یکی از برادران هم  
آمیخته ای ام که مر می مؤمن بود و بچه ها را داشت  
نغاز و قرآن دعوت می کرد مرا به امام معرفی کرد و  
امام را گفت ایام روز کرد به یکی از همراهان  
کنشی را از آن کرد، نظای رویی به من برادر  
هم آمیخته ای و مادر گفت که آن را به بن من ببالد  
پس از اتمام کار خدا حافظی کرد و رفت صبح که از  
خواب بیدار شدم احساس کردم که قدری بهتر شده ام



بعد از گذشت چند روز کاملاً خوب شدم و با همتان  
برادر و دوست مؤمنم دو رکعت نماز شکر خواندیم  
آنجا بود که فهمید روح حضرت امام را با ما است  
جعفر عراقی

♦♦♦

### پاشخ به ناله های و سیت

برادر احمد خور از تهران  
پورا از فعالیت های بسیج مناطق مختلف تهران  
گزارش مساعیه با محلی را چاپ نمی کنید تا فعالیت  
این عزیزان هم معرفی می  
در تصمیم ارشاده برنامه مفصلی برای ارائه  
فعالیت و اقدام های مختلف بسیج شادری بیدیم  
از شاهانه از پانه های آینده شاهد تحول خاص و این  
صحنه خواهیم بود  
برادر حسن می  
چرا همیشه از بسیج و سباه محلی می نویسید از  
ارتش جمهوری اسلامی هم محلی بنویسید  
بان شاهانه آن را هم در دستور کار قرار خواهیم  
داد حالا هم چنین کاری شده است  
حامد حسینی از ارومیه

مطلب خوب است فکس چاپ کنید مطلب همراه  
با عکس جذاب است  
با توجه به سیاه و سفید بودن صفحه باز هم اقدام  
به چاپ عکس خواهیم کرد  
صدای صحرای از ارک  
از شهرستانها بیشتر مطلب چاپ کنید همیشه  
تهران را مورد امک قرار می دهید  
این خبر نسبت بسیاری از مطلب های شهرستانیهای  
عزیز است  
محدوده خلاصی از خوی  
در صورت امکان هر هفته از یک شهر گزارشی به  
چاپ برسانید این طور می صفحه جذابتر می شود  
از شاهانه تا جایی که ممکن باشد از شهرستانی  
مختلف مطلب را چاپ خواهیم کرد  
لنی نجفی از تهران  
با استفاده از افرادی که خاطرات جالبی از جبهه و  
جنگ دارند صفحه را پربارتر کنید البته همین الآن هم  
یکی از صفحات ارزشی و جذاب سجاه است  
از شاهانه این کار را هم خواهیم کرد

# حرکتی شایان توجه برای اثبات خود کفایی



مهندس شایسته  
مهندسین شرکت نصب و  
راه اندازی ماشین آلات  
گازی که در  
موسسه اطلاعات  
انجام شده کار  
ساده ای نیست و  
چیز است و چسارت  
مرد خواهد



را نمی شود با آنهایی جوان شروع کرد و نتیجه خوب هم گرفت ولی حمدالله با زحماتی که آقای مهندس رفیع و دوستانش کشیدند و من دورا دور شنیدم کار بالارزش انجام شد که واقعا قابل تقدیر است و بی سبب خطاب به مدیران موسسه اطلاعات می فرماید من به شما همه همکارانم در این موسسه اطلاعات تبریک می گویم که چنین افراد متخصصی را در اختیار دارید و شما هم با تقدیراتی باعث می شوید که این موسسات در آینده با دلگرمی بیشتر کار کنند

## مهندسین هر یک سینه موسسه

در ارائه این مراسم حجت الاسلام دعایی سرپرست موسسه اطلاعات و شرکت ایران چاهی ضمن عرض تبریک خسته میلاد با برکت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و با خوشامدگویی به همه عزیزانی که این سرود را پذیرفته و در این جشن و شادمانی شرکت کردند اظهار داشت

از ابتدای حضور بنده در موسسه اطلاعات با توجه به فضای خاصی که آن ایام بر موسسه حاکم بود مشکلات و نواقصی در کارها بود که با همراهی و همکاری مدیران فنی وقت سعی کردیم به تدریج آنها را رفع کنیم در دوران پیروزی انقلاب ایشا آقای بهرام سعودی و بعد آقای جعفریچیان مدیر فنی بودند که بالاخره ما هم به ایشان ملحق شدیم و امروز خوشحالم که در حضورشان هستیم

بعد از آن آقای مهندس فرمانپور و جناب آقای جبرانی و آقای ناصر توری و بعد آقای فرشتی و حاج آقا صفی مدیرهای فنی موسسه بودند و سرانجام برادر پرتوان و بااستعدادمان آقای مهندس رفیع که همه این روستاها در یک فضای بسیار صمیمی به عنوان مدیر فنی کار کردند و شکوفایی و موفقیتهای امروز موسسه اطلاعات را همین تلاشها و مدیریتهای این روستاهاست

جلسه امروز به نوعی ایروا خوشحالی است از تمام کسانی که درون این صحنه من در موسسه اطلاعات دارای مسئولیت و مدیریت بودند و دوستانی که امروز عمدتا بازگشته هستند و ما آنها را در مسئولیتهای موسسه سپیم می دانیم و همه آنها برای ما عزیزند. ماشین گازی که امروز برای افتتاح آن گرد هم آمده ایم قبل از انقلاب توسط خارجی ها نصب و



و راه اندازی ماشین های چاپ عظیم و مدرن گهکتا و کماندن کار آن عملا متوقف شد. نکته دیگر اینکه پس از انقلاب به دلایل مختلف از جمله تحریم بنود قطعات بگنی و خروج کارشناسان خارجی جز چند مرحله به صورت محدود و همراه با مشکلات فراوان امکان چاپ چهار رنگ میسر نشد اما تجربه بزرگ ناشی از نصب ماشین آلات جدید و در پی آن انتقال گتبه دستگاهها و ماشینهای قدیمی از محل سابق موسسه به پروژه جدید پای در راه نمود و انتقال نصب راه اندازی و تکمیل ماشین گازی تا مرحله چاپ شش رنگ دهان هم بدون حضور کارشناسان خارجی امکان پذیر شد

## مسار و نه از این بزرگ می خواهد

مهندس شایسته مدیر فنی چاپخانه گفت: پیرامون این حرکت درخبر تصمیم در جلسه افتتاحیه می گرفت این کاری که بر موسسه اطلاعات انجام شده کار ساده ای نیست و یک چسارت و جراحی می خواهد که این موسسات عزیز و همکاران آن را نشان دادند. شروع چنین کاری حتی اگر به قدر نمی رسید که الحمدله به سر رسیده و شما شایع آن را خواهید دید. خیلی ارزشمند است و ارزشمند از آن چسارت آید و در پی این کارهای جدید و بلکرمی هایی است که کسی جز مدیر چاپخانه نمی تواند به کارآمد یا کارگرش ببرد من امیدوارم با روش شایسته ای که شما اتخاذ کرده اید این موسسه بزرگ که موجب افتخار مملکت است شاهد شکوفایی روزافزونی باشد. او ادامه می دهد: معمولا یک تشکیرات به این عظمت

مقت کشش ملی دولتم و ریاضی با حضور سرپرست معظم موسسه اطلاعات و جمعی از مدیران موسسه همچنین تنی چند از مدیران فنی و چاپخانه در سبهای و تریک موسسه اطلاعات مهندس شایسته مدیر فنی چاپخانه گفت و آقای بهرام سعودی ماشین آلات چاپ روزنامه ساخت کارخانه گتگیه پس از افتتاح از ساختمان قدیم به ساختمان جدید موسسه و نصب و تعمیر راه اندازی شد

همینکه یک دستگاه چاپ قدیمی پس از بیست سال کار از محل قدیم باز شود آیا توجه به نشواری های فراوان باز کردن و انتقال ماشین که دارای قطعات بسیار سنگینی است و سپس در محل جدید نصب و راه اندازی شود و حتی قابلیت بیشتری هم با تعمیر قطعات پیدا کند و بتواند چاپ تمام رنگ هم انجام دهد از جمله اقدامات شایان توجهی است که بیانگر توان ایرانی است. گزارشی بهمه گزیده ای از سخنان مطرح شده در این مراسم درآورد دیده ایم که می خوانید

## نوعی که به نتیجه رسیده

قبل از هر چیز باید گفت که ماشین است رتاتیو در سال ۱۳۵۲ خریداری و نصب آن توسط کارشناسان آلمانی و انگلیسی هشت ماه طول کشید و پس از آن در گت لند آن مدت هفت ماه به صورت آزمایشی کار کرد تا اینکه سرانجام در فاصله مهریه ۱۳۵۵ رسماً تین دستگاه افتتاح شد و امروز بیرون به مراسم افتتاح در صحنه نور روزنامه اطلاعات همان روز با این تیر افتاح شد ماشین چاپ عظیم گتست رتاتیو اطلاعات به حرکت درآمد

اما این ماشین مدت بیست و دو سال روزنامه اطلاعات را به صورت در رنگ چاپ می کرد و سرانجام در سال ۱۳۷۷ پس از انتقال موسسه به ساختمان جدید





شماره ۳۰۷۷







یا حتی پول پیش خانه را بپردازم می دانستم که اگر شش ماه بمانم خودم را بگشتم همه چیز خور می شود. اما این ۴ ماه چه من حتی یک ماه نیز نمی توانستم عروسی را به تعویق بیندازم! درست پشت در ورودی آهرازان روی میل نشست بودم و در اوج ناامیدی به سر می بردم اگر محال نمی کشیدیم پوست داشتیم گرگ می کشم و ... که صدای در آمد اعتبار می دادم یکی از دوستم باشد و به همین خاطر می خواستم به عازم بگیرم مهر که یه یو یو گویست اما چون مادر مسئول شد یه چاره ای داشتیم در لینک خودم در بازار گشتم پشت در سمعده بودم یکی از دوستم که در همان ساختمان خودمان زندگی می کرد جای و اموال کثیف و دعوت کردم که داخل بیاید اما او که خیلی عجله داشت گفت:

وقت ندارم نوید فقط آمدم بهت بگو که من و غنی و کاکام سه تا یی قریب در امور با هواپیما برای شرکت در جشن نامزدی یکی از دوستانمان به مشهد برویم و فردا عصر به برگردیم اما همین الان کاکام برایش یک گرفتاری پیش آمد و سری تویه نگذاشت شاید دوست داشت بشی بیای!

وقت ندارم جان اصلاً خسته ذهنی و اینطور مهال رو ندارم! این را که گفتم محمود به قصد عدم اعتنائی دست طرفم برآز کرد و من حتی حرف نگفتم.

هر طور میل تو شد گفتم شاید نه یاد که هم برای مهمانی بیای و هم یک سری به داماد رخصتی برنی و گرگش می ده. نام داماد رخصتی را که آورد بدم از یو یو که سر تبه احساس نوعی از افسوس خالص کردم همانطور که دست سمعده توی دستم بود با عجله گفتم:

صبر کن محمود بیام همین الان هم بیام! سمعده که از مخالفت ابش و اصرار غلی می تعب کرد بود وقتی دید که فقط گشتم را پوشیدم و مقداری پول که برای ضرورت همراهم باشد در جیبم گذاشتم و آماده شدم گفتم:

منی خورای لبین معارفات بیاری؟! صورتش را بوسیدم و آغشته گفتم:

اوان کسی که من می خوام به مهمانی اش بروم یا این لبین ساده حق توتم دارا! محمود که مجالی برای فکر کردن نداشت همراه آمد و به اتفاق علی سوار تاکسی شده و راهی فرودگاه شدم خوشبختانه چون خود محمود در راهرا آن یو یو که می کرد مشکلی تغییر نادر به لبین را نیز سریع حل کرد و ساعت حدود ۱۶ صبح بود که سوار هواپیمای مشهد شدم!

○

داخل ساقی فرونگام مشهد که شدم! اما اصرار برای حضورم در مهمانی نداشتند و من انگار تا بالاخره گفتم:

ببینید بچه ها شما لعاب کریین و منو با خودتان آوردین مشهود من هم فقط به لست پاپوس! آقا و درند گردن پیش داماد رخصتی بود که همراه شما آمدیم حالا اگر دوست دارید من راحتم باشم اما به دین به مهمانی خودم بروم!

محمود و علی آخرت با صدا بفرشت که اصرار بیشتر نکنند و قرارشان شد فردا ساعت ۲ بعد از ظهر در فرودگاه!

سپس از هم جدا شدم و یک راست به حرم رفتم و وضو گرفتم و داخل حرم شدم تا شب فقط دو رکعت نماز خواندم و زیارت منتظر بوم می نشاند از مادر یو یو که چهار ماه قبل فوت کرده بود. شبیه بوم که در شبهای جمعه در حرم تمام ایالت و از جمله آیین و روضه اروج تمام اتعه و معصومین آزاد است و برای دیدن و بازدید به سراغ

هم می آمد! اگر شب جمعه کسی نوبی خود داماد رخصتی و معاقد به آن افتاد و از سبب قلب ناشی شده و در تمرکز و لغو روی برده به چشم خیلی چیزها می بیند! من که این حرف داماد یو یو مرموعه توی گوشم بود تا غمی با ساعت ۱۰ شب فقط مشغول دعا و زیارت بودم سپس از ترس شب که کم کم احساس کردم دچار حال غاصبی شده ام در گوشه ای از حرم آقا که جای خودم هست و با گرم و برای خودم دعا کردم و شکر رخصتم و شکر زیم و ساعتی از این احساس زینام می گذشتم و صورتم غریزاً آهسته بود که بیدم کسی گفتم نشست و دست روی شانه ام گذاشت اصلاً نفوس نداشتیم کسی این حال را از من بگوید! یا این حال واقعی رو بر گرداندم و بیدم یکی از خادمین حرم آقا که بر فرمودی نزدیک به شصت ساله است و نیمی دانشیار براب دارد شوم کردم که صرفی بزنم و سلام گرم بپرورد ملو آقا و پیشتر ام را بوسید و گفت:

فروبو اوان خلعت جوون و چند ساعته که نوبی نجات هستن من می چهل ساله که دارم بگوئی آقا حلال کجور و آدمهای مختلفی با تیپ ها و شخصیت های مختلف بیدم خیلی ماهم بدتر و سنگین تر تو تو گر و زیارت می کنی اما حق و احساس تو بک چیز نیگه است!

به اعتراف خود یو یو از جای خاستم و شکر کردم و خواستم بشنوم که او گفت: نه بیایم توی آنوقت دادیم که از تون آمدی نه خا خودی و نه پاپی و نه هیچ چیز نیگه عطف می کنی بیای یک چیزی بخور و برگرد! هر قدر اصرار کرده فایده نکرده منم خودم ساکت می پرورد به آلتها با بغضی گفت:

دورم خدای زمین نزن کاری باغات دارم! شایانم به آلت محل کار او رفتم و برخلاف اصرار او که شام آماده کرده بود من فقط ۲ استکان چای حرمدم و خواستم بیرون بیایم که می پرورد تر حالی که به سختی بغض کرده بود گفت:

جوون! ازت بک حرف حق دارم! ازت افضلی دعا دارم! سو دعا کن سپرم! می پرورد این را گفت و به سمت لشکر ریخت من که تحت تاثیر حال او قرار گرفته بودم دستش را بوسیدم و گفتم:

چی داری بیگی پدر؟ من سگ رو سینه من که خودم می پرورد نوبی زدنیک چکنر گله داری که شامی و تر تیکه خایم و تر تیکه آقا هستی دعا کن! می پرورد در همان حال گریه گفت:

اره جوون! اوان خالی که تو آتسب دارم من بغض دارم که داماد رخصتی حاملت رخصتی پس من رو هم دعا کن جوون! من! من! آتسب و بیدم بغض نمی گذشت خوشش از امانه بدو و به ساعتی گفت! پس من که زنده است چند ساله سلف! آلا! شده من تا بدم شبیه شده من تا بدم زنده است! نه می دانم اسیر و (موباره) شده زه و امانه دارم! دعای جوون دعا کن! و شیعیم بشی یو آقا که هر طور صلاح می دونه سارو از تنگلی بر داری! من دعا کن جوون!

منی توانستم خود را کنترل کنم و گریه کنار به او قول دادم یا اگر شوم تر کسی که در خواستش را انجام دهم و سپس دوباره برگشتم به حرم خلا ساعت ۱۲ شب بودو من که آن حال را احساس می پرورد خایم زاده بودم در حالتی فراتر از عریان فرو رفته بودم و به همین خاطر در اصطلاح به سر می بردم که انگار در این دنیا نیستم گوی سبک شده بوم و انگار همه شرایط برای اینکه حرف بدم را با داماد رخصتی بگیرم مهیا بود و زمان و مکان از دستم خارج شده بود فقط لشکر می رخصتم و به آقا افاضات می کردم:

یا امانه! رخصتی! منو پیشی این بدتر شونده کن! آقا! ملو پیش خانوادش خدمت نده! داماد رخصتی نگار من غیر از خود شما به سیر خلق خدا بروم و پیششون رانو بزنم! آقا گفتن که! او هر از گاهی که یاد آتمانی دعای می پرورد خاتم می گفتیم یا همان احساسی خودم می دانیدم یا داماد رخصتی به دار دین توگر خودت برو! آقا! تو در خواست من رو میانه رو و قابل اجابت نمی دوی! لاله به دادش این می پرورد که فکر می کنه من کلاهک می توتم و سلفش زده باشم بشی برس! یا امانه رضاء گرفتاری من و پیشتر انتقام این بر سر من رو و شیعیم بدو در همان لحظات شب حرفهای مادر یو یو را نیز به یاد داشتم و منی می کردم حالا که خدا کشته کرده تا خلاص بشم! لاله در آن لحظات من در حال تمرکز خود را نیز از دست دادم!

انعام می کردم زیارت می خواندم لشکر می رخصتم برای آن می پرورد دعای کردم! از درد خودم می گفتم و نصحت لحظاتی بهیشتی بود آن لحظات و درست تو اوج خلوصی که برونکار استیاری را بر ایم فراغم گوی بود وسط هوا درست ایالت و خروج آلتها حسود و صحبت های تاریخ که من معجزه بود

ایریت  
رندان لضر

«هان ای دل عبرت بین...»

لهمه معيه شادمان الاله

---

با تشکر از همکاری، فره فضاییه، مدیریت محترم مراکز دانشگاهی اویون و قصر، روابط عمومی سازمان و دانشگاه، روابط عمومی دادگستری کل استان تهران و تمامی عزیزانی که در تهیه این گزارش ما را یاری دادند.

اگر  
بکلیفم  
روشن  
نشود،  
خودکشی  
می کنم!

حدود دو  
سه ماهی  
گذشت، در  
این مدت  
افغانان  
حقوق  
انسانی را که  
قرار کرده  
بودیم، به  
من نداده  
قطع دو،  
به مرتبه  
بین بیست  
نمایی هزار  
تومان  
مساعده  
که قسم

ساعت حدود پانزده صبح  
مصلحیهام را در استوروا که شماره  
۲۸۰۰ بودم و منتظر بودم تا سوار  
شوم و دویمین نفر را به ایستگاه  
سرویکتی از کسائی که فیلا  
برایا آورده بودم، پیدا شد.  
ما را به دو راهی به سافل پورول  
محبت کریم-فرمان گرفت و فرستاد  
تا باغیان پرسید: «شخصی خاص»  
فرمان گرفت: «آید»  
ما به علامت یکدیگر نشست و دادیم.  
خوشحالی گفت: «کجا نفر است»  
فست که خیلی بشکل دارد  
می توانست با او مصاحبه کنید؟  
گفت: «ایرانی ندارد همانهاست»  
پیدا شد.

او رفت و حدود ده پانزده دقیقه بعد به همراه مرد میانسالی برگشت و پس از معرفی او، ما را تنها گذاشت. مرد اگرچه ۴۰ سال بیشتر نداشت اما پهره‌اش به پیرمردان ۷۰ ساله می‌خورد. رنگ صورتش به سیدی می‌زد.

گردن را برایش مشعل کرده بود. موهای صاف و بی حالت  
خاکستری رنگش اطراف صورتش را پوشانده و او را تحقیرتر از آنچه بود  
نشان می داد. حنّه بزرگ داشت  
افسردگی و ناامیدی در چهره اش موج می زد. کاملاً بی موصله و کلاه  
به نظر می رسید. صحبتش را خیلی زود شروع کرد

چهل و یک سال قبل در کرج به دنیا آمدم. پدر و مادر و اقربا و  
سگن کرج بودند من فرزند اول آنها بودم پس از من دو پسر و سه دختر  
دیگر به جمع فرزندان آنها اضافه شدند.

ما خانواده‌های لایق و پریمی و به همین خاطر من نیز تصمیم گرفتم برای فرزندانم و از همه جوانبش کمک خرج خانواده‌ام شد تا حداقل یک خوار و برادر داشته باشد. پدرش را می‌خواست و به خاطر اینکه خدایم که به ما چنین نامشروع داد، از همان زمان به عنوان شاکرد و پارتاب و کنگ راننده روی ماشین‌های سنگین کار کردم.

در سال ۵۷ به خدمت سرواژی اعزام شدم و سال ۵۹ خدمتم را به پایان رساندم و بالاخره سر کار برگشتم و بالاخره توانستم یک ماشین

سال ۷۷ ازواج کردم و در گنج ساکن شدم. زندگی راحت و خوشی داشتیم و هیچ مشکلی در زندگی مان وجود نداشت به لحاظ مالی هم واقعاً ثامین بودیم و بغل و خرما را همیشه جور بود اما منافسانه این دوره خوشی نداشت و سال ۸۹ تصادف بدی کردم البته خوشبختانه تصادف منجر به فوت نشد ولی مجروح شدم که من برای

جانب رضایت آنها مجبور شدم ماشینم را بفروشم و به این ترتیب از کار دیگران شدم مدتی خانه نشین شدم اما خرج زندگی خودم را برآوردن نداشت باید قسم را جایی بانه می کردم و این طور بود که دوباره به پول اهل برگشتن و شدم شوق مریدان روی ماشین این و آن کار می کردم و چیزی به عنوان حقوق می گرفتیم تا سال ۷۲ خرج زندگی ام را از این راه می گرفتم؛ در ضمن مثل سابق نبودم اما بیشتر از چیزی بود. حالش این بود که دستم را جلو این و آن دراز می کردم و با سر بلند می زدگی می کردم سال ۷۳ پی از فراوان با من تماس گرفته و گفت فلانی شرکتی در تهران نیاز به راننده داری بلند شو و بیایه اتفاق آنها بروم اگر استخدام شوی کمک خرجت می شود من هم قبول کردم و روز بعد صبح روز پنجشنبه به تهران آمدم و سراغ نمایندگان رفتم و بعد به اتفاق آدمیم همین جا دقیقاً روی روی زدن شمس در خیابان سیراف وارد زیرزمینی شدم آنها پناه داشتند تا فرستاده بودند بعد از ششای آقای به نام شمس که فعل اسفهان هم بود به من گفت که یک شرکت واردات و صادرات در میدان بانک دایر کرده است و نیاز به یک راننده دارد بعد از اینکه صحبت های مقدماتی کردیم آنها آدرس شرکت را به من دادند و شماره منزل من گرفتند و گفتند تا هفته دیگر منتظر تماس آنها باشیم دقیقاً یک هفته بعد با من تماس گرفتند و گفتند شمس نامه را برآوردیم به شرکت مراجعه کنیم من هم بلافاصله رانندگی تهران شدم و به آدرس شرکت رفتم و دیدم چند شرکتی هست و دفتر و دستگی آقای «الف» شمس را هم دیدم که مدیران خاور تحویل می داد و گفت می توانم کارم را شروع کنم بعد هم گفت که با توجه به اینکه زن و بچه دارم از شمس نامه را می خواهد تا برآوردیم هفته بعد میگویم از همان روز کار را شروع کردم آنها مثلاً سبزیجات و واردات انواع میوه دادند همه چیز هم توسط شرکتی دیگر بود از بزرگ گرفته تا خیز و سبزی و لوزی و زیتون و پسته و حبوبات البته رشیه من فقط بر حد رانندگی بود آنها حدود ۲۰ نفر زیرزمین داشتند که معاملات را انجام می دادند معمولاً هم چکی خرید می گرفتند یعنی بیست درصد را نقد می دادند بقیه را به صورت چک چهار ماهه پرداخت می کردند اجناس را هم در انبارهای خودشان انبار می کردند کاملاً اوقات حتی اجناس را من از شهرستان می آوردم مثلاً می گفتند بزرگ اسفهان فلان کار را باری هست بزن بیژ می رفتم اسفهان و بار می زدم می آمدم تهران و به شرکت مراجعه می کردم دوباره از آنجا من

خداوند به ما می‌بخشد هر کس عدالت الهی را حقوق الهی را که برای  
گرمه بودیم، ما می‌بخشد و هیچ هزار تومان، به من نداشت قطره... و صد...  
نهایت این نیست تاسی هزار تومان مساعده گرفتیم با حق که من شب و  
روز داشتیم با بودیم

عید اربعه و اقامت عاشورا تا آن زمان که عید حدود نولامه... سیزده روز به  
عید یازده اقامت مساعده هزار تومان که من تمام فراقی شرکت از  
مردان تا سیزده روز بعد از من تعلیق است تمام ماشین و با خود به من







۱۱۹

براسین غافلوت سرهنگ بازنهسته فروش

قسمت دوم و آخر

در قسمت اول خواندید که ا مردی به کلاتر تلقین می‌زند و بد او می‌گوید می‌خواهم خود را به یکسایه اگو دوست نماید شاهد بشاید به اینجا بسایند و محسن و کلاسر به اتفاق به منزل می‌ریزی به نام جیشیدخان می‌روند که پس و دختر خود را طلب پنج کرده و می‌خواهد آنها را به فلق برساند و همین توضیح می‌دهد که و اینکه دنباله ماجرا

جیشیدخان سیکار دیگری آتشی زد و گفت

جناب کلاتر شما هم قبول دارید که وقتی اولادهای خانهای که قصد ریختن آبروی پدر و مادرش را دارند به حرف اولادها گوش نمیدن بهترین راه حل اینه که کشته بشن تا میراد باعث بدنامی خانوادهاش بشن آبروی دارین جناب سرهنگ!

و...

این همه را من بشنم محسن گفت بطوری هم باسلامت و اعتقاد به نفس گفت که در می‌دانستم لابد پاسخی قوی و مسلط برای حرفش داده که اینطور معتقد بودی من پاسخ داد اگرچه من این نظرم در مورد سرزال جیشیدخان فحش بود که محسن دانه پورا جیشیدخان که ظاهراً قدرت داشت در مقابل حرفهایش «نه نشنود» ایستاد می‌خیره شد و سپس رد زوبه محسن و بعد از اینکه یک عقیق به سیکارش زد گفت

اولاً تا جایی که سود می‌خاری می‌گله شما اونقدر جویون هستین که نشیند به جیشیدخان گفت کلاتر ما دیوانه‌نظری که چشمه کار می‌کنه درجه شما استوار! و سرهنگ جیشیدخان که پاسخ منو دادین! سودا پیرا میگی سودا درد خزان!

محسن را خبر می‌شناستم اقتدر می‌شناستم که بدنام عقیق اینطور سناطره گزین هاست! الا سگرت گزیم تا محسن جو اش را بدیدم او نیز ایستاده ای ساد کرد و سپس «با نیا» شما جناب کلاتره گفت زوبه به جیشیدخان داده رد!

اولاً تصور می‌کنم چشمان شما شعیف شده چون من استوار نیستم و سگرتان هستم یا نه عمارش سرزبان! دوماً بنده فرگ اندا نکردم

کلاتره ضمتن چون کمتر از این حرفها هستم و اگر ندیدم پاسخ شما را دادم به این خاطر بود که من شکاره کلاتره هستم و از روحیاتش در

میراد تربیت فرزند خبر دارم و می‌دانم که غلبه ایشان مخالف سیاست و راسه همین به خود حق دادم که جای حدار سرهنگ پاسخ

پندم سودا پرسیدین چرا کلام ما نباشن این است که من فکر می‌کنم اگر فرزندی اونقدر به شده که به قول شما دانه آبروی و قدیشی

می‌ریزه و پدرش حق داره چنین لوزی و زور بکشد! من کلاً مخالفم به این دلیل که تصور می‌کنم بیش از ۵۰ درصد از جیشیدخان یک فرزند

دست و آدیش عصباناً پدرش را

جیشیدخان که صورتش از غصه کبود شده بود با عصبانیت گفت تعبیر منه اینکه هرچی توی زنگی لازم داشت در اختیارشون گذاشت پدر می‌هستم! اینکه توی سر همیشه تویزه سنگی زریه‌ری فر

گدام یک ماشین انداختم پدر بدی هستم! اینکه هر گداشاند ده برابری بیست برابری بده بچه‌های محسن و ششون پول توجیبی می‌گیرند پدر

بدی هستم! این کارهای من بد بوده که پس و باید معاف بشه و همه جا باعث شکم بشه! یعنی چون بهشون پول می‌دادم پدر بدی بودم که

استور توی این سر باید تصاروازه بشه و من نزد همه لامل و دوستان انگشت ناماشم! یعنی من پدر بدی هستم!

محسن که تازه چشماش گرم شده بود او بارها از طریق همین مناظره‌ها کرده‌ای گوری را رهاش باز کرده پورا شروع به توضیح

دادن کرد و می‌نیز شنونده بودم تو این لحظه متوجه حرکات قدرت شدم خدمتکار قدیمی خانه و مالوس جیشیدخان که با چشم و آبرو به

من سلامتی می‌داد فهمیدم که نمی‌خواهد جیشیدخان متوجه‌اش بشود این بود که زیرش می‌گشای کردم و متوجه شدم که قدرت ما باز و

بسته گردن پاک‌هایش می‌خواهد چینی را به من بفهمد! وقت که کردم دانستم می‌خواهد به من بگردد «نه» یعنی اینکه جیشیدخان دروغ

می‌گوید! بیشتر که مدت کردم ندیم با پای گردن چشم و چاله انداختن به دست چپ می‌خراهم مرا متوجه خواهم و پراوری کند که به دستور

پدرشان بااست و پا و نعل بسته گردن آتلی افتاده بودند و اهلی این لحظه چینی داری با این چشمهای بافتوریات اعلام

میدن! تو رفیق قلله‌ای با شریک! افرانها! می‌خوای یک گوله بزنم وسط اون چشمان رشت تاریکه! آقا بی‌پروایی!

اینها را جیشیدخان گفت که یک لحظه متوجه حرکات چشم و آبروی قدرت شد و حالا لطفه‌اش را به سمت صورت این خدمتکار باوقتی

خانه گرفته بود! قدرت ناگهان مثل برق گرفته‌ها به خود لرزید و با دستهایش برای خود سر مساحت و خود را جمع کرد و بغض کنال گفت

کری بشم! که کاری کردم ارباب! من فله رانستم قبل از اینکه قدرت به من «و» من بملقه به کشش زدم و پایک دوری

محسن آمد! و ایلمی محسن و معترض گفتم این مسخره‌ها چه می‌خواهد داره آتلی محسن! من برای اینکه حرف

شدنم فدای زنگم از خدمتکارون با صدای آرم پریمیم دستمستور کجاست! آقا بیچاره! هم به حرمت شما و از ترس اون زنگی که

دستتون هست شافش تا چشم و آبرو مسخره مستورین را نشاندن می‌داد! نحن عاب الودم کار خودم را کرده جیشیدخان ابتدا از من

عذرخواهی کرد و سپس عذرهای با تفسیر که تحویل قدرت داد! سالت می‌خوای را بنیر که کار اقصیت کم به بود از دست زد کرد و بطرف قدرت

انداخت! کلاً پند بود که جیشیدخان لا این قبیل دروغ‌های است که تنبیه گرفتاری معنوی است و تشویق نمودنش مادی!

عالی ایستاد برای اینکه نقشه را تا تکمیل کنم برخواست تا بطرف مستورین بروم که این بار جیشیدخان رو به نوکرش کرد «اهلی! قدرت

کلاتره رها می‌کنی! از خودت نمان و زود برگرد!» قدرت برخاست و تعظیم گفتن به ارباب! افرانها! من شد و هیچ مغز

را که زده گردید! ابتدا مستورین را نشاندن داد و سپس از ترس جیشیدخان! سر در گوشم گذاشت و نجوا کرد «مهربانی ارباب توجه

کنین! حقیقت چیز بیگ نیست! آقا ارباب بگذاره سایه و فلفل حرف بزنند خیالی چیزهای رو می‌شنوید که مغزتون صورت می‌کنه! مثلاً شما

می‌دوین این حرفها و بران! آهای صدروا! قدرت کجایی!

قدرت معطل نگذاشت و درجا از من رو برگرداند و از زمین گله‌های جیشیدخان حتی صدروا می‌هم نگذاشت و مدیه پند می‌زد! هم از

رفتار قدرت و هم از رازهای که جیشیدخان به نظر می‌رسید! شما هم گرفته بود! اما بعدم شروع بود! قدرت چپ می‌خواست بگوید که

دقیقه‌ای معطل جا فکر کردم و سپس برگشتم و نشستم سر جابم تکلای به خواهر و برادر انداختم فلفل خیلی سعی می‌کرد معان بند را

تکلای بزند و با چشمهایش به من می‌گفت که اجازه حرف زدن می‌خواهد!

جیشیدخان  
کلاتره  
کلاتره





مصنوع داشت حرف می‌زد

در هر صورت آقای محترم ادعا کردند همه راه‌های پیشی هم تازه که شما  
نه من فقط راه خودم را می‌روم از اقدام و زندان هم نمی‌ترسم من فقط شما  
معلوم اینها خواستم تا در جریان جانیان باشید

ولی جانشینان اینها به عنوان ملهم حتی به اول شما استگویم حق قدرت از  
خودشان دفاع کنند و حرف بزنند

جانشینان که اصلاً چنین تمثیلی نداشتند به من گفت  
حرف بزنند! چه حرفی دارند بزنند؟ وقتی بر من آویز دنیا یا دیگر و دیگر  
هرچی دوست داشتند حرف بزنند!

سرهنگ اینها را گفت از جانیان است و پشت به من می‌کرد و البته راه‌های  
دورنشان که مثل جویبه می‌لرزید گرفت و گفتند هم گفتند حالا دیگر من هم  
ترسیده بودم می‌دانستم که شلیک می‌کند! نکته منس به من بود و منتظر دستور  
جانشینی که به او زدم برای ملهم بود و خیلی سریع گفتش را از جویبه درآورد  
به او زد

از جانیان است و البته راه‌های پشت کردن جانشینان و گفت  
به او زد حالا که با من منظره کردند یا این دو نفر هم باید حرف بزنند یا اگر  
قراری نشده گفته بشود من هم همان می‌فرستم سراف این دو نفر ضمن اینکه من  
از شما می‌خواهم اگر بستانید باید طرف مخالف من زودتر شلیک می‌کند حالا دیگر نیل  
خودتان

جانشینان حاضر بودند بر نمی‌آمدند تا رسید به هدف عصبانی بود که چرا  
بردمت خورده به معنی حاضر همین که رو کرد به قدرت و از او عطفان و شامه و  
بی چشم‌رو به نامیدن نیز از جانیان است و به سرعت گفت جانشینان را از دستور  
بیرون کشید!

جانشینان تسلیم بود به من دستور داده کردم دست و دهان می‌جوان را باز  
گفت جانشینان کاملاً خرابی خود را نشان داد و به من گفت  
بماند تمام شد اگر منو جانشین غیر ندارم ببریم زندان من دوست  
ندارم جانی بدهم! عینوری بی‌بستم

مصنوع همین که دهان سایه را باز کرد دختر جوان به سبلی گریست  
آقایان چرا این کارها می‌کنید من اگر می‌دانستم شما اینقدر متخلف  
بر این لحظه فاضل که او نیز تعجب از آن شده بود به حرف آمد اما او برخلاف  
سوالش با خشم به حرف آمد

به گفتار مردم نباید بود باید ویس و حرفهای مار گوش کند باید کتان یک  
تصویر بود و من درمورد من بود

گیج شده بودم محسن هم از من بدتر پیدا بود فاضل و سایه و قدرت و حتی خود  
جانشینان از حرفهای مطامع حسنه که می‌فرمود  
پس از اینکه گفت و پس جوی از شدت احساس رفتند و لباس عوض کردند و  
لباسهایی را که به تشنه پاره شده بود کنار گذاشتن آبی به سر و صورت زدند  
و برگشتند و نشاند و کردند به جانشینان و گفت

مطلب ارباب نه خرابی یکی فضا چه؟  
جانشینان سکوت کامل کرده بود به گوشه‌های آن دیوار خیره شده و حتی انگار  
در این تالار پیدا سایه که پیش از همه تکرار می‌زدند بود یا گریه گفت  
آقایان حرف من نه من می‌دانم او بر اینطور موقع سکوت می‌گه و هیچ  
مسئله نشاند کرد!

پس من همه چیز می‌گویم  
این را فاضل گفت و در جواب او قدرت که هنوز هم سل زمان مسلح بودن  
اوپرانی او می‌تواند شکلی به پنجره داشتند و رو به سر گفت  
آقایانم زودتر که تمام بود!

تکرار نهایی اقتدار من در این تالار عینوری بدهد!  
این را سایه گفت و گریست من و محسن هنوز گیج بودیم محسن گفت خود را در  
جیب گذاشت و من نیز دستهای تکان شکاری جانشینان را خالی گرفته و البته  
راگانشان روی ملاتحه و بالاخره فاضل به حرف آمد

بعد از جانشینان از آن اوپهایی قفسی بود که سایه فاضل پس از اینکه عطفان  
مکمل شد و با او از آن کرد به تهران آمد جانشینان اقتدار عطفان زدن بود که  
حاضر بود بنیاد و برافش بداند! چیزی که بود مثل همه مردان شیمی آرزوی بود که  
زنان برایش بود پس بپاره موقعی که ضامور اینها لول به زدن یک دختر داد سایه  
جانشینان با اینکه مختصر و قوی دوست داشت اما به رشتی گفت من فقط  
می‌خواهم مثل دوباره پاره‌های این هم درمیان که چشمها گفته بودند وضع عمل  
مرا می‌داند بطوریکه با این حال چون هم مادر و هم پدر عاشق پس بودند ریسک

کردند و رشتی پای و اینها ماند یک شبه دیگر به دنیا آورد ولی پای هم دستور اما چیزی  
که بود بطور عمل اعتدال خلق پس از رقص محلی بومین همه یک هفته در پیروشی  
کامل با مردم دست و پنجه نرم کرد دکترهای گفتند که مادر دیگر از پیروشی خارج  
نمی‌شد و خواهد مرد و آن روزها پدر را در طرف آتش گرفته بود اول لیک زن  
محیطش داشت محفل جویسفری او می‌زد دوم اینکه اگر هم زنده می‌بود دیگر  
بهدار نمی‌شد و نمی‌تواند برای او پس می‌داد و آن روزهای سخت پدر کش یک  
جایی کار می‌کرد که سبز داشتند اما لیک وقتی خبردار شد مادر از پیروشی

درآمد نقشه‌های عینی کرد به این ترتیب که با فاضل یک سپهره نوزادی که  
چهار روز بود به پیروشگاه آورده بودند و او را پس از یک ساعت زنده پیدا کرده بود  
به بیست‌سال آورد و گذاشت پدر بخاطر دوست و بنشتر شو به سرور دست یکی از  
رفت‌ها! همین اقتدار که از آن هم عفت نوی همین خونه زندگی می‌کند اما  
به عنوان دستور نوکل شناختن از سوی دیگر چون در آن سالها پدر نوی درجایی خیلی  
آشنا داشت از نفوذش استفاده کرد و امام پس‌سل بی‌مستلزی خرید تا همه به زکشت

مکن که یک پس را زانید!  
به این ترتیب مادر با پدرش به خانه برگشت و تا همین امروز به خبر شاره  
پسری که سرگرد نهج خوشی نیست تا اینکه چند سال قبل وقتی مادر اقتدار  
داشت می‌دود حقیقت را به سرور می‌گوید گفت چون کسی که پیشنهاد این کار بود به  
جانشینان داد این پیرزن بود و حالا که داشت می‌دود می‌خواست مدیون نباشد! بعد  
از مردن او بیرون لیک پس که من بلام عینوری به سایه حالا دست تقدیر  
چی بود که من و سایه الان عاشق هم شدیم و می‌خواهیم با هم از نواح کتب این جهان  
چیزی داشته و وقتی «جانشینان» خبردار شد برای این آبروش نزد می‌خواستند

مادر خفه که مادر این بود کلاکت!  
سنگی سخت و سنگین همه کارها در خود فرو برد نمی‌توانستم فضاهاست گفت که  
حق را بگویم! این پس حق داشت بماند که پدر و مادر واقعی است چه پیشنهاد این کار بود به  
اما آیا حق داشت حقیقت را که سایه از مادر خود پنهان شده بود نیز به او بگوید؟  
پدر چی! اینکه جانشینان محض کرده بود حرفی وجود نداشت اما اگر حالا رشتی نزد  
مهرش فاش شود بی‌مهر می‌شند!

این فقرهای احتمالات نغم را طوری شرح کرده بود که تصمیم گرفته بود  
اینکه ناظر ادب ما را بشنود که به پس هم زبانی نداشتند آنها را ترک کنیم همین  
که خواستیم به سرور محسن برویم او بی‌طرف آمد و گفت کلاکت برویم!

پسین داشتیم که او نیز مثل من فکر کرده حضور در این صحنه‌های خوارگی  
خیلی عذاب‌آور است!

به قدرت گفت که سایه جانشینان را می‌برد و چند روز بعد که آنها از آمیاهی  
الته برای تعهد اینها به ملاقاتی بیاید و سپس از همه خدا تعالی گردید!

جانشینان هنوز سلالت بود و گوشه‌ای را نگاه می‌کرد  
چند قدم از آن خانه دور شده بودیم که در زن از یک لکسی جوی در خانه  
جانشینان پیاده داشت ششمش بود کدامیک زن قدرت است و کدامیک محسن  
جانشینان!

می‌باید بپروند!  
این را محسن گفت و بی‌معنی از آنها دور شد!



## تکتیک جدید برای نگهداری جسد

مصریان سال پیش

مصریان با تکتیک مومیایی صاحب دستاورد بزرگی را پس از مرگ به صورت کامل حفظ کرده و از فساد اجسام آنها جلوگیری می‌کنند که خود اسلحه‌ها و نسخه‌های بسیاری را باعث شده بود اما تکنیک دانشمندی به نام پروفسور گونتر وان هالکی به تکتیکی دست یافت که نام آن را «ملاستین» گذاشته است این تکتیک به قدری جدید است که هنوز مشابه فارسی برای آن انتخاب نشده است

براساس این تکتیک تمام اعضای بدن که نوعی رطوبت در آن وجود دارد پس از مرگ این رطوبت به وسیله پامپر جابجایی می‌شود که خود غیری نامحدود دارد. جالب توجه است که بداند پامپر حتی با بافت‌های میکروسکوپی را پوشش می‌دهد و برخلاف مومیایی مومی رنده می‌شود



## رانیوی دیجیتال و پرتابل

انتظار ما پسر آمد و تولیدکنندگانی که نام پرستاری وزارت صدا را روی خود گذاشته‌اند. نخستین رانیوی پرتابل و دیجیتال را به بازار عرضه کرده‌اند این رانیوی دیجیتال قابلیت پخش صدا با سمورت استریو را دارد و می‌باشد و نکته جالب این است که گوشی‌های آن درمنظوره هستند یعنی هم به عنوان گوشی و رساننده صدا به گوش شما عمل می‌کند و هم به عنوان آنتن برای رانجی عمل می‌کند تا به امواج موریست بسوزر تسلیلی امکان پذیر باشد



پاینده دیگری که پس رانیو نشان می‌دهد این است که اطلاعات مربوط به نوع صدا یا موسیقی که از آن شنیده می‌شود روی آن درج می‌شود این رانیو قابلیت اتصال به رایانه و آمپلی فایر شما را نیز دارد و می‌تواند به مبلغ نویست و پنجاه دلار به بازار عرضه شده است



## یافته‌ها

تصویری که

مشاهده می‌کنید یک

قطعه چوب یا پاپه بین

شکسته نیست بلکه یک پانی

مومیایی شده از یک مصری در سه هزار

سال پیش است این پا در حفاریهای اطراف

اهرام سه گانه مصر کشف شده است در

نخستین افرام پژوهشگران و باستان‌شناسان DNA را از

این پا استخراج کرده و آن را با DNA به دست آمده از مصریهای

کهنی مقایسه کردند دلیل این کار شایعه علمی بود که برطبق آن ادعا می‌شد که

اهرام سه گانه توسط کثرتگران خارجی و برده‌های خارجی معین مصر بنا شده

بود و نه توسط مصریان اما پس از مقایسه هر دو DNA نتیجه‌گیری که به عمل

آمد این بود که نه تنها افرام توسط مصریان ساخته شده بلکه این افراد از القبی

نظام مصر برای کار به سنن اهرام آمده بودند و نه از سرزمین‌های خارجی

## بو ککشان با قابلیت زندگی

تصویر زیبایی که مشاهده می‌کنید به تازگی توسط رصخانه فضایی هابل که در چهارصد کیلومتری در مدار زمین حرکت می‌کند گرفته شده است و دو ککشان از همان ما را نشان می‌دهد ککشان بزرگتر در وسط تصویر به ککشان جابجی مشهور است و ککشان کوچکتر در گوشه بالای تصویر گوش نام دارد

این دو ککشان نوحه مشخصی و پژوهشگران را به خود جلب کرده است چرا که تپلی که از آنها به دست آمده نشان می‌دهد که در این دو ککشان سیاره‌هایی وجود دارند که امکان حضور نوعی زندگی در آنان غیرقابل باور نیست البته هر دوی آنها میلیون‌ها سال نوری با زمین فاصله دارند و دسترسی به آنها با سرعت فعلی که بشر در اختیار دارد امکان‌پذیر نیست فقط پژوهشگران به این امید هستند که در مواردی علائم زیستی یا صوتی از موجودات در این ککشانها دریافت کنند و به این کنج‌های بی‌پایان مشغول





## زیباترین و عظیم ترین در دنیا!

آنچه که در این تصویر ریا مشاهده می کنید «مکاترات» نامشخصی نام دارد. متعجب نکتید این نام علمی است که بر هتک کوهستان در گاتشده شده است این هتک از عظیم ترین و درهین حال عجیب ترین مسلوکات املق دراست چرا که به صورت خالو لنگی زندگی می کند و توانگان این هتکها حتی در هنگام ویرگسالی در کنار والدین خود باقی می مانند تا زمانی که جهت خود را پیدا کنند و آنگاه مستقل می شوند اما غور به شامی خالو لنگی ادامه می دهند نکته جالب در مورد هتک کوهستان این است که از فاصله ۲۰۰ کیلومتری توسط ارنالهای صوتی با افسای خاراده خود ارتباط برقرار می کنند.



## بهمن زنده!

برق و کوهستان دو پدیده به غایت زیبا و زمانی که با یکدیگر درمی آمیزند زیباترین مناظر را برای چشممان نمایش می دهند اما همین دو پدیده می توانند یکی از «ترکباترین و خطرناک ترین املایح طبیعی» را به بار آورند که به آن بهمن می گویند.

وقتی که بهمن در کوهستان آغاز می شود تا نقطه توقف همه چیز و همه گس را با خود به همراه می برد. اخیراً در کشورهای اروپایی تحلیلی انجام گرفته است تا با پیش گیری و پیش بینی از خطر و میزان قتلای تلافی بهمن جلوگیری شود. آنچه که در تصویر مشاهده می کنید یک بهمن واقعی است که در کوه شامونی در فرانسه از سلسله بئال آب رخ داده است بررسی بهمن های شامونی باعث شد تا پژوهشگران اعلام کنند که ۹۸ درصد بهمن ها در شب به اندازه های ۲۰ تا ۲۵ درجه واقع می شوند. همین آنکه یک بهمن در حال حرکت می تواند تا ۲۰۰ کیلومتر در ساعت سرعت بگیرد.



## موش کامپیوتر یا سرعت نور

هدهی از گاتشده در سال گذشته بر این افتقاد بودند که موشهای بدون سیم رابط برای کامپیوتر گاترایی لازم را نشان نداده و ضریب خطای بالایی را مرتکب می شوند. اولین افسای شرکت لانتک به تولید موشی اتمام کرده است که دارای قدرتی چند برابر نسبت به موشهای دیگر است.

این موش که بدون سیم رابط عمل می کند از سنسورهای تصویری استفاده می کند و همین علامت را از یک چشم الکترونیکی به اریانه منتقل می کند. از آنجا که قدرت این موش در هیچ مگابیتس نیست ثابت شده است. ضریب خطای آن کاهش یافته است و با سرعتی معادل ده هزار ۱۰ اطلاعات لازم را در زمانی کمتر از نیم زمانی که موشهای دیگر به کار می روند به اریانه انتقال می دهد که این زمان همانا سرعت نور می باشد. موشهای بدون سیم جدید به قیمت یکصد دلار به بازار عرضه شده اند و موفقیت عظیمی به دست آورده اند.



## مارمولک زیبا!

تاکتورن هر صفتی به مارمولک نسبت داده شده به جز زیبایی اما نوعی مارمولک صحرایی وجود دارد که دارای بالهایی به زیبایی بالهای طاووس می باشد و قادر است به کمک آنها حتی چند متری پرش کند. قنای این مارمولک حشرات صحرایی است و برای تغذیه مارمولک فوق الفکر بالهای خود را کشوده و نتکهای به داخل حشرات هجوم می برد و هر تعدادی را که قادر باشد از حشرات را روی زبان بلند خود که قابلیت چسبش دارد به دام انداخته و می خورد. این مارمولک فقط زمانی که می خواهد نظر جفت خود را جلب کند به زیبایی و تزئین خود روی می آورد اما در زمان مبارزه و تغذیه چهره کاملاً پشش را به خود می گیرد. در تصویر هر دو وجه این خزنده کوچک را مشاهده می کنید.



هوشنگ با ایندلی نازک به او نگاه کرد و گفت از این سیکاراس؟  
آره دیگه. پروقت تلف می کنی؟ برو قاری رو که گفتم بکن و بیا

چرا دم مستشوی و

بهرس تو چقدر خنکی ولسه این که یک کولر به راست بیدار نوی این اتفاق  
و از پنجره بره بیرون تا وقتی که اون سیکارو می کشیم بدوش بره بیرون و  
اتفاق بدیگر.

هوشنگ رفت و کارهایی را که شاعری گفته بود انجام داد و برگشت.  
شاعری سیکاری که سرش پیچیده بود بیرون آورد و روشن کرد و پک  
عمیلی به آن زد و آن را به هوشنگ داد. هوشنگ پک زد و بدوش را بیرون  
داد و گفت خیلی رو ملاطه حال مون بد نشه.

حرف ازین و بکنی هو پک این سیکار صد تومن قیمت داره  
هوشنگ پک دیگری زد و آن را به شاعری داد. هوشنگ پک دور دیگر  
کشید و گفت من بیگ می تومن خیلی گویه  
شاعری آن را گرفت و چند پک زد و آن را به طرف هوشنگ گرفت  
هوشنگ گفت این که بیگ چیزی نداره قیمتاره

شاعری گفت مکه نشیدنی که می گنن یک زندان از به مذاک چین است؟  
بکش که نیش مغرب نه از به چین است

هوشنگ آن را گرفت و پک زد و همین که دوشش را بلند به سراف افتاد  
شاعری نه سیکار را از دستش گرفت و پک زد و آن را خاموش کرد و گفت  
هالا ششیم و چایی بخوریم و حرف بزنیم

به زودی نفس شیطان وارد خونشان شد و وارد عالم نشکلی و  
بی هویری شدند. جای می خوردند و سیکار می کشیدند و رونه برای  
می کردند تا آنکه شاعری گفتگو راه چگونگی طلاق رفتن کشاند و گفت به  
مشت قرص خواب خوردم و صبحت دو نوشتم و رفتم رخت خواب به  
هو میزله راه رسید و می دونم چی شد که همید میو کشید و برادرش  
و مادرش آمدن و منو بردن بیمارستان. دیگه چیزی نفهمیدم. به غمت  
بپوش بزم وقتی که چشمم رو باز کردم دیدم دوز و بزم شلوغه مادرش  
گفت آهلی فکر می داند

نیم به بستم سرم وصله سرم رو کشیدم بیرون و پاشدم نمودم  
چرا پاشدم وانی میروم همین که پاشدم خوردم زمین داریش بزرگش  
آمد ماروم و گفت شاعری چون چرا این کار کردی؟ آه خدا نکرده نیم  
ساعت پیش به دات رسیده بودیم. بوم لال گارت نمود نمود  
لحن جدام مته آمدنی دست شده بود. لغت و کشیدار گفتم چرا منو  
براین بیمارستان؟ من بایم این کار می کنم

دوباره بلند شدم. جوشتم زید و جلوم بگیرن ولی با عصیانیت  
بستشون رو کنار زدم و تلو تلو خورن رفتم طرف بستشون از کنار  
آینه به تبع بر داشتم و رفتم توی دستشوی و در رو بستم و شستم و زخم  
رو زدم. خون پاشید روی صورتم نمودنوی چه لذتی داشت!  
هوشنگ چاره ای چای نوشید و با خنده ای می لب لب گفت مکه تو  
مادر خوشی؟ خوابازل گویم آدم سانی رو می شناسی که از زین رنگ  
نمودش لذت ببره!

حال من غیر طبیعی بود. به مدت قرص غوره بوم که تحت تأثیر  
قرص ها نبودم. مگ می توانستم طو مامو و برادران و شک و امیال منزه  
اون جوری حرف بزنم؟ خلاصه زخم رو زدم و مشغول تماشا می خوردم شدم  
که فواره می زده چه هو میزه در زد و گفت شاعری چون حالت خوابه بمرت  
گنج نامیده داد کشیدم و گفت برو گم شو بذل بهیمید منزه میو کشید و  
گفت بیاین ببینن داره بچکار می کنه در دستشویی رو قفل کرده و میگه  
بذارین بهیمید برادرش اومد و دراز و گفت باز گفت من می خوام بهیمید  
باشم و گفت افتاد به جون زد و زد رو باز کرد. رضایت سرم و دوباره معر  
بردم بیمارستان.

هوشنگ سیکاراش را خاموش کرد و با چشمان سرخش به او نگاه کرد  
و گفت چون من قسم نکرده ام می کنی یا راست می گوی؟

چون تو راست می گم که این کارا رو نمی کردم. مدتی بود که بتونم  
منزله رو طلاق بدم بعد از این که رنگ رو مامو زدن و منو از بیمارستان  
آوردن خونه. پاشش اومد دیدم و پرسید این کارا چیه که می کنی؟ گفتم یا  
باله لا منزه جدا بشم با بوم و می کشم پاشش گفت عاشق کسی شدی؟  
گفتم زندگی زلفشوی من و منزه چنان درسی به من داده که از هر چی زنه



## سوغات ایرانی

### خلاصه گذشته

تا اینجا می نویسم که

هوشنگ هر صبح از خواب بیدار می شد که هم حادش با کلبه ها می  
سر داده و نامرحی که تلب جیب می کشد کارهای طراحی انجام  
می دهد و با مسرسل بابا و نهاده محاسن مسرسل بابا نمایی رنگی  
می کشد و با مسرسل بابا نمایی کشد و قسمت عمده هزینه و ادبی  
را از پاس می کشد و به حسن دلیل رابطه خوبی با هوشنگ ندارد و با  
برای معامله ضعف اعصاب به دات می زود و هوشنگ را بیوا دختر که  
بیه طلقه چهارم که عاشق کلبه ها است برای طراحی تهیت می کند  
و از غیب دشت و بهمان از وی چند ساعتی کارآموزی می کنند. بعد از  
طیو عمل روز شاعری دوست قدیمی هوشنگ به می آید.  
اینگ دنباله ماجرا

## قسمت پنجم

سوغات ایرانی  
مصطفی گنجی

رویا گفت و لعل که

بعد گفت شب دیگه برآمدن تون نشم و در اتال هوشنگ راست و  
موترا که کنار در ایستاده بود با سر پنجه پا از مقابل در گذشت و از حال  
راه آرامی مادر کرد و بیرون رفت. روایم داشت سرش رفت و در راست  
و از پناه وایین رفتند.

پس از رفتن آنها هوشنگ بلند شد و نفس عمیقی کشید و گفت  
آخیش! رفت دیدی چقدر حرف می زده و با چه مهارتی خنجر سو

می سوزونه؟

زن همیشه دیگه که نال زنده و ایراد بگیرم چکار کنه؟ مگ هنر دیگه ای

هم دارم؟

آهه تو نمی دونی چه تلاشی تازه سر من میاره چه میره میونه  
می گیره. راست میره بونه می گره باور کن شدم به میره خونه دار  
آشپزی می کشم جاری کشی می کشم طراره رو می شورم. بیه داری  
می کشم حرف زود می شنوم خلاصه شاعری چون خوش به سلفه که  
نورتنی منزه رو طلاق بدی به خدا که خیلی شجاعی بشین تعریف کن  
میوم چطورمی توستی ازین جدا بشی تا اون جایی که پاشم فلاشه پای  
خواستی ازین جدا بشی ولی هر بار تیرت به سنگ خورده و نتوستی  
شاعری استکان ها را بر داشت و گفت اول بریم و چایی بزنیم چون

با دهن خشک نشیده به این سوال ها جواب داد  
هر دو به آشپزخانه رشتند و چای ریختند و بر گشتند. هوشنگ  
سیکاری بر داشت تا روشن کند ولی شاعری آن را از دستش گرفت و گفت  
پاش برو دم استشویی و آشپزخونه رو بشو. گوی رو بذل روی زین  
بعدش بیا تا به سیکار مخصوص صبح بدم به پک بزنی. میری عرش ادلی



بپوشانم گلی، نسیجشم گره و هزاران ناله به بزم تار و پود کرد و این منم شمش می گفت  
 مرغ به پا دارد آخر سر گفت ما را می نسیجیم بافت مرگ تو بشیم باشد حالت که خوب  
 شد. این بازم همین طایفه رو زاشتی برین منم سر و لام حداسی به هفته بستری  
 بودم تا این که کم کم حاکم طبیعی شد. بدایش پیغام فرستاد که نظارت غرض باشد؟ گفتم  
 بعضی بارها با مرگ یا جدایی ایتر که گفتم نیم ساعت بعد نیندازم و بدانشم که چیکو و  
 مادرش و جواهرش آمدن و گفتن پریم منم منم شمش رو روشن کردم و رفتم  
 منم سر و قوری گازی نمودم گریه منم خلاصه این که الان چند ساعته که بخود نشدم  
 هوشنگ بلند شد و استکان دارا بر داشت و گفت بریم چایی بریزیم  
 و دو قالی که تعداد نداشته از بالا بریزونم گفت چند دقیقه گذشت و چون برنگشت  
 شامین هم با صدای بکر جوی می پندید باده شد و برهائی که ترانه ای شیرازی می خواند  
 بدانش رفت او را دید که کف آشپزخانه بنیست است و باده چپزی را امگا می کند  
 شمش داری چیکو می کنی؟  
 هوشنگ سرش را بر کرده و خندید و گفت بیا این دیوونه ها رو نگاه کن  
 و غش و ریخته رفت شامین خم شد و موسک برده ای دید که چند مورچه  
 می استند از پا به سورخ خود بریزد شامین هم خندید و گفت کجاش خنده داره؟  
 هوشنگ برمیگشت که به شدت می خندید گفت آه این دیوونه ها رو نگاه کن بین  
 دارن چیکو می کنن به حده دارن موسک رو به اون طرف می کشن به فاده هم دارن به  
 این طرف می کشن به ساعته که دفتر زور می زنن و نمی تونن موسک رو از جاش  
 تکان بدن  
 تو از اینا پریمه نه تری که به ساعته میخ کار شون شدی  
 و او هم نسیجست و او نظری مدتی به کار مورچه ها خیره شدند. لاکهوا فلان زنگ  
 زد هوشنگ از جا پرید و نوا گان گفت تو نیکی کنی؟  
 شامین هم با صدای آهسته گفت نمی دونم خوب برو گوش رو بردار بین کنی  
 هر دو بلند شدند و به آرامی به طرف باغ رفتند هوشنگ در گوش شامین گفت  
 می ترسم رویا باشه  
 شامین هم در گوش او گفت خوب بلشه ما که کار خفای نمی کنیم سبکگاری رو که  
 زودیم تو رگ و پیک کز، بوی لو برده بوریا فیه که از چی می ترسی؟  
 هوشنگ به پیش پای شامین نگاه کرد و گفت چشمت به پاره خونه  
 شامین روی دست خود کوفت و گفت بادم رفت قهره بریزم نوی چشمم بدو بریم  
 نظاره بریزیم  
 هوشنگ گفت با زنگ فلان چیکو کنی؟  
 شامین به فلهوه خندید و گفت به خدا که ما از مورچه ها دیوونه اومیم یکی نیست که  
 ما با یک چهار این قدر دست پاچه بشین و دارن پوشش حرف می زنن؟ مگه کسی  
 می تونه ما رو بیینه با صدا مون بشنود  
 هوشنگ هم خندید و باهم به لالو او رفتند شامین از بیخشی داروین جور آورده و گفت  
 دراز بکش تا بریم تری چشمت  
 هوشنگ دراز کشید و گفت خامسیت این نظره چی؟  
 شامین در دوش چشمو از نظره ای ریخت و گفت سرخی چشم آمدنی نشد رو سفید  
 می کنه  
 رو چشم خودش هم ریخت و گفت حالا به آشپزخونه برو و بنور این که میخ  
 مورچه ها بشی دور تا چایی بریز و بر گرد  
 هوشنگ رفت و بازار ریخت و برنگشت سبکگاری روشن کرد و گفت خاطر خدای  
 کسی بودی که از فیهله خدا شدی؟  
 بر آید کسی نمیدونه به بخش فرست که از قایمیای دور بپایه به ماله پیش رفته  
 بودم گازی شهره اری محله مون فوق جاسدیش و پادشاش آشنا نشدم ایستش قریاس  
 ریست و دو سه شده  
 تو می و رو سالتنه درست؟  
 خوب بلشه مگه عیبر داره؟ مختاری غافل میدون که مردای سی و دو به بالا فلان  
 شترای جوو رو دهان می دونن اتفاقاً از ما خبری شترای غافل  
 یعنی می خواد یکی تو رو دوست داره؟  
 شامین برده ای دای تو بهید رفت و گفت دوستم داره دیوونه به پیش منم سر  
 می میرد خیلی با احساس و هنر شناسه  
 هوشنگ روی سدنلی کاهپه پوز داشت و گفت خوش به حالت کشش منم شامین  
 تو رو بالشم  
 شامین سبکگاری روشن کرد و گفت بکنه تو هم گوت پیش کسی گیر کرده  
 هوشنگ به او نگاه کرد و گفت نظر تو لینه؟  
 نظر خودت چه؟

به طرف کاهپه پوز چرخید و برنده طارمی را آورد و آمد شور و آواز گریه شامین  
 به طریقی که هوشنگ از اسم شورا زده بود خبره شد و گفت خودشم همین جور  
 چید؟  
 خیلی بیشتر از این حرف های  
 غلا چقدر؟  
 این قدر که سم دلم می خواد مثل تو شامین بشم  
 شامین بدستش را روی شانه او گذاشت و گفت وضع من با تو فرق می کنه من  
 می تونم دراز بایلم و بپایم و جادو می اری فیهله تویه می کنی تو حتی به دلیل کوچکی  
 هم تارای که می تو تو چند که از آید بادی ایستش  
 شامین جور فزاید نام از نوشتار نداشته که این جور حرفه برنی تو که مودت  
 اعل هنر و ادبیاتی کار نام مایه بر دست  
 به قول علمای علم منطلق این میز حرفی است خاری از هر گونه منطلق پس از را  
 می پریم و می گوییم این کیست که دل از این طراح گرامی زبده است؟  
 کیو کیست از قبل اصل ترین مذا استی  
 این فرشته استودی چطور شد که دل تو رو برده  
 خوشنویس حسن و آلاش شکر آمد که نظری به نشر سامعی داده  
 لکه از دالشی خبر باری هر چی زودتر حلیم امانی دل خوشی بهتر میگ  
 دیوونه به طارمی اسم بشود آنگاه کرد و گفت چند ساعته شد  
 معدود نیست و سه چهار ساعته می پریم به طارشی علاقه مند افق شعر و  
 شاعری و هنرم وقتی که همیشه نوزده شامین بوده با به مرثیگی بیو و می شعور  
 از بزم می گان ولی هشت نه ساعده از ش جدایشه خوشنویس به دای نمیشه بعد از  
 صدایی سیاه پیش برادرش که اسمش صبیحه گشام گشام رو حصی یعنی زهره از شورا  
 خوشش نمیداد به همین دلیل و به دلیل کسبلی که در ازواج خودم خیلی افسرده  
 شده و این از شاعری همیشه چپزی رو فیهله امروز صدای از پیشش به مارتو راه پله به  
 بار به موانه گرفتن صفا از بزم هم خوانم به خوانم به پا هم آورد این جا و مایه برمی  
 طارمی بادم  
 نامو سه ساعت سبکگاری کشید و چای خورد و درباره از باده شورا حرف زدند  
 خیلی ها بافته و درون روی واقعیت بسته و به سرین رویا رفتند و هر چه زانگی  
 دست انداز بودیم زانگی داشتند و روزگار را به کام خود گرفته اند و عالم جودت  
 خیال بودند که هوشنگ صدای این چند را شن و این شنید و ناگهان گفت تا این که  
 علم صدای با شناسی خیلی مهارت دارم حالا می تونم شناسی بدم که این صدای  
 صدای پای کنی  
 بلند شد و در حال را باز کرد و رویا و میرزا و حسین و زهره را دید حسین گفت  
 سلام هوشنگ جون حالت واقعا خفای بود خوشام بیام دانالت ولی رویا گفت موهوم  
 دارن  
 زهره دست حسین را گرفت و به هوشنگ گفت این اصلاً قبول نیست که هر وقت ما  
 دور هم جمع می شیم تو خودت رو با کان مشغول می کنی و پیش ما صدای  
 هوشنگ به همه آنها نگاه کرد و گفت کی که از نارجم و گرش مندی ایادو آید کتین  
 که کشی می می خواد با شما بیام بیورن ولی همیشه کار دارم و گرفتارم  
 رویا گفت ایستش می کنی حتی کی بیکتار داره کار می کنه  
 زهره و حسین خندیدند و هوشنگ رو با چشم غره رفت رویا خندش را امگا داد  
 و گفت شومی نمی تونم آهه فرست با آمدنی داری فرق می کن هوشنگ وانی که به  
 ظاهر بیکتار و شناسه و هیچ کاری نمی کنه بخش فلهله و دانه فکر می کنه که مثلا کتین  
 اسم رو چشتری می کنه  
 زهره آمدنی زد و گفت شورا شیفه رنگی هر مدامی می گفت آدم حتی وقتی که  
 به دوقی پیش استادی ماله هوشنگ می شنید روح و جون و نفس تازه میشه  
 هوشنگ سرخ شد رویا گفت واسه هوشنگ نمی مثل شیوا خوبه چپزی به اصلاً  
 نمی تونم فرستاد رویا گفت واسه هوشنگ نمی مثل شیوا خوبه چپزی به اصلاً  
 هوشنگ سرش را خاراند و گفت  
 انوشیرویان می کنی  
 در این هنگام شامین هم بیورن آمد و گفت  
 اولاً سلام دوم اسمن شامینه کلکای وونم که دیوفا علمه چهارم با نظریه  
 بیارین تو با منم بازی والا نه بازی  
 رویا گفت  
 - ایستون آقا شامین! همین آگاهی که واسه تون تعریف کردم و گفتن دوست  
 هوشنگ و اسناب آورده بدین هوشنگ



عشق باغچه‌ای در میان دو جوان

به رقصی شکفت‌آور بود.  
«جنیفر» از مقابل «هالکینز»  
گذشت. «هالکینز» روی خود  
را برگرداند و «پوش» نیز  
موش را پایین انداخت.  
لاغر و باریک و درماتده به  
نظر می‌رسید. شما  
«رایتر» پاهای آنها بود.  
برمی داشت از اتاق

فداخوری به داخل راهرویی که به آشپزخانه منتهی می‌شد. رفت همین  
که به در بسته آشپزخانه رسیدند، «جنیفر» از حرکت بازایستاد.  
«رایتر» دیرینه سر را خند می‌سرا و گفت:  
تو کن. موز، یو، تو چیزی گزیت نمی‌گیرا  
«جنیفر» لبه‌ای دیوار با چسبید و سرش را به پشتش زدن تکیه زد.  
«رایتر» سرش قویا کشید:  
«درواز باز کن زیتیک همروا»  
«جنیفر» در را کشید.

«هالکینز» آنها را دید که به اتاق برگشتند. «کلیمنت» دستش را به دور  
«جنیفر» حلقه کرده بود تا مانع از سقوط او شود. این شها کاری بود که  
می‌توانست بکند. «جنیفر» با گامهای لرزان و نامطمئن گریخ و میوه‌ت  
حرکت می‌کرد. انگار از دیدگانش فرو می‌چکید و در شب سرش را تکان  
می‌داد. «کلیمنت» رنگ به صورت داشت و عضلات صورتش می‌لرزید.  
«هالکینز» می‌توانست این لرزش را که با کلیه شکر درماتهای شدت  
می‌داشت، ببیند و صدای حق حق گریه آرام «جنیفر» را هنگام عبور از  
کنارش بشنود. «رایتر» هم درحالی که نیش‌باز بود، به دنبال آنها گام  
برمی‌داشت.

«جنیفر» هنگامی که از پریز «هالکینز» می‌گذشت، سرش را برگرداند  
و به چهره او تکیست یک لحظه نگاهشان به پیگردی گاه در سیم  
عبور کرد و «هالکینز» دیگر نتوانست پنهان‌دانش را ببیند. اما در همان لحظه  
گرفتار دو نگاه آن زن چیزی دیده بود که برایش تارکی داشت. می‌انگاش  
قدمی جلو گذاشت تا دوباره چهره او را ببیند اما ناگهان صدای  
«رایتر» طنین‌انداخت.

جوخ، مصوب عزیزان و جات تکان‌خورده مغز و درون و  
«هالکینز» سر جایش می‌خوبد شد. به «رایتر» تکیست و گفت:  
باشه «آموس» - چو می‌تو می  
آنها در این چهره آرام و دوست‌داشتنی دیده بود و او را منتظر کرد.  
ناگهان آتشکشی که اگر «آموس رایتر» به جای او بود از این نگاه، سفت  
به وحشت می‌افتاد. نگاه آن زن یک نگاه معمولی نبود.

سپس به خود آمد و دید که می‌چیت به «رایتر» لبخند می‌زند.  
«رایتر» اصلاً از این لبخند یونمیج سر در نمی‌آورد. به خیال آنکه  
شخص دیگری سوزده و دره اتاق شده است. دماغی به اطراف انداخت اما  
کسی را ندید. لبخند «هالکینز» بیشتر و بیشتر شد. خودش هم دلیل این  
رفتار زانی را دانست و در همان حال دوباره گفت:

باشه «آموس» - من چو جاسی نوم و از جام جنب نمی‌خورم  
«رایتر» دوباره به اطراف تکیست. سپس به سری خاتم و آقای  
«کلیمنت» که چند قدم دورتر از «هالکینز» بر کتان کوچک ایستاده بودند.  
رفت. «پوش» از جایگاه تکان‌خورده بود و یک و تها در انتهای اتاق  
ایستاده و به زمین زل زده بود و سپس نگاهش را از پنجره به بیرون  
بوخت. او محال بود آنها را که بر سرش وقوع بود ببیند. «هالکینز» هم  
تعلیلی نداشت اما از این زن و شوهر چشم برمی‌گرفت. امیدوار بود  
آنها را که در نگاه این زن، حجام عبور را به پیش دیده بود و یک بار دیگر  
به چشم ببیند. اما چشمش این زن در زیر سایه چله‌چرخ که بر روی  
سرسرای سرزمین افتاده بود، درخشان و برق‌آسا بود.  
«رایتر» می‌راند که «کلیمنت» اعتدالی بکشد بکشد به صراغ  
«جنیفر» رفت. از دیدگ او ایستاد نفس بدوی او غیر قابل تحمل بود و  
«جنیفر» ناگزیر موش را به سوی دیگر برگرداند.

○ تا اینجا خواندید که

«کلیمنت» همسر دایام که باردار است در یک سقچه اتومبیل  
از ناحیه لگن حاضر در جاسی شکستگی می‌شود و با اتفه ایگی از وی  
تکسیرداری می‌شود. پس از وضع حمل دختری به نام جنیفر، نام  
شوهرش بطوری غیرعادی از بچه‌اش کناره‌گیری می‌کند. زمان  
می‌گذرد و پس از ۹۲ سال سه نفر در دهانه‌ای آموس رایتر، جورج و  
پوشی به منزل جنیفر و شوهرش دایام گیلبرت دستنورده می‌روند و  
رایترس بطور ناگهانی می‌میرد. کارگاه استاتوستیکی مامور تحقیق  
برآمده می‌شود و پس از یکسری تحقیق از پلیس تلانتک شهر محل  
نولد جنیفر و دکتر چینگ بافتمن «جینیفر» فراروشی، منوجه می‌شود  
که جنیفر در هفت سالگی بافتن مرغ دهال، خمیاشش گردیده و در  
حوالی ده نهمزدن مغزورده هم به همان سرسوزنست دچار شده و بین  
مرگ این سه نفر واقعه‌ای برقرار است و جسد در مرگ آنها ذخیل بوده  
و در موقع مرگ آنان حضور داشته با پیگیری ماجرا «کلیمنت» حاضر  
جنیفر، در انتها اعتراف به چیزی نمی‌کند. بلکه مدعی می‌شود که  
خوشش اگر بعضی بداندست در تکب حیاتی شده اصلاً را داشتن چنان  
قدرتی اگر نیست استاتوستیکی با جنیفر روترو می‌شود و او اعتراف  
می‌کند که در فکروش آروزی کشش آن سه نفر را داشته و کوچکترین  
مدعیانی به آنان نکرده و حال می‌تواند به شرح ماجرای آن کشد شس  
که آن ماجرای حقیقتی به وقوع پیوست. اواخر شب جنیفر و همسرش  
به اتاق وارد خانه می‌شوند و به دست رایترس جورج و آموس که جهت  
فراری در منزلشان حضور دارند فرار گرفتار می‌شوند و  
اینگذ لبخله ماجرا.

در مقابل سوال رایترس پاسخی نلید. لذا «رایتر» دوباره گفت  
اما تو خاتم دنبال سکت می‌گردی؟ سگ میاد کورخولو، درسته؟ او  
همین دور و ور به گوشه‌ای آروم گرفته سگ به «پوش» آهای «پوش»!

بیا بیرون، مهمون داریم!

لبه‌ای راه دور، سرنگه «پوش» از راهرو پیدا شد. در دستهای چیزی  
نمود. «رایتر» گفت:

بیگنا، دستش خالیست. حتم دارم که لبب این آقای معلوم توی دستش  
نبس. لوق حونه به این لورنشتی، به چور درست و حسابی که به برد  
مزدورین بخوره پیدا نکریم. حالا نوبت شمامی که به ما کمک کنیم. عام  
گنگ از لایب رسید. این آقا جای کاروشدوق و نشایه‌هایی را نشونودن  
میده. بعد هم دماغی داریم به این خانوم به نظرکیر این طرز نیست. «آموس»!

چونکه از آن دور، سرخ می‌کند.

بکتر «کلیمنت» گفت:

لگر همین حالا از اینجا بروید. همین حالا. ما هم چیز را ندیده  
می‌گیریم.

«رایتر» با یونخندگی گفت:

نه، چو می‌تو تا کمک کنیم سگتور پیدا کنیم از اینجا نخواستیم رفت به  
گاشته به سگ میاد کورخولو تو آشین‌خونه میدم. آرد حتم دارم که  
بومش! اسمعاش را به طرف آنها تکان داد و گفت:  
زود می‌تایم راه بیفتیم!

«جنیفر» و «کلیمنت» از سوزده قدم به اتاق نشیمن گذاشتند. «جنیفر»  
از رایترس چشم برمی‌گرفت و او درحالی که لبخندش را به چشمان  
تکان می‌داد و فرجه‌ای لبخند می‌زد. «جنیفر» آثار لذت را در چشمان روشن  
او می‌دید و چنین چشمانی در آن صورت سیاه‌پرده و طرش ترکیب



«ارپرش» روحانی که معلوم نبود یا چه کسی حرف می‌زد گفت:  
«به این نیگا کن پس عجب غمناکی و باحیثیت!

هنگام ادای این گشت‌ها آنگه صدای درخت بلند زبانی که لصد جان آن جانور زبانیست را کرده بود، بسیار نرم و سخیلی شده بود. «هاکینز» از لطافت این صدا احساس وحشت کرد و بدش به مورمور افتاد. «ارپرش» لعلانی به «جنیفر» نگریست. سپس با کشیدن مری آن زن روی را مجبور ساخت که به او نگاه کند. «جنیفر» که او چشم و دوش ترس خود را مدام کرده و به چشمانش آب مرد خیره شد. کوشش با مدانی نفس بکشد تا بوی نامحسوس نفس آن مرد امیزگار او را از این نیرو و همان طور به روی او با تگریست «ارپرش» گفت:  
خوش قیاله هستم مگه نه؟

«جنیفر» پاسخی نداد.

گفت موهایش را کشید و دوباره پرسید: کتم خوش قیاله هستم، مگه نه؟

«جنیفر» گفت: بله.

خیلی خوش قیاله هستم؟

«جنیفر» گفت: بله.

خوب حالا این شده به چیزی خوش آمد.

ممیس با یک حرکت ناگهانی نوک اسلحه را محکم به شکم او فشار داد به طوری که آن لحظه درد به خود پیچید. «هاکینز» با ناراحتی چشمانش را بست. اما «ارپرش» هنوز خداس اسلحه را نزنه بود هنوز قصد کشتن آن زن را نداشت گفت:  
بدرت خرابه بهتری دارم خیلی بهتر از قیاله این پیری! خیر دلش باش با اینها! درین این سخن اوله اسلحه را با شدت بیشتری به شکم او فرو برد به طوری که حالت تهوع پیدا کرد و رنگش مثل گل سفید شد.

اسلحه را کنار کشید و با قنداق آن شروع به نوازش او کرد.

دکتر دکلیورده سرش را پایین انداخته بود. «هاکینز» از اینکه «ارپرش» به سر رحم آمده بود خوشحال شد. فکر کرد این زن با بلوری از «ارپرش» شلیک بتواند او را فریب دهد و جان خود و شوهرش را از مرگ نجات دهد. سپس یاد حالتی افتاد که در چشمان آن زن دیده بود. این چه حالتی بود؟ دوباره آن یاداری این موضوع احساس ناراحتی کرد. حالا این ناراحتی هر لحظه شدیدتر شده بود. حتی هوای آلائی و سمع و حالت دیگری پیدا کرده بود. صداهای بسیار واضح شده بود به طوری که او می‌توانست جزئی‌ترین صداها را بشنود. حتی تماس اسلحه با پاشی آن زن در گوشش طنین می‌افتاد. «هاکینز» احساس کرد که صدای ضربان قلب خود را هم می‌شنود حتی می‌توانست صدای نفس کشیدن دیگران را از این بشنود. گویی دیگر صداهای هادی متوقف شده بودند. در آن سکوت مرموز آنگه صدای «ارپرش» از همیشه بلندتر به گوش می‌رسید که می‌گفت:  
بسیار خوب بهتره باز روی شروع کنیم.

سپس درحالی که آتش شهرت از چشمان اهریمن‌ش زبانی می‌کشید فریاد زد:  
نار «هاکینز»! بیایینا.

«هاکینز» از جایش تکان نخورد.

«ارپرش» فریاد اسلحه را به سوی او گرفت و فریاد زد:  
گفتم تکان بخور! بیای پاتوری این خاتم کومپوز او را زشت دربیاری!

«هاکینز» گفت:

دفعه بعد، تر زبانی تر زن!

فصیح «هاکینز» مانند شوری در گوشش طنین افکند تا کامپوز اسلحه را به سوی او رفت و گفت:

می‌دونی، سیرج، سیرج، عزیزم! می‌خوام مغز تو را بفروشم. خوش دارم شب را با این صدای «هینک» شروع کنم.

بعد از چند لحظه زد:

همه از این خونس ملوس گشت. مگه نه؟ پس بیا هرچی می‌گم گوش کن! حالا کتا بلا به «هاکینز» نزدیک شده بود. اوله اسلحه را به طرف او گرفت و گفت:  
بیا جلو، خجالت نکش.

در این هنگام ناگهان «جنیفر» به حرکت درآمد. با کامپوزی ملتمس به همان اسلحه ای که «ارپرش» به سرعت به آنها نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. «هاکینز» از حالت ممیس را دور چه و چشمان درخشان زبانی‌اش زبانه می‌کشید. بعد فکر مردی که در برابرش ایستاده بود کس دیگری جز «ارپرش» بود. فریاد او را از این حرکت آگاه می‌کرد و فریاد می‌زد که موقوف باشد! اما همچنان سکوت کرد.  
«ارپرش» از حالت «هاکینز» متوجه متوجه شد و درست هنگامی که می‌خواست روی خود را به سوی «جنیفر» برگرداند «جنیفر» که او رسید. او یک قدم

عقب گشت و درین حال حرکت ناگهانی تقریباً به «هاکینز» برخورد کرد. سپس دست آزادش را در هوا بالا برد و با پشت دست محکم به صورت «جنیفر» تاولت همه بدنش همراه با این حرکت پیچ و تاب خورد.

«جنیفر» بر اثر این ضربه ناگهانی تعادلش را از دست داد و نشست. راه به چیزی گرفت تا از سقوط خود پیشگیری کند. آن نشانی که گداز مورمین پای بلند بود که در وسط آن جام بلوری مثل ازگر قرار داشت بر اثر سنگینی بدن او گداز می‌پلشت. آن به چشمانش شد. «جنیفر» این را گرفت و مانند او تاملاتش شد اما حتم بلورین دون آن به یک سو گشت و از آب آن در روی بلورین فرو ریخت. جام خالی در زیر روشنی چراغ منظره بلورین بارز شکست را داشتی می‌کرد که درخشش می‌عجب داشت. گریه از سقوط آن حلقه‌ریز گداز را به طرف خود فشار داد. نفس نورها متوقف شد و جام بلورین دوباره صیقل و سالم بر سر جایش ثابت ماند.

«جنیفر» در حالی که هنوز آن لیخته عجب را بر لب داشت:

خطاب به «ارپرش» گفت: تو را خواهم کشت. صدایش لطیف و

رسا بود. دوباره تکرار کرد:

«او مرا با یک جانور وحشی خواهم کشت!»

بلورین چشم دوخت طعم خود را بر لبش آشکارا نمود. طعم این بلور درخشان خون و بلور از سالهای دور در حافظه‌اش نقش بسته. آن روزی را به یاد آورد که در کوچه‌ای مانع از سقوط گداز کریستال شد و مادرش کتک جاتانه‌ای به او زد. دوباره آب تعادلش را فروریزد و طعم خون را که نافه‌اش به تیره‌ش بود. احساس کرد دیگر این گداز کوچک کریستال که در کاشفله ندرت در زیر نور آفتاب می‌درخشید با وضوح بیشتری مقابل چشمانش ظاهر شد. بر آن روز او توانست با نیروی مورمین که برای خودش نیز ناشناخته بود از سقوط آن گداز کریستال جلوگیری کند. آن نیرو دوباره جان گرفته بود.

دکتر «کلیور» برای دفاع از فسرش جلو بود. اما «ارپرش» به او امان نداد و با بلندای اسلحه ضربه‌ای بر سر او وارد ساخت که او را تفلز زمین کرد. «هاکینز» هم جلو گشت تا به «ارپرش» گداورید اما اوله اسلحه مانع از این کار شد. «ارپرش» درحالی که لیکنده بلورین زبانه‌اش را به پشت دستش را به طرف «هاکینز» گرفت.

«جنیفر» تکلمی به صورت شوهرش نداشت. گوشه‌ای بر اثر این ضربه گاری شکافته بود و از آن خون بیرون می‌زد. چشمانش می‌روید و در حال بود. «هاکینز» درحالی که اوله اسلحه به طرفش گرفته شده بود به «کلیور» می‌نمود.  
«ارپرش» نگاه می‌کرد، بلکه بهتر از لحظه به چهره «جنیفر» می‌نگریست. «ارپرش» که متوجه این تمرکز می‌شد به چهره «هاکینز» شده بود. تکرار به طرف «هاکینز» به چهره «پوش» می‌زد که کنار او قرار گرفته. آن سه مرد آنها ایستاده و هتکی به هرکس «جنیفر» که روی زمین باز زده بود چشم موشتند. آن زن به «ارپرش» اشاره می‌زد. یک لیکنده معمولی نبود. «ارپرش» یکی درآورد و عقب رفت و «هاکینز» کشید که ضامن اسلحه کشیده شد و آماده شلیک گردید. «جنیفر» روحانی که هنوز آن لیکنده عجب را با لب داشت خطاب به «ارپرش» گفت:

تو را خواهم کشت!

صدایش لطیف و رسا بود. دوباره تکرار کرد:

تو مرا با یک جانور وحشی خواهم کشت!

سپس بی‌توجهانه از «هاکینز» فقط بخشی از صدای خنده او را شنید و دیگر صدایی به گوشش نرسید. نمی‌توانست هیچ صدایی را بشنود! لعلهای «ارپرش» روی پنجه پایش شروع به پیچ و تاب خوردن کرد. کوشیده پایش را از زمین بلند کرد. اما انگار نیروی او را به چشم دیده بود. او همچنان به خود می‌پیچید و اسلحه می‌چرخید. او دستش فرو افتاد. دستش را به طرف گریش برد. گویی در آن لحظه درد شدیدی احساس می‌کرد. از درد به خود می‌پیچید و گریه‌ها را آنجا که می‌توانست روی ترک پنجه‌ای بلند می‌نوشت. به طرف «هاکینز» بود. تعادلش باز بود. «هاکینز» چون صبح صلی می‌نوشت از زمین و غلاب شدیدی که در چهره «ارپرش» نمایان شده بود احساس می‌کرد که می‌داند فریاد می‌کشد! سپس دندانهایش را به هم فشار داد و تعادلش باز و بسته شد. چشمانش کاملاً بنورم شد. او در همان حال که این رقص مرگ ادا داشت. گریه چشمانش از میان پلنگی و روم درآورد. بیرون زد. رفته‌ای نازک سرخ رنگی در اطراف چشمان او رقصید. پایش پیش شد و حلقه چشم را فراگرفت. فشار زیادی بر این مرد درآورد. او می‌آمد. هنگامی که چشمها را حلقه او درآورد و روی گونه‌هایش افتاد، این فشار به نوع خود رسید لعلانی به پلنگه‌هایی در اطراف چشمش سرخ رنگی که هنوز به حلقه چشم وصل بود، نهال شده و درهم رفت!

افاده دارد



# پیکار

کمی بیشتر از هفت سال بود که خاتم «والکتر» از این دو برادر نگروداری می کرد. درست از زمانی که پدر و مادرشان در یک تصادف کشتل شده بودند. از همان زمان پیرزن مامی ۱۵۰۰ مارک از آنها می گرفت و ارفقال این پول را یک طبقه از خانه اش را به آنها اجاره داده و خود و خورگش را تهیه می کرد. البته خیلی از فضاها به خاتم «والکتر» می گفتند که لالال باید سه برابر این پول را از آنها بگیرد اما پیرزن به دو علت این کار را نمی کرد اول اینکه می دانست «فرانس» و «اندرو» در ماه خود دو هزار مارک از اجاره میم به بابت فوت پدرشان می گیرند و بیشتر از آن مبلغ را نمی توانند بپردازند و بعد اینکه او از آن دو به سه نوبت دو مستاجر که مانند یک مادر پرستاری می کرد.

درست مثل ارفقالی آنها را دوست داشت «فرانس» ۶۶ سال داشت و «اندرو» ۶۸ ساله بود. حدود یکسال قبل همزمان با ورود «اندرو» به یک شرکت بازرگانی، دو برادر چند مرتبه خواستند اجاره شان را اضافه کنند اما خاتم «والکتر» نپذیرفت. تا همین خاطر وقتی میباید آنها برای اولین بار از او طلبی در مورد اضافه کردن اجاره شنیدند، تعجب کردند. پیرزن گفت که: «میخواه حواشی می کشم از این ماه پنجاه مارک به اجاره شان اضافه کنید. هم نش» با تعجب پرسیدند: «پنجاه مارک خاتم «والکتر»؟ شوخی می کنید؟» اما خاتم که سالها بود گوشه سنگین شده بود نشنیده و در عرض «اندرو» با صدای بلند گفت: «پنجاه مارک که خیلی کم است لالال! اجازه دهید به پانصد مارک به اجاره اضافه کنیم. اما خاتم «والکتر» قبول نکرد و فقط به همان پنجاه مارک رضایت داده و پسرهایم حرفی نزدند و بحث تمام شد.

فرد صبح آن دو با اضطراب خاصی سر میز صبحانه نشستند «فرانس» حتی حوصله خوردن هم نداشت. اما «اندرو» گفت: «به زود همه شده بخور. امروز به قوای بدنی احتیاج داری. بعد از خوردن صبحانه از خانه «والکتر» خدا حافظی کردم و داخل خیابان شدند. هرازهنگامی پشت سرشان را نگاه می کردند. بعد از مدتی چند دقیقه به خیابان خاوی رسیدند «فرانس» مر لیبند از اطراف را به عهده گرفت و «اندرو» با شاه انگلیزی که داشت به صورت یک منر خلگتری روگ رفت و درش را بهارمیتی باز کرد. «فرانس» هم کنارش نشست و راه افتادند. در طول راه هر دو مملکت بودند تا بالاخره به برادر کوچکتر گفت:

تا اینجا کار که خوب پیش رفتیم «اندرو» درست است؟ «اندرو» برای اینکه اعتماد به نفس برادرش را بدست کند «خونسری» گفت: «بله و راهم موافق می شوم. نقشه ای که من کشیدم مو لای بردش نمی رود. من حدود یک سال در آن شرکت کار کردم تقریباً مطمئنم که خودم سه دقیقه دیگر آقای دیوژنه، شمولیاد را می بینم. پولها را از بانک می گیرم و به طرف شرکت راه می افتم. بعد هم مثل همه چند سال گذشته چون راه بین بانک و شرکت نزدیک است ترجیح می دهم با پای پیاده بروم. بهترین محل هم برای اجرای نقشه ما پشت پارک است که «دیوژنه» از آنها می گذرد.

چند دقیقه بعد آن دو کنار در پشتی پارک منتظر بودند. منتظر منسرب اما چند دقیقه بعد اصغر ارشاد گذشت. چرا که سزوک آقای «دیوژنه» با همان کیسه گنه و معمولی که توجه هوشگ را جلب نمی کرد، پیدا شد.

برادرها بالاخره خود ابلهانی را که از قبل آموخته کرده بودند، روی سر و صورت خود کشیدند و منتظر ماندند. همین که «دیوژنه» کنار ملکیشان رسید «فرانس» به طرفش حمله کرد و او را تهدید اسلحه ای که در دست داشت داخل صندوق عقب که «اندرو» در آن راناز کرده بود، گذاشت. بعد هم بالاخره دست و پا و دهانش را بستند و کیسه پولها را با زور از چنگش درآوردند.

حالا فقط مانده بود آخرین مرحله. دراز از منطقه سکوت مسجگاهی و عدم رفت و آمد مردم هم شکستل کرد و آن دو بدون هیچ ترس و ترس «دیوژنه» و ماشین را همانجا گذاشتند و با کیسه پولها از محل فریختند. ۵۵۵

خودم سه ساعت از زمان سرقت گذاشته بود که رانیدم خبرش را بخش کرد.

«فرانس» و «اندرو» با خیال راحت داشتند خبر را می شنیدند. خوشحالی شان هم از این بابت بود که خاتم «والکتر» در خانه بود و آنها با خیال راحت می توانستند پولها را بشمارند. در حقیقت همان موقع که از محل سرقت برگشتند، درون خانه «کاک» و همراهِ با پنجاه مارک اضافه به پیرزن داده بودند و او برای اجاره ضروری و کوری از خانه بیرون رفته بود. در تمام سه ساعت گذاشته دو برادر مشغول شمردن بسته های نامرتب اسکناسها بودند اما مامور پیش از بییی از پولها را شنیده بودند که گوینده طیار زحمتشان را از گرد و گشت.

«طبق گفته دو برادر شرکت سکو که سابقاً بعد از صرفت توسط مردم آزاد شده مبلغ سرقت شده پنج میلیون و چهارصد و پنجاه هزار مارک است که مسروبل شرکت پنجاه هزار مارک را به عنوان مؤکلیتی به پایزن می دهند.»

دو برادر چنان فریادی از شادی سر دادند که خوششان هم توپسند. بعد هم «اندرو» پولها را جمع کرد و داخل کیسه ریخت و گفت: «بلغشو «فرانس» این را می گویند دردی راحت. حتی مبلغ پول را هم خوششان گذشت. راجعت ماندگشت شود. بهتر است زودتر برویم داخل انباری طبقه پایین و قبل از اینکه خاتم «والکتر» برگردد این پولها را پنهان کنیم.

«فرانس» با کمال تعلوی رفت گفت: «حافظ! دستهای مارکهای را برداریم و عین بگیریم. «اندرو» با حساسیت ملطی به صورت برادرش رد و گفت: «هو دوباره داری آمحق می شوی. یعنی فکر می کنی پلیس شهر اگر یک دفعه پیاده که ما را شناسایی در زندان بگیریم و حناغای هم آن ماشین کورسی را که آرویش را با شلی زیی بدست انداختی. نمی فهمد که آن سرقت کج ما بوده است؟»

«فرانس» سری به علامت تصدیق تکان داد و همراهِ برادرش به طرف انباری رفتند. پی از کسی جستجو پولها را داخل یک صندوق گنه جاسازی کردند و اسلحه را هم کنارش گذاشتند. به سرعت داخل خانه برگشتند. نیم ساعت بعد خاتم «والکتر» به خانه برگشت و طبق معمول یکسره داخل آشپزخانه شد تا ناهار از آماده کند. هر سه سر میز ناهار بودند که رند خانه را زدند «فرانس» و «اندرو» کمی ترسیدند. خاتم «والکتر» به طرف در رفت و چند ثانیه بعد با یک پلیس برگشت. مامور پلیس با هوشی و تعارف گفت:

عذر می خواهم من تمام شد. پلی ماسستور داریم ما قبل از اکتب منزل تمام کارهایم شرکتی را که امروز پولهایش به میرفت رفته می گیریم.

«اندرو» با خونسری کامل گفت: «بله اشکالی ندارد پلی شیده شد اطلاع ندادید که من حدود سه ماه است که از آن شرکت استعفا داده ام.

ما مامور پلیس ما توقعی گفت: «بله این را می دانای اما متعوی این است که حتی منزل کارمندان سابق را هم بگیریم و در هر صورت زیاد مراقبت می شوم. اجازه هست»

«اندرو» دیگر حرفی نزد و سر تکان داد. مامور پلیس هم اول از همه وارد تال خواب شد. خاتم «والکتر» که گریه شده بود گفت: «میخواه اینجا چه خبر است؟»



# زبات بسته

شماره ۲۲

از لسانه لاشه منزل هم گدای می کند یا جویزهایی که همسرش شازگ دیده کم و کسری داشته باشند فقط باقی می ماند خرید دروس و مخارج برگزاری مراسم ازدواج که آن را هم من می پردازم و بعد از آنکه باقی داشته باشم خواست آن را به من برگردانند.

با خودم فکر کردم.  
بهتر از این ممکن نیست نه چک زده ام به چانه خورس آمد به خانه اما فکرم زبانه زبانه بودم و گفتم

من با عیلم صحبت می کنم شما هم با همسرتان حرف بزنید و زمانی را تعیین کنید تا دیداری با هم دیگر داشته باشیم و فلان شبیه را بکنیم

...حافظه لازم نیست از همین حالا قرار روز شنبه این هفته را می گذاریم شتر آفتاب جویو خانه بسوزم خوابیده بود و محصلت ندیدم آن را بر دم

...هر طور ادر فرمایید.

پس مطهرتان مسند امیرس را زده اند گفت فرماید

روز شنبه بر حاتی که سسنگی به چه بزرگی بر یک دست و یک همه شبوی می گدازد بر دست دیگر داشتم به اتفاق عیال و اقوام راندم. یعنی همان پسری که

خوب استگرو پولیس صدا شده بود. راه خانه دختر جوان را نشد و پولیس می رفت و می آمد و در به رویان باز شد من آن که با پدر دختر سلام و احوال می کردم و

او را می پرسیدم می شنیدم خوشش می آمد. من گفتم ایضا می پرسیدم اما هر چه به حرفم نام فشار آوردم با دم میانشان را از کار دیده ام و انگار همین تصور برای او هم پیش آمده بود چون دهایی بعد از آن وقت وارد سالن پذیرایی شدیم و در حال

خوار پوست کردن بودیم او من پرسید:

«بسته شما را فلان کجا زارت کرده ام؟»

یاد آمد جوانی من زده ام و خندیدم و همه چیز به یاد آمد

...و بعد از آنکه شتر را زنگ کرد و مشغول فکر کردن شد

...بعد از آنکه

خداوند سالی که من را شهادت برده ام و شد گفتی که نمی دهم!

موضوع پیش آمد و از جوانی که داده شد داشتم گرفت بخودم هم از جوانی که

داده بودم به بسته افتادم و آن شخص بر میال شده گفت

...می بیند آقا... بازی روزگاری را می بیند... می داند حرف آن روز را به دل گرفته

باشند و روی نفسانی که قرار است بگیرد ناتوان بگذارد

به جایی که جواب حرفش را ندادم. یاد می آید اما باقیات و به زانم آمد که

...نور به قدرت بنماید!

...بسته را می فرمایید؟

...بسته خیر فرمایید! اما چرا عرض می کنم که قلیده داشت صرفه و صلاح آنمیراد

این این است که چشمش باز و دانش بسته باشد

...و اقامت صبر خود است قدمه هیچ حرفی را می میکت نزدده

■

پاسخهای ناموس خود کدنگار برود

بسته از صفحه ۲۹

نقشی شبیه بی سحاب سارلی

در خیابان

۱. عوی فرجه با شیشه درخت سمت

چپ: لاسته فرجه با ششم سمت چپ

۲. تلخ اصلاح با پای شمشیر زیر باد

۳. بالایی بالنگشت سمت چپ: پسر بهیچ به آرم

رقی در موتور ماشین: در پیشه زیر بند

پرده با شیشه درخت سمت راست: ۶ بند

پرده با خط سمت راست: قلم اولی

اما آنها انگار حرف بپیرزن را نشنیدند «فرانس» با صدایی آرام گفت آرام که

مشش بود گوش حسنگ خانم «والت» نمی شنود به «اندرو» گفت

...اگر به سراغ تبار بروم چی؟

«اندرو» هم که انگار در همان فکر بود نتوانست گفت

...این دیگر بستگی دارد به شانس فقط دعا کن خانم «والت» حرفی از تباری شده

پایان تر شد

در همین لحظه ما مور داخل سالن شد و طرف چند دقیقه تمام خانه را گشت و در

پایان رو به خانم «والت» کرد و گفت:

...شنیدم خانم محترم شما در اینجا اتاق یا تباری یا چیزی از این قبیل دارید؟

قبل از اینکه حرف پولیس تمام شود «اندرو» به او توضیح داد که گوش خانم

«والت» حسنگی است و باید حرفش را تکرار کند

اما ما مور پولیس به حرف خود او که گفت ایباری ندارم اعتماد کرد و از خانه خارج

شد

برادره خیلی تلاش کرد تا خوشحالی شان را از خانم «والت» که همچنان کنار

در ایستاده بود پنهان کند و موفق هم شدند

بپیرزن هم حرفی نبرد و کنار آنها مشغول غذا خوردن شد بعد از ناهار هم طرفها را

شست و به سراغ دو برادر که مشغول آشپزخانه بودند آمد و گفت

...من یک کاری با خانم «هان» حسنگی ما دارم زود بر می گردم

خانم «والت» که از خانه بیرون رفت برادره مشغول نقشه کشیدن برای پولها

شدند «اندرو» گفت:

...باید یکی دو ماه به پولها است نرمیم بعد از آن می رسوند پولها را می داریم و به

یک ایستاد دیگر برویم و تا پایان عمر مثل سیلین نما زندگی کنیم

«فرانس» از دل خندید و گفت:

...آرد یک شرکت بزرگ داریم می کنیم و

اما هنوز حرفش تمام نشده بود که لشکریان به باز شد و خانم «والت» درحالی که

اسلحه آنها را در دست داشت وارد اتاق شد

«اندرو» به ملور فریاد زد چرا بدست که فریاد بپیرزن او را سر چلیش شناند

از جانب نگارن «اندرو» چون در آن صورت دشمنی باقی شلیک می کند

«فرانس» به سختی آب دهانش را فرو داد و گفت

...نه خانم «والت» مگر شما همیشه نمی گفتید ما پسر هایت هستیم؟ پس امکان ندارد

به ما شلیک کنی

خانم «والت» اسلحه را به سمت او گرفت و گفت:

...تو هست است هنوز هم این حرف را می زنی برای همین هم هست که دلم

نمی خواد تو پسر شرور و نیکوکار داشته باشم در ضمن فکر فرام به نیتش چون تا

چند دقیقه دیگر ما مورهای پولیس اینجا هستند

حرف خانم «والت» درست از آب درآمد و کسی بعد ما موران پولیس برادرها را

بمشنگین کرده و همراه با پولهای مسروبه پریدند

○○○

خانم «والت» درحالی که چندین هزار مارک مزدگانی را از پولیس شرکت می گرفت

فصل خدا تعالی داشت که آقای «فوکس» پرسید

...ولی کشی به من می کشید از کجا این بلا را بدید شدیدی؟

خانم پولیس می خنجرش همان طور که به شما گفتم گوش من خیلی حسنگی بود و

چند وقتی بعد یک میخواستم یک سمعک بخرم ولی پول نداشتم بالاخره با یکی از

شرکتها توافق کردم تا یک سمعک به طور اقساط با شای پنجاه مارک از آنها بخرم

صبح آن روز هم خود برادره آن پول را به من دادند و در حقیقت موقعی که ما مور

پولیس در منزل ما بود من حرفهای او و صحبت های درگوشی آن دو جوان را

می شنیدم بعد از رفتن پولیس به پناه ای به ایباری رفتم و اسلحه را برداشتم و به پولیس

هم رنگ زدم و ... بلی ماچرا را هم که می دادید

○○○

آقای پولیس تا دم در بپیرزن را مشایقت کرد و گفت

...لایه بالا تا پایان عمر با این پول راحت زندگی می کنید؟

خانم «والت» کسی مکث کرد و گفت

...اشتباه می کنید آقای پولیس من همان موقع که به پولیس رنگ زدم از آنها تمهید

گرفتم که برادرها را زیاد در زندانی نگه دارند حالا هم قرار است بعد از یک سال

آزادشان کنند. قسم این است با این پول یک آژانس گریه اتومبیل به نام «فرانس» و

«اندرو» بخرم تا بعد از آزادی شان بتوانند راحت و شرافتمندانه زندگی کنند من هر

کاری که کردم و می کنم فقط برای راحتی پسرانم است!





-دیدی از همان ابتدا داشت را خوانده؟ مرد حسابی!  
مگر من بخندم را از آب گرفته ام که به پسر یک کاسب  
آن هم کاسب چن بدهم؟  
- وای من که عمو از بختر شما خواستگاری  
نکرده ام  
- هیچ وقت هم این کار را نکردم چون من او را به  
پسرت نمی دهم!  
- خیلی مسنون که حرف آخر را اول زدند و  
خیلیم آرامت کردید  
در بقیه مدت سفر هیچگاه انسان حرف دیگری  
نزدیم و در ایستگاه تهران هم خدا حافظی نکرده از  
یکدیگر جدا شدیم و شصت گرفتاری های شخصی و  
شغلی باعث شد بعد از دو سه روز آن شخص و  
استدلالش را از یاد ببرم و سوم به زندگی خودم گرم  
شدم تا اینکه یک روز تللی ملازم رنگ زد و چون کسی  
دیگری برای جواب دادن به تللی در خانه حضور نداشت  
خودم گوشی را برداشتم و از آن سویی خط مردمی که  
مهربانش نشان می داد میانه سال است بعد از معرفی  
خودش اظهار علاقه کرد ما ببیند و من پرسیدم  
- ما چه جیت؟  
- اگر اجازه بفرمایید وقتی خدمت رسیدیم به  
طور مشروح عرض می کنم



-حرم، بزدلید  
از جوانی که پسر دم ایستادی کردم آدم خیلی سلف و ساده دینی هستم و شما  
نیم کاسب بی زبانی کاسب است و ما قول قدا تا نباشد چیز یکی مردم نگویید چو زده؟ از  
پسرم پرسیدم  
- دلت دختر ای فلانی را می شناسی؟  
- بله پادشاه دوره هشتاد و پنج ام در دانشکده ما دوس می خواند و اتفاقا دختر  
سیار سلی و با استعدادی است شکل و شغلیش هم بد نیست و مهم تر از همه چنان  
مهربان محبت به نظر می رسد و  
- لایت تو هم با پدرت دلی و نیست را از دست داده و به او این از علاقه کرده ای و  
پسرم بگذاشت جمله ام تمام شود  
- خدا گواه است که تا این لحظه یک گله با او حرف نزده ام حتی بعد از چهار سال  
که همکلاسی هستیم ما مدام به هم کلام و عیب هم پیدا نکرده ایم  
- و بر پدیده ای چنان کردی که آن دختر بپایه خیالاتی شده و تصور  
می کند تو باید نکشش را روشن کنی؟  
- پسرم سرخ و سفید شد  
- جسارت است ولی به نظر من می ماندست نیست شما با همکار  
حرف بزن و قراری نگذار تا یک روز بالاتفاق به خانه اش برویم  
گفتم می کنم آن جا خیلی چیزها روشن شود  
- پس بگذار بگو که تو هم آن دختر را می خواهی و خیال مرا  
راحت کن  
- چه عرضی کنه؟  
- یعنی خودم هم هنوز نمی دانم؟  
- چرا خودم که می دانم لازم بود می دانید که انگار شرحه شده ای  
- پس چنان؟ مثل آدم حرف بزن ببینم چه می گوئی اگر تو حرفی به آن دختر  
نزدی ای پادشاهی به او ندادی ای چرا از میان آن همه پسر که در دانشکده تان درس  
می خوانند تو جوشم به تو جلب شده است  
- واقعا؟ را بخواهید من به نصیحت شما عمل کردم  
- یعنی چه طلی کردی؟  
- مگر خود شما همیشه مرا نصیحت نمی کردی که باید زدنم بسته و چکام باز  
بماند؟  
- چرا؟  
- من هم همین کار را کردم تا حالا به آن دختر حرفی نزده ام ولی تا بلیکن نخواهد  
چشمه هایم را خوب بار کردم تا بفهمم چه جور دختری است و کتان خدمت شما  
عرض می کنم که دختر بدی نیست و می تواند از روی ممان را که همیشه دانش  
می خوانست عروسی خوشگل و با مصیبت داشته باشد. برآورده کند  
دیگر را همین از او این می شنید حرف زد و پسرم با دامن بی زبانی داشت استعفا  
می کرد که برویش به خواستگاری برویم  
- پسایر خوب اگر این طور است شما به تللی پدرش را بکن تا من با حرف بزنم و  
هنوز حرفم تمام نشده بود که تللی رنگ زد و وقتی گوشی را برداشتم همان  
شخصی پشت خط بود  
- سلام قربان! بسماعت است بر ازم شد که به پسر ما با اقازده بذاکده فرمودید؟  
سلام که مقصود می زدم ولی انگار این جیت که بنده زده فعلا دانشجو است  
و شغلی ندارد به ایضا این که چون تا حالا نرفته دانشکده طبعا این داری هم تا نارد  
و از شما چه پنهان. من هم کاسبی نکرده ام که به ضاعت چنانی ندارم و نمی توانم  
کلیت چندان را بیاورد به او بکنم  
- ای ای شما دختر سخت می گوید؟ قصد ما که نوشینم پسر شما نیست  
سلف دارید ولی با است خالی که نمی توان زن گرفت  
- ایون چه فرمایشی است؟ خود من و شما وقتی از ادراج کردیم چن داشتیم؟ من  
خودم به پدرم که مسئول ملک را بپایان شده از عیدم قرض بگیرم  
- اتفاقا من هم وضعی بهتر از شما داشتم و با پولی که از خالدم قرض گرفتم  
خرید عروسی را می رسد و با این نام  
- شما بد و عاقل تر از این مرد تازه به حرف من رسیدی دی لکی. اقازده هم  
صورتی که بخواند به بنده زده از این صفت فردا شغل برویش میباید و  
می راند در تشکیلات خردم مشغول کار شود گناهش از من سگزی بریده و اجبار  
سگزی را میباید بکشد بک کار خاند چن خدای بزرگ دارم که از بنده شغل پسر یک  
مردن را به عید سلام و است سلام و بعد از این احوال است عید سلام و است سلام

بیا این حال به نیست مقدسه می فرمایند تا من در جریان هفتاد قرار بگیرم و  
- راستش شما فرزند بنده که علاقه زیادی به وی دارم و جانم به جان او بسته  
نختری است که تا چند وقت دیگر از دانشکده فارغ التحصیل می شود  
- خدا محفلش کند

شما چه عتی شما ارم حفا کند عرض از ملازمت این که گویا بین پسر شما و  
دختر بنده تعلق خاطری به وجود آمده و اقازده تشکیف بنده زده را روشن نمی کند و  
به این جهت شما بجز از تمام مال خودم داری می بوزد و جوی چکامتم آب می شود شما  
خودتان پدر هشتاد و می توانید ترک کنید من چه می گویم  
- مطمئنا که عرضی نگرفته ای؟  
- نه خوب قربان! مگر شما آقای فلانی نیستید؟  
- چو؟ وای تا جایی که من به خودم را می شناسم اهل این حرفها نیستم  
- البته حق با شماست ولی حالا دیگر زمانه عوض شده و  
- یعنی چه؟  
- یعنی این که پسر شما سر مست به دختر من حرفی نزده ولی چند بار او را به چشم  
خبردار نگاه کرده و برای دختر من این شهبه به وجود آمده که پسر شما خواستگار  
آوست و

- صمیمی! یا این وصف بفرمایند از بنده چه دختری برمی آید؟  
- اگر زخمی شوی تا از اقازده حرف بزنید و متقاعدش کنید که به خواستگاری  
بنده زده بیاید و این با بالاتکبیری بیرون بیایرد  
- در واقع این جور که از ظاهر نصیب برمی آید شما متعلق خواستگاری آمدن پسر  
من نمائید و تاریخ پسر مرا برای دختر خودتان خواستگاری می کنید  
- من مثل شما فکر می کنم ولی به فرض هم که این طور باشد اگر می نازد من  
که اول عرایشم گفته زمانه عوض شده است  
و این استقامت باید چه بگیرم به این محبت و برای آن که بتوانم جواب مناسبی برای  
او پیدا کنم گفت

- ایهازه می فرمایید من با پسر هم حرف بزنم و بعد با شما تماس بگیرم؟  
- بله. راه این کار را بکنید. شماره تللی همراه مرا پادداشت بفرمایید. هر  
ساعتی از شبانه روز که لازم دیدید تماس بگیرید  
- اطاعت فعلا خدا نگهدار شما  
- خدات زیاد

خودم یک ساعت بعد پسرم به خانه برگشتم و موضوع را با او در میان گذاشتم  
از آن جا که مال خودم آدم نجیبی است رنگ و رویش سرخ شد سرش را پایین  
انداخت و با لکنت زبانی گفت  
- بعد از این حرفها می گوی  
- بعد از این حرفها می گوی

خودم یک ساعت بعد پسرم به خانه برگشتم و موضوع را با او در میان گذاشتم  
از آن جا که مال خودم آدم نجیبی است رنگ و رویش سرخ شد سرش را پایین  
انداخت و با لکنت زبانی گفت  
- بعد از این حرفها می گوی  
- بعد از این حرفها می گوی

خودم یک ساعت بعد پسرم به خانه برگشتم و موضوع را با او در میان گذاشتم  
از آن جا که مال خودم آدم نجیبی است رنگ و رویش سرخ شد سرش را پایین  
انداخت و با لکنت زبانی گفت  
- بعد از این حرفها می گوی  
- بعد از این حرفها می گوی

خودم یک ساعت بعد پسرم به خانه برگشتم و موضوع را با او در میان گذاشتم  
از آن جا که مال خودم آدم نجیبی است رنگ و رویش سرخ شد سرش را پایین  
انداخت و با لکنت زبانی گفت  
- بعد از این حرفها می گوی  
- بعد از این حرفها می گوی



فصاحتگر بود از خود سیگار قلاب بوی کهنه تنباکو و بوی آشنای ترشی کنار میز و درمید میز و صندلیهای رنگ و زورخانه چوبی با در چار آمدن و رفتن بگ مشترب زبانی به شکری می کشود از گشت سبیل مرار و کار مالتخریب و روی میزها و میزری آشکار انداخت شده بود که به خاطر سبیلها کنار میز دیگر به رنگ خود میز بر آمده بود و عجزی از رویه میز به شام می رفت جای چای فوره خانه نهانلی های خلادای و کشیده با نور ملازم و دین شامی نم آن بزم را دوچیندان می کرد.

آقامصلی صاحب قومخانه میبایست بود و بلند قامت - موهایی چو کندی و بلند که با پیش بلندش هماغه می داشت در آن همه عیاض کتلی سبیل به گوش می رسید های شکر دهن از شیراز می می فوید که چه باید بگفت: «کدام میز سبیل را داده؟ کدام میز تیز نور؟» مشتری تازه کجا نشست؟ از آن جوی بوی دردمی می ایستاد فلان خای آقا صاحب میز را میباید است و ... خلاصه بیشتر حرفهای او را از اشاراتش می فهمید و سریع اجاز می کرد های را اندر شایر میباید میسر بود جلوی در قومخانه گذاشت تا باغیلهای دیگر برگردد و با خود بیرون نیل به ساعت کشید. دو ساعت به ساعت های از روی درمید در خود جمع شده بود دست و پایش بی حس شده بود و تکریم به خواب می رفت خولی میرد ناله می نمود را در آغوشی گرم پالت چشم که باز کرد آقامصلی را دید بلند قامت و پر پشت کرم و مهری حکم و قری های رای به درون قومخانه برود و همچون پس خود برگ کرد های برای او جانی می برد شباید از پستان قومخانه میز و صندلیها را میباید می کرد: استکانها و میزها را می بست. مملو بزرگ فوره خانه را از آن آب می کرد برای لربا و پس از تمام اینها کنار سفره می نشست همراه آقامصلی میباید کلامی شام می خوردند و باز میباید کلامی میباید خواب می شدند آقامصلی هر شب موقع خواب می گفت: «بسیر خواب من سنگینه نماز صبح را از دست ندیده» های گوش به رنگ اذان صبح می خوابید ناچار میباید از او را بیدار کند و متکلی که آقامصلی با چشمی بر از بعد بر میباید برای بر می خاست گویا های بهترین پایش را بر پشت می کرد غروب سردی بود و در قومخانه بسته بدارن میباید شبیه های فوره خانه از داخل بخار بسته بود های تازه قلاب میز را زاده بود که با اشاره آقامصلی متوجه میز به شد که در کتف قومخانه قرار داشت جلم رفت مرد کلاه پشمی و بزرگ بر سر داشت پالتی بلند و کهنه در پیش بزرگ بود ریش و سبیلی او را نه رفته بود. جواز آن از آن بود که اینگونه لباس میباید چشال خوش داشت که در چشمال های نگاه کند. اصلاً گویا از نگاه دیگران بفره می رفت روی که کتفی نوشت: «فقط چای باقی» و از برای او گرفت و با تعجب به سمت آقامصلی رفت. تکه کتف را به او داد آقامصلی به موشت نگریست یک انگه آبرویش را بالا انداخت و سعی کرد به میباید میز به دقیق تر بنگرد مرد پشت به دیگران و رو به دیوار نشست بود در هاله ای از خود سیگار کم بود دور بود و صندلیها میباید های

میز نشمارد

میز نشمارد



حضور همیشه و عیب او کوکم به شک می اللاد و دوست داشت که آن فیضیان ناخوانده چایش را در پالتوی دیگری طبع کند. یکی از روزها های میز سه را خالی دید تا آخر شب مرد میباید نگذاشت شد اما آقامصلی خبیش راحت شد های شب موقع شام گفت «حاجی نگارن میز سه شام هر روز می آمده آقامصلی لغزش را فرو برد و گفت لاجول و لاله تو را میباید تو به خدایک پسر»

برف سنگینی به بار آورده شده بود آقا اندر میز سه که سنگی هم به سده بودند. فوره خانه خلوت تر از همیشه بود میزها تگ و نوک میباید داشتند های را حیاط آمده داخل دستش از سرمای حس بود و صورتش سوخ سرما تا بی استخوانی نفوذ کرده بود ناله های مرد را به تگ پشت میز سه رو به دیوار نشسته بود و آقامصلی خولی به سمت میز می رفت تا سفرش مشتری را میز میز بنگارد حتماً از های عیبی بود که میز کرده کمتر میباید می آمد که آقامصلی خودش سر میزها نبود. مقابل میز لیستاد و سبیل های را روی میز گذاشت و گفت «حاجی اسر دیکه» میز سه بلند کرد و به چشمال آقامصلی نگریست. سر تکل داد که نه آقامصلی با نگاه مرد لرزید به سرعت به های خود برگشت و تا آخر شب آب از آب پاز نکرد سر شام آب به غذا نبرد و موقع خواب کلامی نگفت های شکی از آقامصلی و آقامصلی را درایت از ناخوشی خود بخواب نمی برد. ساعتی که گشت. آقامصلی برخاست و از اتاق خارج شد های می میباید داشتند بروی را نرفت پس از رفتن آقامصلی برگشت سخنانش را و این کرد و به نماز ایستاد. دو ساعت بعد خوابید و بیدار شد و هر بار که بیدار شد آقامصلی را رو به لبه میز اذان صبح که بلند های را جا برخاست رفت تا وضو بگیرد وقتی برگشت آقامصلی در اتاق نبود.

غروب بود که مرد آمد و پیکر است رفت پشت میز سه نشست آقامصلی را بیدار میباید آبرو درم کشید. های بالاغله برایش جای برد مرد روی که کتفی نوشت: «و یک لقمه نان باقی»

های نوشته را به آقامصلی داد تا کسب تکلیف کند آقامصلی اشاره کرد که به میزهای دیگر برسد.

آخر شب بود همه رفت بودند اما میز سه خالی نشده بود های به طرفش رفت و گفت «حاجی باید بروی لایع میباید» مرد توچی نکرد های به آقامصلی نگاه کرد که اشاره کرد تنو برو» های که کلرهایش را کرده بود رفت با بساط امام و امامها گفت آقامصلی به سمت میز سه رفت و گفت «حاجی تعظیم» مرد به او نگریست و پوزخند زد اثنی به جان آقامصلی افتاد. گفت «و تو کی هستی» می میباید تو نگفت چیز غریبه که تنم را می لریزونه؟

مرد بالاخره لب از آب پاز کرد. زیر آسمون به این بزرگی به بنده ناهنجر خدا به لقمه نون میباید و به پیر چای باقی»

تن آقامصلی را لرزید. مرد سبلی نشست و گفت «لوق» و مرد پاسخ داد. عرشه کرد که کوه نمی رسد میباید آید به آدم می رسد! حالا نوبت دور آسمون به این بزرگی. به بنده ناهنجر خدا به لقمه نون خواست و به پیر چای مرد را میباید بون قدمش و بگو باقی» مصطفی میباید به مرد نگریست که دست برد و کلاه بزرگ و پشمی اش را برداشت. خرم شیک گونه میباید را شد. حالا به جای آن مرد قلمی که میز دور های آقامصلی چای جلوی میباید میباید که تن چهل ساله او هنوز ریبا نشست بود و بعد رو کرد به آقامصلی و گفت «میرشد آدمی و شعی همه چیز به دختر گولی گفتی باقی و به حق جواب نشنیدی یک ماه از کار ماندی و شعی مردش پشتلر و پشتلر بر سبیل های پشت پانچ میباید شد که مرد بودی و حرف خامد شنیدی؟ رفتی و لغوی دشت روی گری میباید خدای

«آهو» من مرد سفر آدم  
و من در حضور میباید  
آهو من رفتم تا سربینه اسلام  
«کسه که میباید»  
آهو قوم تو من رو تاروشند  
و اونا غریبه نمی خوان میباید. تو غریبه بودی ولی من که غریب پرست بودم؟



من پر کشتم و کوه به کوه زبانت گشتم

آهوه به حادیرام سینه‌ها شکرچی باید جانانق داشته‌ام که او به نام آوری  
سخت فولدم داشته باشد برشد من لافش داشتم که بایده به صاعش  
می‌پریم سپردم و رفتم ازوم بین مردم حق با اناست من چه کرده  
حق که وفات کردی

آهوه چی می‌گفتی کردم اناست

هانی، می‌مرت پدم اناست سمت، فط بهش بگر که لور زیر آسمن  
داشت به دنیا فرود با تمام ستاره‌هاش

محیطی بگفت داهو، شونهم گفای یک عمر زبانت بودم یک عمر حق  
نیست آهوه

حورشت، آخیزه آن زمان که دارد قدرش را ندانده، آهوه که ای از جوشش  
رانه نو را با جوشش قریب ناموری نمی‌گذد واضح مرشد  
از جا برخاست خوس گیسواش را داخل کلاه جای داد و همانطور  
که بیصدا آمده بود بیصدا هم رفت هانی جلوی آیت ایستاد بود و  
در حالی که لشک می‌رفت نثار، پشدار آقا مصطفی را و صورت خود  
می‌دید هانی هم چیز را داشته بود و می‌دانست اگر خطای غلطت که  
آقا مصطفی تا آخر عمر پیشک را به چشم دارد و او هر غم می‌گریه را  
به دلش پس معقل بگره و به نعلی آهوه دارد «مهرش»  
پس آهوه لوزیه و هانی جانناست!



در سیمت پیش تر می‌دان  
استقامت یک دماوریت  
آوری پیش آمد می‌مور  
شدم صبح روز با پیاده  
گروه برم شهرستان آردا  
شد آنجا هستم زانمی  
از پات ریخت و پاش حومه  
معرفت! شوهر شلخته  
را که می‌شناسی می‌مور  
و می‌جول و برایت تمیز  
کردم یا نه ندانم با نام  
نیست حورسیتی است  
دیگر ولی فکر کنم دوله  
را کشیدم و شویش آردا  
شدی دانه خدا گنه بایم  
رفت باشه حرفی  
علیه برهانی او را

همی شبی آمدند سرنگی امیاش را کسی را هم کشوند و با خودش فکر کرد:

«آرتور! لعنتی! باید به اوردیسه ناصر گوش کن و از این بدعت کشش کنی»

حنای بخرم انگار دارم می‌نویسه می‌شود

صدای بوق آردا رفت گریش را کرد و از نفسی از سوی

کشید گرچه بدید بود اما ارامشش بنظر می‌رسید!

لخت بر آرتور

شاید  
از لخت بر آرتور

### میراث شاعری را نثار کرد

ابتدا بی‌مهرتان را برای آقای شافعیان می‌نویسه ارائه دهم که نوشته  
بودید «به آقای شافعیان می‌نویسه بدست قصه می‌نویسه گریه نریک  
می‌گویم که یک عمر واقعی بود و نوارها به فقه و آواز کرد»  
بعد حلقه‌های پنهانی می‌گویم نازکی خوشنویس سلجق بهند  
و اما قصه‌های «مهر» را خواندم قصه مدتی نیست آیت که نثار به  
شاعری زده دارد تا خلیل پهلوی شود اما مشکل فلسفی آن طنزی  
داشتن است با این حال اگر می‌توانم آن را بکرده کنم «قول نمی‌دهم اما  
فلسفی می‌کنم چایم حل  
اما گشتن و آرتور

بعد از کتاب «ایده» دوست عزیز رامشش را بخوانی وقتی در  
پایان قصه و علوی نوشته بودی «محسن انصاری شمع و آتش  
گوشه‌های کنی در پاسخ به قصه‌ها مرده شد» علی‌احسان یا رها در  
محسن ستون نوشته و توضیح دادم که من مانند بسیاری از  
قصه‌نویسان عامی می‌کنم این سبک و حتی مانند داستان‌سرایان موفق  
چنان معنای قصه یا فکر و پشیمان فرق با رازها لینک نویسنده‌ای  
قصه‌های را بر لافک سؤالات متعدد و بی‌پایه و فط به این بیت که دلم  
سخت بود می‌نویسد قصه‌ای را ارائه دهد که خواننده مجبور شود به  
بار و چهار بار آن را بخواند تا شاید متوجه نویسنده شود  
این کوه بی‌مهران اگر سبک نویسنده می‌معتقد با سبک نیست  
حالا اگر شاعر یا روش‌نویس می‌نویسد قصه‌ای که نوشته باشد باید هم  
من معنای و یک داستان در دله اول و دل از سبک و نوشتار خوب باید

### قصه‌ها داشته باشند که می‌توانستند «کتاب» شده‌اند آن است!

#### مرغی خاوری را هندی

ابتدا از حسن نیتان سپید به فکر متشکر و امانت قصه  
اولاً داستان ۲۰ صفحه بود و به دلیل بلندی قلم بدو دوام  
داستان را در طوطی گفت نوشته بودی و اسلا قبول نگذاشت و امانت  
نکرده بودی سوزا یا رها گفتم هیچ ابلیلی ندارد اگر نویسنده‌ای نگاری  
یک سوزه تخیلی با چای و می‌نویسد شش قصه و اما را شاعر  
تلاش کند چهارم نازکی را و نلی است اما بعضی وقتها  
خیلی از ناستانی به دور است و شتر گریش را کرد و از نفسی از سوی  
بالا نگره اینکه اوردیسه می‌کنم کسی به مطالعه آثار نویسندگان بزرگ  
و نلی بی‌دانی

#### فرهاد شمشیری ۲۰ ساله از لاس

«چشم‌های آفتاب‌الود» را خواندم از این جهت که سوزه دوم را در  
مخالف آواز ۱۲ سطر و در لخت بودی کارت خوب بود اما پایان  
قصه‌ها خیلی کشیده ای بود پایش را جادانست بی‌دانی و آن را در نوار  
برخیان آرسلی کرد

#### مهرین شاعری از شافعیان تر: آواز با نعلی

«یک آیتیه» یک اتفاق را خواندم کتاب آیتیه را که برای دیدن  
سوزه و محسن اسلا، قلم خود افره‌ها و نعلی و نعلی و نعلی و نعلی  
را که به نعلت رسیدن و در لخت آیتیه به همین دلیل هم سوزا را خیلی  
نگاری است قصه‌ها و رعایت اصول نگارش قصه‌ها اصل مهمی در قصه‌هاست  
که برای آگاهی از آن باید به گشتی آموزش قصه‌نویسی مراجعه کنی

قال شاعری

قال شاعری



## روابط عمومی ما در زمان بحران باید چه کند؟

دکتر محمدحسن امینی

مطلوبه مدیریت روابط عمومی یک مفهوم وسیع فراتر از دانش کارپوری است و وقتی بحث مدیریت به میان کشیده می‌شود، دانش‌ها که مفهوم رهبری و هدایت بر ذهن آدمی متغیر می‌شود که هر یک از این دو مفهوم در مطالعات گسترده‌تری را طلب می‌کند.



اما مدیریت روابط عمومی از بیاض مستقیم با حوزه کارپوری مدیریت و روابط عمومی خواهد داشت و مدیریت روابط عمومی بدون بهره داشتن از فنون مدیریت یک روابط عمومی چه بقی خواهد ماند و شأن و اعتبار وی تا حد نگرشانی نازل خواهد گردید. در حالی که روابط عمومی به مقدار زیادی شللی گشته تشوای روحی و هیولانت سازمانی می‌باشد و در این حالت متلاطم‌ها ما سعی داریم برای شما چارچوبی یک روابط عمومی موفق را روشن کنیم و برخی اسلستین شماره متواله.

### روابط عمومی شما زمان بحران

بروگفتی زمان از پیش سرسوزان روابط عمومی هنگام بروز حادثه و بحرانی است زمانی که یک رویداد تأسیساتی و غیرمنتظره و پدیده بی‌سنگی را پدید آورده و باعث حساسیت احساسی و حساسیت و ترس افکار عمومی می‌شود.

زمانی که مسکن است اتمی و حیثیت سازمان به زیر سوال برود تر چنین شرایطی مردم و طبقات و به خصوص مسلکی ارتباط جمعی بیشترین فشار را روی اعصاب مدیران و هیئت مدیره و رابطین روابط عمومی وارد می‌کند. در زمان بروز چنین حوادثی، متکی بر عمل پهلوی از توانمندی این است که در همان لحظه سوسه را روی مردم و خبرکاران ببیند و بحرانی را آغاز کند و به سؤالات پاسخ بدهد.

اما نوع دیگر برضود پهلوی از مناسبات ارائه اخبار غلط حتمی گشاده‌خالی و بی‌تأکیدی است. چنین روشی نیز بیشتر خبر از داخل سازمان به خارج و معرله شدن با تدابیرت عموماً موجب مسائل و مشکلات فراوانی پس از آنکس زمانی می‌شود.

در حالی که بهترین روش در زمان بروز بحران در سوسه کشیدن یک خفاشی ارتباطی برای روش کردن افکار عمومی است. مدیریت روابط عمومی سازمان باید سیاست خبری آگاه‌کننده را پیش گیرد و اختصار و لطافت همرد با لطیفات و گزارش متخصیص بی‌طرف را در اختیار و مسائل ارتباط جمعی و هو مقام انجمن و سازمانی که تقاضای سبک تر از بعد.

این به ضرورتی است که انتشار خبری که حساسیت و با نقت تهیه شود ممکن است در همان لحظه آثار ناخوشایند ایجاد کند ولی مستعد آن خبرهای از اخباری گمر که گشته دروغ و یا افکار ناحیه یا بحرانی گشت است.

(ادامه دارد)

## بحران برای من بحران

### دکتر وادیح سرنوشت

فرهنگی آن روز وقتی به بیمارستان رسیدیم و بریزیت و بهیوادار دیدم که روی میز یک سرسرای که اتاق کارولین بر آن واقع شده بود، بسته بودند بهیوادار خبر از همه جا با یکدیگر بازی می‌کردند و من می‌دانستم که بریزیت آنها را آورده تا اختلال کارولین با آنها خاسلطی کند. بریزیت ساعتی پیش با کارولین صحبت کرده بود و بهیوادار هم مفسلاً با مادرشان اختلال کرده بودند.

بریزیت گفت که بعدها از دیدن مامی‌شان به همچنان آمده بودند من همین که خود را آماده می‌کردم که به دیدن کارولین بروم، نگاهان صدای شد منتر و برزگر و پنج سال کارولین را شنیدم که در سرسرای بیمارستان چنین رفتار شده بود. «مادر زنگا خانه کارولین» با تعجب سرم را برگرداندم و جانت ملای و کارولین را دیدم که هر کدام دست کل کوچک همرا داشتند. آنها از یکدیگر که شست‌شو خشم که هر دوی آنها به جای چشم دو حلقه سرخ شده در چهره داشتند گویان چندین شبانه روز گریه کرده‌اند.

خاتم باتر که از دیدن همه ما در سرسرای بیمارستان نفوس کرده بود که همه چیز به پایان رسیده است. سرسرای رسید: «خاترم گوست» من و یک سرسرای و کارولین را به طرف اتاق کارولین و بریزیم و همگی داخل شدم یک پرستار مشغول ترانزیشن موی سر کارولین و آماده کردی او برای عمل جراحی بود کارولین با دیدن مادر و خواهرش مانند گردگی که یک اسباب‌بازی تازه را پیش آورده باشند، خاشاکش بر روی زد و گفت: «ممنون، من بچتر خوشگل شده‌ام» و بعد اشاره به سرش کرد که موهایی خست اعظم آن ترانزیشن شده بود.

خاتم ملای و کارولین بر دو طرف تخت کارولین نشستند و هر کدام یکساعت از رادو دست گرفتند مادر کارولین بدون مقدمه نرمایی که بغض گویش را می‌شورد، گفت: «خاترم، آنقدر به تو بد کرده‌ام حتی عقلت می‌کشید به دیدن بیایم و تصور می‌کردم که مرا نپذیری» و در انتها کارولین اشاره به دست مادرش داد و گفت: «این جراحی چیست مادر؟» آنکه کارولین رفته سفر را تر دست گرفت و گفت: «کارولین تو هرچه به من محبت کردی من به تو با می‌بوی جواب دادم اما حالا می‌بینم که بازش کارولین تو خودت رو زاشی من هستی تو تنها انسان بی‌اعتمادی که خانواده ما هستی و همه ما این‌ها را به تو به رفتیم» و در این زمان که کارولین بود و شاید همین گشت مادر است و تو که خیال کرده بودی گشسته دیگر وجود ندارد و حالا تو خواهر کوچک من هستی و به وجودت اختلال می‌کنی»

کارولین با اینکه فطرت انسانی چشاندنش را در فرگفته بود، بر اساس احساس می‌کردم که بر روی اولین بار خاشاکه می‌بوی به زندگی در لایوچ می‌زنند از خود را خواسته می‌دید پس از آن همه می‌بوی از لایوچ

خواهر و شوهر که شوهرش نفرین افراد یک شخص در زندگی مسند بیانی اولی بار می‌شد که او را بهترین خطاب می‌کردند، اما لایوچ که کنی نیز شده بود، استقامت همیشه درو به یک روشی یکدیگر می‌افتد و او تنها ضعف بشر از آغاز تاکنون بوده است.

در این لحظه پرستاری وارد شد و گفت: درمان بیهرت می‌شود که باید کارولین را از اتاق خارج کنده کسی را یا برای حرف زدن نبود اما در آخرین لحظه که تخت کارولین را از اتاق خارج می‌کردیم، ملایان مادر او دستش را دراز کرده و روی شانه دخترش گذاشت و گفت: «خاترم برای من پسان»

### سفر ملایان

جراحی کارولین یک جراحی مرگ و زندگی محسوب می‌شد که همه چیز در انتظار جراحی مشخص می‌شد. همه ما با بشوره و با امید چشمانی در سرسرایم می‌زییم بهیوادار کارولین از همه جا می‌خیزد اما بریزیت کارولین که غرضاتی بود، بودند باثی می‌کردند این خانه و آدمی که کوچک از بیپیشگی بریزیت برزگر می‌باشد می‌خیزد بودند و فقط از دیدن یکدیگر خوشحالی می‌کردند. بریزیت بر کوشه ای کارولین مسجی می‌کرد من قدم می‌زدم و خود دروازه ایران کشانی قهر را خالی کرده بودیم. باثی ملای هم به گویای گویکی در نزدیکی مدل برای دعا رفته بود و ساعتی بعد بازگشت من می‌دانستم که هرچه عمل بیشتر به طول بینجامد، عملی بیپیشگی بیشتر و خطر بیشتر است و می‌دانستم که با نقر عمل پیشگی هم کارولین بمت چشمانی هم داشتند فقط می‌خواستیم که از قدرت روحی که در چند دقیقه آخر قبل از عمل کارولین به دست آورده بود می‌زنند به او که گشت. برای همه ما مدتی ننگ‌شک ساعد می‌بوی بزرگ بر سرسرای بیمارستان بلندترین و گوش‌خراشترین صداها بود.

صداقت از شش هم گشتند و جراحی به صداقت هضم رسید از این صاف می‌شد و من خود را برای بدترین خبر ممکن آماده می‌کردم که ناگهان صدای رنگ آسانسور آمد و در باز شد و پزشک جراح جراحی که هنوز فرصت نکرد بود دست جراحی را به پیشانی او زد و با پیشانی عزیز کارولین چشمانی جدی و معنود قدم به سرسرای گذاشت تمام پلتر بریزیت و من برایش فرار گرفتیم چهره خست و معنود و جدی از خستگی از خبر بد بود، ما می‌گفتم حتی توان بریزیم را در خود نمی‌دیدیم و فقط آرزو می‌کردیم که او با نشانه سوسه با خبر رانند پزشک جراح آگاه دست خود را به طرف ریز کارولین زد و یک لمس از ملایک جراحی را از صورتش جدا کرد و سپس قسمت دیگر را از این جدا کرد و دست را با عیلتی زد و عصبانی به دورن سطر زبک داشتند. من دیگر مطمئن بودم که همه چیز به پایان رسیده است تمام این عملیات در چند ثانیه انجام شد اما به نظر می‌شد که به اندازه یک فن می‌رسید آنکه پزشک عیلتی نفسی کشید و با چشمان بزرگ خود به ما نگاه کرد و ناگهان لبخندی عمیق از بلکوش تا بلکوش او را پوشانند من مطمئن بودم که این زیبایی لبخندی است که همه ما در جریان تیریه دیدنش را داشتیم.



# ترك اعتياد ۱۰۰٪ تضمینی تولدی دیگر

هموطنان عزیز بیاید با ترك مواد مخدر دوزخ متولد شوم و زندگی گلشنه را به فراموشی سپاریم و برای زندگی بهتر تلاش کنیم اعتیاد حرم نیست بلکه يك بیماری است پس با اعتاد مثل يك بیمار رفتار كنیم. با استفاده از داروهای ترك اعتیاد تولدی دیگر می توانید بدون درد و بستری شدن و عوارض جانبی و با ایجاد تنفر از مواد مخدر و بصورت سرپایی و كاملاً پنهانی این بیماری را برای همیشه از بین ببرید. ضمانت يك دوره داروهای ایروزی جای نشسته همراه دارو می باشد. برای رفاه حال نه تنها دارو به وسیله ارائه صورت رایگان درب منزل تحویل می گردد و عزیزان شهرستانی بصورت بسته هوایی يك ساعت با پست پیشتاز ۲۸ ساعته ارسال می گردد خیابان آزادی - خیابان جیحون - داخل جیحون - چهارراه طوس - سمت چپ - داخل طوس - پلاک ۲۳۰

۶۵۵۴۷۳۴

تماس از ۹ صبح تا ۱۲ شب: ۰۹۱۱۲۸۶۹۳۳۶ - ۰۹۱۱۲۳۵۳۹۵۶ - ۰۹۱۱۲۳۴۰۱ - ۹۵۴۴۴۰۱ - تلخ: ۹۵۴۴۴۰۱



مهدی کاریمی

دانش آموز کلاس اول مدرسه تربیت ۲ منطقه ۱۰ در سال تحصیلی ۸۰-۸۱ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از زحمات بی دریغ سرکار خاتم شعبانی معلم سرپوشه و مدیر مدرسه جناب آقای باستانی



مهدی شورشانکی

دانش آموز کلاس دوم ابتدائی مدرسه شهید مجید عباسی ۴ در سال تحصیلی ۸۰-۸۱ شاگرد ممتاز شناخته شده با تشکر از اولیا مدرسه.

## مرکز ترک اعتیاد قرچ

شناخت و مصرف مواد مخدر و شخص به مصرف مواد مخدر و سپس ایجاد تنفر و حساسیت جسمی و روحی نسبت به مواد مخدر با استفاده از روش هپنوتیزم، دارو و دارو جهت شهرستانها با پست ارسال میگردد

۰۲۶۷۲۷۰۶۲۵۲۰۰۱۱۲۵۹۴۲۶

## مرکز تخصصی کتای تهران

تولید عمل جراحی و عوارض جاسی



صدرصد تضمینی با کیفیت درمانی طبیعی

## در عمل باید دید

آدرس: میدان خلیلی - این شهران  
مکان: کوچه های صمدیه - پلاک ۳

تلف: ۰۲۶۷۲۷۰۶۲۵۲۰۰۱۱۲۵۹۴۲۶  
۰۹۱۱۲۴۴۵۵۸ - ۰۹۱۳۲۶۹۵۷

## عصر نوین اطلاعات با روزنامه

## اطلاعات

## اکه اطلاعات هفتگی

۲۲۲۳۵۰۷

تلفن:

۲۲۲۳۳۸۳

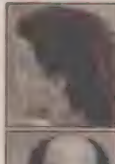
## فنادی تفرانی

با بیش از ۲۵ سال سابقه کار

مراسم عقد، عروسی و جشن تولد شما را با متنوعترین شیرینیها و انواع کیکها در مدلها، جدید جاودانه می سازد. آدرس: خیابان نبودی نبش نهرت

۶۰۳۳۸۱۶  
۶۰۴۲۹۷۹

## خانه عوی ایران



تلف: ۰۲۶۷۲۷۰۶۲۵۲۰۰۱۱۲۵۹۴۲۶  
۰۹۱۱۲۳۴۰۱ - ۹۵۴۴۴۰۱

١٥٠

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷

آمریکایی - یکی از سه حوافظ شاهراه و  
پرسیده انگلیسی که پدرش کشیش بود ۱۰  
یکی از شخصیت های ایران هفتاد و سه  
گرمای زمردی یک و شصتی ۱۱  
کشیش و دیگر حالت توحش و از آن بیهوده  
نمی شود ۱۲  
پس بعد ۱۳  
به گاهدلی می زند ۱۴  
دانش نامه ۱۵  
سختی سر سبز برپا شد ۱۶  
هفته گشت دارد چنین سفری را باید هر  
کجا بیان کرد ۱۷  
آزمایش همین گرمی را هیچ کسی نمی پسندد  
از نظر علم لاف می شود ۱۸  
در نظر علمای است و به اصطلاح ساخته شده  
از نظر علم لاف می شود ۱۹  
بررسی ۲۰  
کسی که در جمع سرفرازی از نام ببریم  
اشاره به کتابه دوستی ۲۱  
برای آگاهی از راه ۲۲  
فلاورس و نقاش ۲۳  
هم گشتی است  
هم گشتی ۲۴  
زمن ۲۵  
تقریر که خانما به حق  
پشتند ۲۶  
مقتضی از که هم می پسندد ۲۷

۱۹. جگر سفید پاره ۱۹، فرش پخته شده این محل  
دور دره، مگالاست کوچک و سفید و خوشبو ۱۹.  
سی که در حیوانات بزرگ سفیدپوستان انتخاب  
به بودند. اثری از نویسنده معروف فرانسوی  
میکل مونته

○ ۵۰۰۰

۱. این هم از آن نویسنده بزرگ روس فئودور  
دوستوئفسکی است. مراقب این شخص باشید که روح و  
قدرت از وی نماند. «و یک بزرگ کیسا» سرود و  
از خاکستر او چه چیز نمود؟ خود بخار و له  
و سب و زنی و مالان آن می‌داند. «ایستاده کنار  
ایرانی این افروزی پناه و شب» در ساحت  
پیشانی سلف زمین را گویند. «میان و درش  
خاک را و روح فروش باشد. از روی درخت  
بسیار مشهور امثالی مکتب شده. از درخت  
ای در گشتن سرگرد فعلی. «رومیان»

۱. آقای نعلعلی احمدزاده، شهردرد چهارمعال و بختیاری  
۲. حاتم لورشنه موسوی، بهزی

حوار و نگار مسیحی به آفرینش آنها ارسال خواهد شد.

از این عزیزانی که هر هفته جدول مجله را  
صحیح حل کرد، و به دفتر مجله ارسال  
نمایند، دو نفر به قیود قرعه انتخاب و به هر  
یک هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می گردد.

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100

A 20x20 grid of squares, alternating between light and dark colors in a complex, non-repeating pattern. The pattern is dense and irregular, with dark squares scattered throughout the light-colored background.

آفتاب تابان زلفین، خمس زین، اسرارهای تزیین و  
دورویی، وحشی و بریده آدمی از برای نقش و نگار  
سود پرند، نظری برای استیلا، از دور و دوربشی عراج  
و استیلا و وسطانی استیلا، افکند، اثباتی باستانی  
آدم بالا به به کشش دارد، سورهای از برای مجید  
۱۰- آتشی و پای شهر، بر آمیتا به قول آدم غافل  
کج از هرگز به منزل رسد ۱۱- نوت کوته، فلز  
بر مصروف، دلی ماهی هرگز از غفلت ستود  
و غفلتی داشت و کوه و مسجد، شهر زاری کشاف  
۱۲- آتشی از نوستد و شترپرد از امریکایی  
«مکتب توپان»، شعل از خد کردن و که کردن کشم  
است ۱۳- کدخد، روح شعی بوین، فرزند مهراب  
نوه رستم بنیستان ۱۴- بلدرچی، شیشه و آبکیه  
۱۵- از آیین بنیستان کوه خانی، لیلی برای مردان آبی  
یکی برای خوشنویسی، شعل من: از قدده برخیزد  
و پس: گویانند جنگی، حرف همان کجی ۱۶-  
نقاشی و قافلتین، کوه نرسته پای برخیزد ۱۷-  
شاعر و داستانی آتشی که از اثر لوسی توان به  
مبین، اشاره کرد، بارود و دوز گردیده

آپ کے علاوہ علی سرنگ، الیکوٹر،

حل جدول شماره ۳۰۶۶



## باهوش خود کنتجار بروید

از هوشنگ بخاروی

### نقاشی گمشده

در میان این حفره ها نقطه های سیاه یک نقاشی گمشده وجود دارند برای اینکه موفق به پیدا کردن این نقاشی شوید، مدار یا خودکاری برداشته و داخل حفره های را که با نقطه سیاه مشخص شده رنگ کنید. پس از پایان رنگ آمیزی این نقاشی گمشده در جای چشمان شما ظاهر خواهد شد.



### آزمایش کاریکاتور

در این تصویر سمت چپ در کنار تصویر مردی کاریکاتوری را علاقه می کنید. آیا می توانید به ما جواب دهید از این به مرد کاریکاتوری در تصویر کدام یک با مرد در کنار کاریکاشبه است. چنانچه کسی نکت به خرج میدهد حتماً موفق به پاسخ خواهد شد.



می کنید. آیا می توانید بگویید از این آباژور که در دست فروشنده است. چند عدد دیگر آباژور در فروشگاه موجود است؟

پاسخها در صفحه ۴۱

### خرید آباژور دومینی

خانم برای خرید آباژور دومینی به فروشگاه رفت و یک آباژور انتخاب کرد که در دست فروشنده حلقه



### نقاشی شیشه بی شباهت سارگی در خیابان

در این دو تصویر که مرد فرانسوی مشغول اصلاح و دیگری سارگی در

خیابان را می بینید که هیچ شباهتی با هم ندارند ولی شباهت به این دو تصویر نگاه کنید متوجه هفت شباهت بین دو تصویر خواهید شد. حالا مدایر برداشته و این شباهتها را پیدا کرده و نشان گذاری کنید.



## بلیت اتوبوس باطل نشو!

معاونان شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه انتقاد برای جلوگیری از سوخت شدن پول بی‌زمان مردم همیشه در صدد به بهانه ابطال اعلام نکردند تا بالاخره رانندگان باسور مؤسسه تاراجی‌تولشی مریم، راه‌آهن این معشوق را جلوی مسافران گذاشتند. به عقیده مسرکان خادم «سرسین» هدایه بازنشسته آموزش و پرورش که به جای ارسال عکس لشرط اصلی همگانی با صحنه استنشخت عسسی یک عدد بلیت

راستگاری هستند که برودت‌روسی بقیه اسگانی صد تومانی و پتاه تومانی مسافران را می‌گیرند و بلیت تازه نشده تقدیم می‌کنند! نتیجه اطلاق با چنین وضعی اگر شرکت واحد ضرر ندهد باعث تعجب خواهد بود!



## حریف تیم ملی پوزیل در پابل!

آقای محمدهادی رهنمازاده نو تألیفاتی باقی‌مانده برای نفر اول داشته از راست همین کشور به تاتاری خراسیون فوتبال برای دعوت تیم ملی پوزیل قهرمان جهان در تاب همراه عسکری پیوست. مرقوم فرموده چون آقای «محمد» داشتند قبل از انتخابات بودجه لازم را برای خریدن شالخت ما حاضریم برای انجام مسابقه دوستانه ادبی کوچک! به کشور پوزیل برویم و حصار هم مسافرت بخشید پامزه بگیریم!



## محکم کاری!

اگر ملاغروشها برای مسافرت ویتنام از گزیده چپ‌انگاران موتورسوار برده افسر مقابل شیشه مغازه نصب کردند، چرا این محکم کاری به فکر ساندویچ فروشها نرسد؟ تازه‌ای که از فواصل آن بتوان ساندویچ را به دست مشتری داد و پول آن را گرفت. کلیس و موسیس گیلور خداتومیل ده مدل اندازه برای عذران کرجانه بی‌پول ورزش خیالی دارد که جوهر برای ایزدانی مسلح!



## کلافه در ترافیک

نشده بده از همکار عکس‌انداز ایران فنی بگیرم و ایشان فی‌البداهه با پاسخ دست‌در می‌چشم بکنند. طحیر عسسی‌خویش با دیدن تصویر اسب نقره‌ای سیو متعجب به جنبه سر نیست «بار» وقت سلیط رنگ بکنم. مگر می‌دانی گلشنه‌های صحنه مارتنکی ساخته می‌شوند؟ و محمد شادمن‌لازاده هم به جای چوب انگشت گذاشت روی طناب قرمزی که تا آن اسب به حفاظ اعلی‌ی وقت بسته شده تا زبان بسته از دیدن رانندگان عذاب‌آور خیابانهای تهران دردم نکند!



## شناور دومنظوره!

بله آب گراوند خوضجه وسط خیابان اصلی تنوغاب از توابع شهرستان گشاد همان باران و یا به رویانی موهبت الهی است که در اوج خشکسالی پاکستان گذاشت دعای سوزناخیم بار! حنا! «حسن» قیاضی نوغاب توضیح داده اگر ما وسیله نقلیه دومنظوره خود که هم به خشکی می‌تواند حرکت کند و هم در آب برای گرفتن عکس وسط «بوکه» می‌روانم علاوه بر سرویس موتورسیکلت هزینه خشکسویی هم به گردنم می‌افتد!











# فیلم‌ها در مراحل مختلف



## در حلقه فیلم‌سازی

نوش احمدزاده در پیشبرد، موزه پندری ارسوز ملاقلی‌پوره باقلات با طوطی ایلیرشا در اوستانه چشمان سیاه ایلچ قادری، ورمزه بودا احسین فاسمی حامی، غوغا اسعدی سبیلی، کاز خونی ایلرین افسی، لید ایل فضل جلیلی، ملا اجعفر پناهی، سفار ایکس احبیب کاکوش و

## پیش تولید

خواب خداداد اسیدمندی برقعی، آیه زیگورت ارمن رضایی، وانداد انگر نظری، مدتی اسعدی کیلیلی، لاسنه باران ارجم حسینی، لالقل خودی سی افت ایلریم بیسلی، خداعلط ماری احبیب شایرالدین، هانا احمدعلی شوقی، عسیر دوم امیدی، صفارزاده، از مل گریفته آرش معینان، شاد عین صعل احمدعلی افشار، بزرگ برنده اسپروس اولاد، شمعنی دریا ایلرین درخشنده، نزه سوم امحیه قاری زاده، شب سفید اعلی مصفا، عشق‌های خنده‌دار امجد شیروانرا ایران بزرگ اسعدی جعفری جوزانی، حبیب احمدعلی میمانی، ثولت مبارک اندریوش مهرجویی، سیزده گری روی شیروانی اعلی، بدیع‌الهی زاده، سکت اسامان مقدم و...

## در حلقه تولید

وکتش پنجم تهیه میلانی، جوجه ترک من الدیر لیلی، ستر مرد گزلی، اسپیرا اسمشالی، زنی اولی باران ارضا کریمی، توکیو بنون تولف اسعدی هادی زاده، صوریون جیرانی، سنویر استنلی راهی، وقت چین گروه‌های ایلچ شامی، روزی جولمر اندام مقدس، تهران ساعت ۷ صبح امیر شهاب ورضویان و...

## آماده نمایش

فرز ارضا جعفری، آدانان امانی حقیقی، آستکها اعلی قوی، تنس منیق ایلرین شهبازی، سفر سرج احمد فرخ‌زاده، شیل ایلریم (ایروز قریب‌پوره) پروانه بدری می‌کنند امجدان ایلیم معیری، از دواچ نیلی تکلام معصومی و...

مشغول طراحی است تصویر می‌گیرد و بعد با یک بود که در طول نمایشگاه از حضور مردم تقاضی خواهد کرد و اصلی خود را با مردم اعلام می‌کند. دیگری دو شتر از حیوانات به حضور بازدیدکنندگان اثری را خلق کرد یکی از این اثرها زنی که از جنگل نهد درختانی تنومند و دریا و سربلک کشیده که شاه‌ماهی بلند و خشکیده‌شالی از کنار هم بنیون می‌گردد، پیر این اثر با حرکت خلص یک‌کارت‌تک در حرکتی نرم و موزن شکل با حرکت زوای و موج و البته متحرک دست‌های و حرکات تکلیف و رنگ و روغن و بر مایه رنگی بنفش و قرمز و سفید آلوده شد.

بعد از تکمیل کار خیلی‌ها به ایران باز آمدند و آثار معین را هم به حرکت و رنگ طبیعت رنگ شده بودند اسامان و هم به حرکت از آلهام خاص آن لحظه شاه‌ماهی بر روی هم به سوار شدند و تشریف خاص و خاص به زیبایی هرچه به تماشای یک دقیقه به طوری رسیدند بود این طیار و پستیاری از آثار دیگر میانی از سبک رنگینم ساخت گرفته آمانه و ایلر گریه محض بلکه بنای شیک و خاص و خلص غلغله آنا و الله‌گریه آمیخته و از آن حالتی که از طبیعت خلق کرده سالی نگارانه به نسبت بزرگ است و بر قسمت دیگر از آثار وی از دوره‌های قبلی و سبکی طایف طبیعت و زیاده‌گویی که به صورت مهم فانی شده‌اند و الهام گرفته از آثار موسیقی ملان سیاحت است در قطع بزرگ اثره شده و در پیش دیگر در وزن و کلیه آثار مجسمه‌ای از سنگ‌های قیمتی و آید در صورت شرق و زده‌ای که به سبک کلا با زنجیر طلایی و تکتلی از سبکی بیانی در تمام کارها ترکیب بدی زیبایی از آن کردیم و به عرض می‌رسانیم.

نگار آثار بهاری و قطع بزرگ و یکی از آن اثرها آثار و یکی بزرگی است که با سنگ قرمز ساخته و به یک سبک اسامانی امروزی است که در همه مادیات و تشریف و حق نیست.

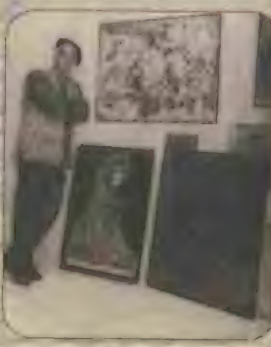
○ جوهری صالحی

سوزانات پاسخ دهم اما با توجه به محدودیت سوزی پاسخ به نامه‌های خوانم فکر امکان دارد تلفنی تماس بگیریم تا همه سوزانات پاسخ بدهم در جواب یکی، دو سوال شما باید عرض کنم که فعالیت یک گروه موسیقی با مرکز موسیقی وزارت ارشاد است و کاری از دست ما ساخته نیست درباره آلبوم و سانی ما هم موافقت که ایشان بازگرم موفق و با دانشی است اما چرا نام آلبوم را برای خود برگزیده راله می‌نامیم.

ایده‌ریزی را کاروان دوست عزیز لازم نبود این همه حواش و تما یکی به پروپاچه ما سپردن ناله شما را بدست هنرمند و در نظرشان برساند ما متخلص همه خوانندگان هستیم.

حسن فیاضی نوعی از گناه‌دار در صفحات جنگ خرم‌کمر یا توت‌سرایان گفتگو شده است اما فکر خوانندگان حلقه موافق باشند این مهم را هم در دست‌کار خود قرار می‌دهیم علی‌اندوخی از خود آید تلفنی تماس بگیریم تا بیشتر و بهتر بتوانم شما را راهنمایی کنم.

# توازی از برآزازی نو و نوگامین نمایشگاه تفراتی منوچهر نیاززی



نگارخانه معبدان واقع در منطقه تهران و در یک معبدان و رستوران پذیرای جمعی از هنرمندان و هنرمندان بود. نیاززی در ماه است و آلبوم سبک انتصاب نمایشگاه در حضور نیاززی، از پشت پنجره، مریخی شکر بزرگی که حرم نگارخانه و پذیرای بود و یک جمعیت قابل توجهی از آید می‌بینیم که ایستاده‌اند و هنرگر به یک دست با دست نگاه می‌کنند. از در شیشه‌ای و معدوم و هر یک از روزی و روزی و روزی از آن آخرین آثار کلا که به موسیقی ادغام ساخته‌اند و شده و نیز نیلی که با گدایانی فنی نام طایفه را به روی بوم کشی زده دیده می‌شود دست راست جلوتر که در دوم غایت از تمام را متوجه می‌شود و در نیلی روی من‌هایه سوز است و از نیلی در حالی که به روی صحنی روزی و روزی نشسته و

## پاسخ به نامه‌ها

۲۲۲۹۲۶۷



ابوالفضل صمدی رضایی از سبکی آید دوست عزیز از لطفت و محبت شما بی‌نهایت سپاسگزارم از نیلی که صفحات جنگ هنر تکلیف شده تقاضا دارم مسافرتان را با عنوان صفحات پیرامان فرستاده تا زودتر بتوانیم آنها را بررسی کنیم.

لیلا لودی از تهران خواهان معتمد، ناظم غربی به دلیل مشکلات کسر از محله هنرآری می‌کنند مطلب موسیقی هند هم که نوشته ایلرین بود از قبل نزد ما مانده بود به فرمال از توجه و مهر شما سپاسگزارم علامتی چینی را گستران دوست عزیز و گرامی پنج سوز مطرح کرده‌ای دو چهار صفحه کاش می‌توانیم به همه



یادمان استاد تجویدی  
موسیقیدان برجسته کشور

# مرا عاشقی شیدا تو کردی...



شاهکارهای تجویدی او را در  
جایگاه ریمس از موسیقی قرار  
داده است

بستگاههای موسیقی ایران براساس دیدیه نوازیه که خود میسر آن بوده کرده است که از پی سیس ریمس و اریستته و غمشی بزرگ به موسیقی ملی و اصیل ایران است  
انید است خداوند بزرگ وی را در فراهم آوردن اینگونه آثار توفیق محمد علیک ارمید ریموسیتی نیاز تاریخی انسان را آغاز تا ابدیت خواهد بود

کیان بومی

جهان هنر پرگزار می کند

## مسابقه برترینهای موسیقی کشور

نظر چه حایگاه پراعت موسیقی، بویژه موسیقی اصیل ایرانی و با توجه به شکایت نسل جوان به موسیقی پاپ، دوری دانشجویان، هنرگر شما جوانان گرامی عجله اطلاعات هنرکی بخشی جهان هنر، جهت اقدام به برگزاری مسابقه ای با عنوان برترینهای موسیقی کشور کرده است که خلاصه شدن به شرکت در این مسابقه از زمان بهایی این اعلامیه می توانست با پایان استفاده سال جاری و دورترینهای موسیقی را از نگاه خود گزینش کرده و برای جهان هنر ارسال کنند جهان هنر خواهد پس از بررسی آرای رسیده بهترینهای موسیقی کشور را از نگاه جوانان گرامی عجله معرفی و اعلام خواهد کرد. داوطلبان شرکت در این مسابقه در موارد زیر می توانند اقدام به گزینش خود بکنند

۱. بهترین آلبوم
۲. بهترین ترانه
۳. بهترین خواننده
۴. بهترین آهنگساز
۵. بهترین شاعر (ترانه سرا)

علی تجویدی، هنرمند برجسته موسیقی کشور، اخیراً مدتی را در بخش های سی و هفتم بیمارستان لیلان، منطقه تهران گذراند و چند روز قبل پس از بهبودی نسبی به منزل خود بازگشت با آرزوی سلامتی کامل برای او. در این شماره، مقاله به پاس حضور و تلاش گسترده و فنی کننده وی در عرصه موسیقی کشور، جهانی هنر به تجلیل از اشخاص می پردازد.

«علی تجویدی» به سال ۱۳۲۸ خورشیدی در تهران، خیابان «ری» متولد شد و از همان اول کودکی زیر نظر سیمین پدرش «عاشق علی تجویدی» که خود هنرمندی بزرگ و از لشکریان ممتاز هکلی الملک و اولین استاد چیتاورد در ایران بود، قرار داشت و چون پدر علاوه بر نقاشی و مینیاتور با موسیقی هم آشنایی داشت و آثار رازده، دوریش خان، فرخنده بود و آن را به خیرین می نوشت، کجک، علی را با این ساز آشناساخت و پس از چندی که وی به مرحله نوجوانی رسید و وارد پیشانی شد، او را به قوت «و» «سه» موسیقی را از آقای امیرالدین آموخت.

تجویدی از شازده سلگی ویولن و استاد آواز آقای شهریار آموخت و سپس مدت دو سال نزد استاد حسین یامینی که فرارگزار رانیه های موسیقی ایرانی مشغول شد.

«استاد علی تجویدی» پس از چندی به کلاس استادان ایران، استاد ابوالحسن شهاب رفت و مدت هشت سال نزد آن مرحوم به آموختن ویولن و صدراعظم گارد و بنابه توصیه استاد شهاب برای تکمیل تکنیک و آموختن ویولن و آشنایی به موسیقی غرب چند سالی را نزد هادی آبراهیمیان و «هادی نامورزبان» رفت. چرا که استاد معتقد بود هرچو با نوازنده توانمندی ویولن بودی، استقامت انگشتان و آرشه باید چند سالی نزد یک معلم اروپایی مثل گامی خارجی و برخی از قطعات سنده موسیقی غربی را نوازند.

## از شاهکاری تا استادی

«استاد علی تجویدی» پس از آن برای تکمیل هنر موسیقی چندین سال به مطالعه «فارمونی» و ارگستر استون نزد «مهرنگ استار» پرداخت. به طوری که بسیاری از آهنگهای که قبلاً ساخته بود مانند «آزادنام» «چشمتو» و «میرمیر عطا کن» را ششبار برای ارگستر تنظیم و اجرا کرد.

از آشنایی که موسیقی ایرانی به ادبیات فارسی و فلسفه و عرفان شرق بستگی کامل دارد و رشته تحصیلی وی هم در زمینه ادبیات فارسی بود، لذا در کنار کار موسیقی ایرانی از مطالعه کتب در این زمینه غفلت نوردید و همین آموختن در خدمت «استاد ابوالحسن شهاب» به کار ایشان به تعلیم لشکریان پرداخت و در کلاس آزاد موسیقی آن زمان در حقیقت



امیدوارم  
جامعه هنری  
این خدمتگزار  
را از خود  
بداند

آنگاه جالب و جایزاتی وی در ملیه مسابقه با شعر «مهره طلعه» با صدای الهام بخش زنده هادی غلامحسین بیان در گنجینه ریکارده شماره ۱۹ به نام «عاشق شیدا» فارغ از دنیا تو گزیدی تو کردی...» اجرا شده یکی از گنجینه های موسیقی ایران است.

«استاد علی تجویدی» در دیوگ صبا استانی آهنگی ساخت که در گنجینه ریکارده شماره ۱۷۲ با شعر «مهری کرمانشاهی» در ملیه «سه» و بخش شد که مشهور آن چنین است:

چه صبا... چه صبا...  
چراغ بزم سابری  
روحانی شیری  
از دین با چرا کندی با آ

«استاد علی تجویدی» اقدام به نوشتن یکی از



## «برداشت دو» از «قنوس»



می‌گرفت و می‌جای برای بازگویی آنچه دیده بود و برگ کرده می‌رفت. مشتاقان بینندگان برناله «برداشت دو» را شنیدند و ششونوار از پای خوابیدند بر می‌خاستند «رسول ملاقلی پوره» اسمانی است سختی‌کشیده از سختی است برناله از بدن جلدی از آن، از طبع محروم و مستضعف جنوب پایتخت از در طغیان استعاضای و آبروهای بسیاری از کودکان محروم جلدی از درون رانده کرده است شاید به همین دلیل یکی از بهترین قاره‌های امروزه از آن، بابت استعاضای پوره «سید» آتش «دلی» به سوی ساحله «محمود» هر روز در شام «پانزده» سفر به «زبان» «نهان‌پانگن» «ننگم کر» «محمود» «عزت‌الله» و «آقای سنی» اکنون پس از حسین‌های که ملاقلی پور در مورد جنگی طرح‌ریزی فیلمنامه ساخت آنها و حقایق طرح شده بود آن داشت به‌روایت جادو و شمع‌شیرین خواهد بود حالا دیگر جلی‌ها می‌دانند که «ملاقلی پوره» نمونه برناله «نهان‌پانگن» را از نزدیک دیده است و «هویه» بر واقع به نوع بیانگر شخصیت ممکن و عاشق و مامول و رفاه‌نار همسر «شید» ملاقلی است

امیدوارم «برداشت دو» و «سنتی» که در آن مطرح شد و حسرت‌هایی که پیرامون مسائل جبهه و جنگ به میان آمد، تبدیل به سه و شاهی در مقابل راه افای «ملاقلی پوره» نشانه باشد و از این پس نیز همچون گداخت شاد آفرین از او باشیم

«برداشت دو» مجموعه برناله امین موفق و مهدی پور که از تئوری‌های خالص خود را یافته است، امید که از این پس شاد سلامت و پیش برناله‌های این‌همه از شش‌های مختلف سپهر بخصوص شیک و نو باشیم با آرزوی موفقیت برای همه‌کارگران برناله «برداشت دو» و کارگردانان موفق و آگاه غرضه تن میهمان

شما حسن پور

مربوط به سینمایی جنگ ایران ناراحتی می‌کردند اما امروز با آنچه و «قنوس» و «برداشت دو» به نمایش بسیاری را سراغ داریم که با اشتیاق به نمایش فیلم‌های سینمایی جنگ و حتی سری برناله‌های «برداشت دو» می‌پردازند گویا روزهای تازه به سینمایی بزرگ و دوست‌داشتنی، جالب و حیثیت‌بخش یافته‌اند. اشتیاق به آنان که برخی بزرگ از تاریخ سینما را روی رانده حش سال، سال‌هاست عرب می‌دانند جنگ بودند و از همه حسنی‌شان کشنده تا ایران بهمان حش فکر آنها بودند ما «سینما» ایران را معین جان پرکاری، حسین که دیگر بسیاریان هنوز یافت شده است و امروز «تئوری» شش‌های «لاوریا» و «هاسن» پوی آنان را معین کارگردانان ژرف‌اندیش و هنرمندی چون محبتی‌کیه و «سنتی پور» هستیم برناله‌های «برداشت دو» برناله‌ای بود که بسیاری از حقایق را بر ملا گرفت. گشتی‌هایی که ملاقلی پور برای مطرح کردن داشت چیزی فراتر از یک نقد و بررسی در آفرینی بود فکر فرصت کافی بر نمایشش قرار

اندیشتمانی هست که در هنر، بویژه هنر نمایش، اندیشه و فرهنگ در انواع گوناگونش، چه روانکاوه و چه سینمایی و فلسفی را به‌طور دایره و فقط برای گذراندن تعلیقی از اوقات فراغتشان به نمایش گذارند نمی‌روند

ما در این نمایش «زهرماری» تفاوت و رمز میان سرگرمی و اندیشی هنری و غیرهنری را دیدیم سؤال این است آیا نمایشی مثل «آنگوست» زهرماری، جدای از تمام گشتی‌های هنری و آرائشی خود، اثر نزدیک شدن به یک اثر معمولی خارجی و یا حتی نمایش را دارد؟

نمی‌گویم معیاره باید حرف‌های قلمبه و سانس به‌شدت شنیده اسم خنده‌ای که «قنیه» و «هنر» بزرگ نمایشی‌شان و خنده‌دار واقعی است که نه‌شاید گرفته از فیزیک، لحنه قلمبه گذار مستحسن و شوحی‌های سنتی!

بهر است این توجیه را که مردم همین چیزها را می‌خواهند، هر کار هنر، حرفه است برای مردم و در خدمت مردم باشد مردم برای بهتر دیدن، بهتر اندیشیدن و بهتر زیستن به هنر نمایش اسباب و

شکسته هوسا مال گشته در برناله‌ای به نام «قنوس» به بحث و گفتگو با «ابراهیم جانی‌کیه» پیش ساخته‌های ایشان پرداخت بحث با کارگردان سینمایی جنگ و مستند در مورد جنگی ساخت آثار، نحوه نگارش فیلمنامه و پرداختن به نکات و موارد بسیار کوچک که بعضاً از دید تماشاگر منتهی است و کمتر بیننده‌ای به آن توجه می‌کند، مسبب توجه و دقت نظر بیشتر به سینمای جنگ شد

اسمایل نیز همزمان با آغاز گفت‌وگو با «قنوس» شاد «پیش برناله» «برداشت دو» و گفتگو با «رسول ملاقلی پور» بودیم که ملو او برای بینندگان تلویزیون و سینما به‌روایت آشنایی از پهره‌اش است تا قبل از پیش این روز سری برناله از شیکه بود که با اجرای مسلط آکیر لوری، شنیدنی شده بود بسیاری از هموطنان، بخصوص نسل جوانی که پس از تمام جنگ متولد شده‌اند و یا خاطراتی شدت از جنگ سال دفاع مقدس دارند، از نمایشی صحنه‌های مربوط به جبهه و شهادت رزمندگان و خاطره کلی پیش آثار

## یادداشتی بر یک نمایش زهرماری «آنگوست زهرماری» نحفه مسوولان قناتر به مردم

«آنگوست زهرماری» نمایشی است از «سری‌های» «مورچه» دارد و «ایتالیا ایتالیا» دیگر نمایشی می‌باشد سلفه‌های این نمایش که سببی طنز است یا است یا طنز به مستندترین کلام و رفتار، طرحی گشاده‌ای و فاقد تفکر، پرداختی شهود و لوری سینمایی و فاقد خلایق و معنویت عدم برهبری محصح بازیگران به روی صحنه رفته است، کاری که خنده‌ایان هستند را با لونی و لپ‌های بازی اشتباه گرفته و توجیه این‌ها می‌کند خالق از اینکه «سرگرمی» ثابت و تفریح هم نیاز به برهنه عریان دارد که این نمایشی فاقد آن‌هاست

آدمی فوسان بازیگر و دامن گل و نشوونهای ایران‌ها «نقیض» می‌باشد، تفریح و توجیه با نمایش می‌کند، درست است که یکی از اهداف هنر نمایش سرگرم کردن مردم است اما به چه قیمت؟! اهل هنر و نمایشی «تاکر» افراد برهنه‌ها و

اصولاً نیاز دارند باید به عنوان یک مادر که با احترام به نمایشی این آثار را تشدید یا محسوس خودم و دختر دو میان حرف‌ها و مالک‌هایی که چه در روی سی و چه در پشت محروم می‌نشیند، فرق شد «مجموعه» و «آنگوست» آنگوست به آثار شیدا و شیمان بودیم، زود این آثار، حتی به نقد نمایش سطحی در سرگرمی‌های خود که من بتوانم به نوعی رانده‌ای باشد و شش‌های سفرانی‌های کشنده‌بار و درودمان شدن لغات رکیک و غیره‌ها، برای این‌ها مستحسن نیست نمایشی حرا به شوحی‌های اقلی نامناسب این نمایشی حرا به عنوان یک مادر به گریه انداخت زود این آثار از ساق نمایشی صدای معلوم‌فصل که با اشتغال زود جزو میهمانان افتخاری بودند، عیناً و معلاً از شوحی‌ها و لغات رشت را در پشت سوا ما رزمه می‌کردند و

مؤثر محروم هنرهای نمایشی در باوری و بازی‌های نمایشی باید به‌شدت بیشتری داشته باشد و فقط به مسائل سیاسی نمایش‌ها گیر ندهد

در پایان نامند علوم را از اینکه پیش از شروع نمایش اعلام کردند که این نمایش مبتذل و شوق تشدید را به پرکاری معین «مجموعه» می‌باشد و «پیر» معیده تقدیم داشتند اعلام می‌کنم

C4





## مسابقات استعدادهای

سنگ هم، سنگهای قدیم؛ با لقمه استخوان که گریشان می‌آمد دیگر به سایر مسابقات گیر نمی‌داشت مگر در اوقات فراغت که ممکن بود نوا یا پانجه هم را بگریزند اما همان هم به‌کار نرفته نبود. که گاه اتفاق می‌افتاد.

سنگهای پرتسگ آمریکایی، بی‌روقتی است که سر از کارهای غیر معمول در آورده‌اند اخیراً یک‌بار یک‌بار نیم ریخته از تربیت کنندگان سنگ گرونی از قالی و برای شناسایی زمین‌های زمینی موجود و دستبرد در افغانستان، پرتسگ رانده‌اند که قالی‌دست - لاند یا پیر کشیدن - زمین‌های سفلی را در پانجه کنند اما نشان می‌دهد که در حدود ۱۰ درصد از کار زمین‌های زمینی جهان اکنون در افغانستان نیز به خاک خفته‌اند منتها چه خوانی که بلا تشویه عبود نفس اماره است که هتدای داده‌اند - نفس اماره است - او کی خفته است؟ ای کاش به جای سنگهای زمین‌یاب، چندان سنگ زمین‌یاب هم تربیت می‌شد.

## جایگاه نو «بهار» متولد شد

روزنامه‌های «بهار» و «محبت» هم به سلامتی توفیق موقت داشتند روزنامه بهار که به‌تازگی بدست علی پیک در آورده، طولانی ۲۸ ماهه از مسافت توفیق درآمده و حیاط خود را آغاز کرده بود به خرم «ناصر» به روش گذشته و نیز «اعلام جرم» بهیچ‌العموم، سیداً به همان مسافت توفیق برگشت علت توفیق «محبت» هم که چاپ گزینشگری و دهن‌امیر در آستانه سالگرد ولعه ۱۹ و ۵۶ بود که غریزاً توفیق حاکمانه از سوی مسئولان روزنامه که طرح اینپژشتری می‌ریخت به ۲۵ پیش‌امریکا بود به وجود تصمیم روزنامه مبنی بر عدم انتشار روزی به خاطر احترام به افکار عمومی، معذرت‌توسط دلسرای ویژه روحیت عوفت توفیق شد معلوم نیست چرا اکثر روزنامه‌ها دارند همین‌طور موقتاً می‌توفیق می‌شوند؟ در همین میر و ویر، روزنامه مشهوری در سبزه «امروز» با هدفان، این شعر را چاپ کرده بود:

حسن تو همیشه در فزون باد  
روستای همه ساله لاله‌گون باد

## آمر صومالی خیال غشفت

هر روز که هست تو فزون باد  
کتابی به راست و نبوغش شادریک  
کاش می‌شد سبیلان دایره‌شکی اندک کرده گشتی  
آورده سبیلان و آرد کشوری شود و اکنون به لاله‌ای  
سیاهی این موضوع مورد سوء استفاده قرار گرفته است

هر صبح گریه می‌که رایج به صمت و سقم این  
مطلب اعلامی داریم و اگر چهره می‌دایم فقط در  
حد اطلاع از دستگیری متناوب سبیلانها  
تورجی‌کشند گشت خمر در پاره‌ای از لاله کشور  
است و تافیر حالانکه این در مرقه گشتی چه تعلل  
و بی‌بلی به هم دارند بنده مسرور پاسخگوی آن  
مخوام بود.

## مجلس با شکی در پیرو مسئولی گوی

جناب مستطاب «علی‌اکبر لشمری» که بر توره وزارت لاریجانی بر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قلمت مهم وزیراعظم مقام فرهنگی و مسئول مظهراتی او بود و هم‌زمان زعمت مدیر مسوولی مجله سروش را توفیق مقفل شده بود. «لاخره باز نشست شد رخت روزانه» دعوت چه در مطایب با عنوان «او همیشه معلم ما» از نامبرده توفیق کرد و اتمام کار آدم می‌خواهد شغل شریف معلمی را انتخاب کند باید این جورری انتخاب کند حالا می‌خواهد فلاس باشد یا بهمانی.

## از آلوده بیار به کشت، میرم به دلداده

سابق بر این معرهم پرتسگ ما و لقمه که دمدعی بهار می‌شد، نفس رعایت موازین لازم و حفظ شئون خردگانی این دم بهانه می‌نشتست و رنگ می‌گرفت که

گل لوند بهار لوند میرم به صبرا - و ای آفر  
حالی که چنین دمه از آن روزگار کهچند  
سابق‌الزمر می‌گازد، بی‌روز دم نظری این حسابه  
دست چپ منظر ما که از اخیر نشیده بود میرد  
گل لوند و وزیر ترکیه به ایران آمده و هم‌زمان  
روزنامه «بهار» توفیق شده بدین توجه به «دورگی  
سوتی» برای خردش هم کرگانه بود که  
گل لوند بهار برفت، میرم به دلداده

عازم دلداده‌ایم ما به آه و آواز  
دلبر نشویش گر توفیقی ام آه

گل لوند بهار برفت من از تو نوم  
خج که گل از تعلیل شد و گرگند حشایی سرور  
تا بهار روی چله می‌رفت اگر به زبان خوش نمی‌رفت، با  
تذوق زیج‌چله می‌رفت!

## سابق از خانج و تیریز همیشه حس

یرادر «ابراهیم حاتمی‌کیه» که به قول خودش سبیلانست و سبیلان ساخت سبیلان توفیقی به مانند کک یاقل پیرانشی افلاک و دندانه‌ست بنیان مغایبان میلوینی به هر «روی می‌نشد اشعیر» در تشکیلی معنی‌عانی ما حضور موقت مجموعه تلویزیونی «خاک سبز» در میر خبرنگاران رسانه‌های گروهی اعلام کرده که این سبیلان در واقع

دعای زبور عملی می‌بود که خواست ما آن یک حسایی تراژیک را ایجاد کند و بگویم همه واری توفیقین اعم از ۱۴ تا ۲۹ اینج ۲۸ اینج و - چند اینج دیگر اینا بکشد و سپس بشنم

در مثل مناقش ایستاد اما در اینجا چون به سبیلان توفیق از تشکیله استفاده شده فقط باید عرض کرد که این سبیلان سبیلان فقط از یک جهت انتخاب دارد حاج زبور عمل با عنوان یک وعده شخص علی سبیلان فقط به دلیلی مادرش می‌گشت حتی آنکه جناب حاتمی‌کیه درین یافتن صدها نفر از سبیلان اعم از پدر و مادر یا خواهر و برادر می‌گردید البته اینها باطل نمی‌شود که بگویم اگر حاج مادرش را بدید ایشان هم حیل سبیلان را خواهند دید در ضمن به عنوان یکی از آن سبیلان میلوینی را خبریای سبیلان تشکر را داریم که با ترک سبیلان حسایی گشتی در یک اقدام بی‌سابقه در طول زمان پشت سوال مشکوک از پشت هرگونه اشکبار گشتی برینان آن لکیده است می‌روند بر پشتی یک سبیلان صبر ما شمریای نیست که آنکه چه!

## در توفیق صاحب لار، نیست آه

جناب مستطاب «علی‌اکبر لشمری» که بر توره وزارت لاریجانی بر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قلمت مهم وزیراعظم مقام فرهنگی و مسئول مظهراتی او بود و هم‌زمان زعمت مدیر مسوولی مجله سروش را توفیق مقفل شده بود. «لاخره باز نشست شد رخت روزانه» دعوت چه در مطایب با عنوان «او همیشه معلم ما» از نامبرده توفیق کرد و اتمام کار آدم می‌خواهد شغل شریف معلمی را انتخاب کند باید این جورری انتخاب کند حالا می‌خواهد فلاس باشد یا بهمانی.

گل لوند بهار لوند میرم به صبرا - و ای آفر  
حالی که چنین دمه از آن روزگار کهچند  
سابق‌الزمر می‌گازد، بی‌روز دم نظری این حسابه  
دست چپ منظر ما که از اخیر نشیده بود میرد  
گل لوند و وزیر ترکیه به ایران آمده و هم‌زمان  
روزنامه «بهار» توفیق شده بدین توجه به «دورگی  
سوتی» برای خردش هم کرگانه بود که  
گل لوند بهار برفت، میرم به دلداده

عازم دلداده‌ایم ما به آه و آواز  
دلبر نشویش گر توفیقی ام آه

گل لوند بهار برفت من از تو نوم  
خج که گل از تعلیل شد و گرگند حشایی سرور  
تا بهار روی چله می‌رفت اگر به زبان خوش نمی‌رفت، با  
تذوق زیج‌چله می‌رفت!

## میرم از حاتمی‌کیه به سبیلان، یرو!

شکوری را، تشکیله حشایی در جمع اجتماعاً  
پرتسگ مردم گرگان، روزی خروج از حاتمی‌کیه را با این  
منه شرط داشته است

۱. احساس دلبر و روز اصلاحات به طرز فجیعی به  
مین‌ست با چهره منظر آن رسید است

۲. معوج حاتمی‌کیه برای دست زدن به خروج  
تلقین نظر داشته باشند که چنین تلقینی به  
آدم‌دم این حرکت را قبول داشته باشند و سوت و  
کف بزنند که با این کار هم می‌توانند از خواب بیدار  
صاحب‌خانه شوند هم حقوق‌بازان برود بالا، هم قیمت  
هم چهره بیاید به حشایی هم

تا کار لازم کارگرمی لاله‌ای از خارج کشیدن حشایی  
کار خروج خود را بزنند  
حالا که مستند از اجتماع مردم گرگان در محل  
سخنرانی آقای شکوری برده شد این مطلب را هم تا بدم  
فرقه غرض کشم که در همین روز از سوی رئیس  
سازمان زندانها تحت آتش سوزی زندان گرگان تصالح  
سیم برق اعلام شد به همین سبیلان و تشکیلی

# تاشک راز



دو غزل از مجموعه شعر «تفسیر من» نبوده، سروده مریم حیدرزاده

## مَث من

سویه گم نامهربونی مَث من  
لکسر اوج آسوفی مَث من  
عاشقی، معنی عشق تو ولی  
فکر کنم هنوز نادونی مَث من  
سداوری ستاره‌ای تو آسمون  
اما فکر کهکسوفی مَث من  
هر رموز و قشقه به می‌ری خوشه  
اما تویی آشوبی مَث من  
می‌بینه هر روز تو هر کی بخواد  
ایمایی نام و نشونی مَث من  
یادتادیس نشده جداخیم  
آنچه تو هنوز جوفی مَث من

دو غزل از مجموعه شعر «تفسیر من» نبوده، سروده مریم حیدرزاده



## دروغ می‌گن

شاید اشتباهه اما عاشقا دروغ می‌گن  
آدمای مهربون و باولها دروغ می‌گن  
اولا که می‌گن که تا همیشه دیووشون  
پدای پرده بگم که به شما دروغ می‌گن  
اولا که می‌آن به این بونه‌ها که اومدن  
از توی شهر قشنگ فضاها، دروغ می‌گن  
اولا که فداش بشم تکیه کلامتون شده  
به نسوم آسونه به خدا دروغ می‌گن  
اولا که با نسوم و آید می‌خوان بهت بگن  
ناقیات نمی‌شن ازت جدا، دروغ می‌گن

دو غزل از سالم پوراحمد

## خاطر فریب

من او را دیده بودم پیش از این، حس غریبی داشت  
برای پر کشیدن، پر زدن، شوق عجیبی داشت  
به لحنی آشنای حرف می‌زد، آبی آبی  
شبه کودکیهای خودش، روح شجیبی داشت  
دلش می‌خواست محو چشمهایش می‌شدی بی‌تاب  
همیشه در نگاه عاشقش راز غریبی داشت  
مغرورانه ای چذبه‌های عشق می‌داشت  
نه اهل خاک، آبی بوده و از دریا نسیمی داشت  
شبی با موجهای مهربان تا خواب دریا رفت  
من او را دیده بودم، چهره خاطر غریبی داشت

## بختورین دلیل

آفتاب روزهای مهربان!  
ای بسم همیشه جاودان!  
فکجه گاه سالهای دور من!  
بهترین دلیل گردش زمان?  
بر تو مرگ می‌وزد به زندگی  
حرف رخت می‌کند در این جهان  
بر تو محو می‌شود وجود من  
در هجوم بغض‌های بی‌امان  
صحن درد و عشق رنج و فاجعه  
مروزش تیره مانده همچنان  
دلخورد از این زمین سوخته!  
دلخورد از این غروب ناگهان  
نه! مرا عاقل کن به هر دلیل  
با خودت مرا ببر به آسمان  
ای امید سالهای دور دست!  
آفتاب روزهای مهربان!  
همان سلیمانی، نغمه‌ها

## به رؤیت درختی آبی...

به رؤیت درختی آبی، کجای خاک پنهانی  
به دیدار تو مشتاقی، برای ای ماه پنهانی  
ز تاب انبساطام دیگه، حبسوری بزرگی نیام  
چه شد یکباره از ماه پاره‌پاره ماه کنشانی  
زمانه می‌کشد شوق پریدن تا تو در باقم  
شبی ای گشایش ایبری، بر عقش نیام  
شب و خاموشی می‌نو به سر بردن تا بزم کرد  
چه می‌شد اگر شبی در خلوت چشمی بجز خانی  
من اینجا سوختم در خویش دور از مهر دامان  
تو از من، از من بی‌تو، بگو آخر چه می‌دانی  
تو را جان هر آن کس دوست تر می‌دانی ای بار  
بگو تا کس مرا می‌خواهی از حسرت بگریزانی  
نود از آتش یک صبح رفتی تا خدا و من  
دویدم در بند دستان تو تا سرز جبرانی  
مرا با شعله‌ام، از پس نشستم در حریم آه  
مرا ای کاش از جام عطش آبی بنوشانی



۵ دو شعر از مجموعه شعر جدید آتشبار همسای  
جفده سروده جواد میرزایی

## قصه یکا جواد

نغمه های عرف بر پیشانی  
لخته های خون بر دست

مردی

میخی

چکشی

و قلبی که بر آن حک می کرد:

«یک بار زینتم را جز به عشق نمی فروشم»

## ششگوش

من چای می نوشیدم و می گفتم

عشق ویران می کنه

تو می خندیدی و می گفتی

عشق می سازد

تو رفتی و ساخته شدی

من ماندم و سوختم



## زهر انظربان آزاد، تهران

خیلی تنگ رفته اید قضاوت شما درست نیست  
لگر سرودهای شما چاپ نمی شود به دلیل اشکالات  
وژنی و فقهی ای است.

هژل من بساز گرفته است بی تو

آسمان ابری شده است بی تو

شستی دیگر به روی گنجا نیست

این چیه خانه است خانه بی تو

تا امروز یک شعر سالم و بی نقص فاصله

زیادی دارید در لایه های دلا وژن و فقهی رعایت نشده  
است

عاطفه حبیبی - راهبرزم

دوینتی شما را با این امید که آثار بهتری از شما

بیایم می خوانیم

حقیقت در زمین پاری ندارم

محبت جمعه پستاری ندارم

هزاران لغت و نظریه به عشقی

که جسور آرزوی گداری ندارم

رضا احمدی - کرج

شعر مورد انتقادی در مجموعه شعر با قدر

شاعرانه سروده مهدی انظران ناکت چاپ شده است

ما چون در دریچه رو بروی هم

آنگاه ز هر یگو مگسوی هم

نامه هائیان را خواندم با مطالعه بیشتر آثار بهتری

خواهید سرود

مهدی میبازند: تهران - شب: شلیبی: تهران -

آرامش شریلی: ساری - محمد آزاری: تهران - مریم

عسری: تربیت همدانه - سعید آرمه مسجد سلیمان -

ناصر خانی: راهبرانی - محمد انظرانی: همدان -

معموده کومه مجبور: سرپل: نقاب - محمد الف

فانی

## چشمه های

برای چشمه های

یک شب

عجیب: هاشقانه خواهم مره

اگر بداند این لحظه

برای من است

انگاه

خوشبخت خواهم بود

تسم بی سپهر، آستارا

## آرزوی محال

چه می شد اگر با وفا می شدی

و با قلب من همدم می شدی

چه می شد در این شهر فرهاد کشی

تو شیرین من با وفا می شدی

چه می شد اگر ساده بودی چو آب

ز قند تحمل رهای می شدی

چه می شد اگر بال پرواز من

به اوج رفیع دهامی شدی

چه می شد تو ای آرزوی محال

برای خدا من دوا می شدی

ناصر عسکری: کوشک

## صبح

شب که چادرش را

بر سر شهر می کشد

ستاره ها

چشمک زنانه

به طرف تو

می آیند

ستاره ها

که به تو می رسند

صبح می شود

نکین رحمتیان - شیروان

## جراح خاطره

جراح خاطره را

روشن می کنم

و روی اولین درخت

نام تو را می توهم

فرید

عنه گنجشک ها

نام تو را

زخمه خواهند کرد

سیروس شجاعی - تهران

## وقتی تلخ ها هوس دزدی بکنند

مرد جوان که یک نفر از آنها تلخ و قابری به حرکت نبود در انتقامی وسیله تلخی‌های شدند آنها پس از دفاعی انتقام. سراسر یک دستگاه خودرو شدند و از راننده خواستند تا آنها را به به صورت درستی به تهران ببرد. انتقام بعد از آنکه یک نفر ساعته ۹ شب آنها را رانده را به یک خیابان خلوت کشانده و در یک لحظه مرد تلخ با بیست شریه جاکت و راننده را نقش زمین کرد و هر دو نفر پیکر نیمه‌جان وی را در درون یک گونی گذاشته و به یک محله مخروبه بزرگ و متوالی شدند.

چند ساعت پس از این حادثه دو رهگذر با شنیدن صدای گریه و می‌جوشی را که در یک قفسی مرگ قرار داشت یافتند و او را به بیمارستان انتقال دادند. با مطلع شدن شکایتی در این خصوص به دستور قاضی شعبه ۱۶۰۶ جایی تهران یک گروه عملیاتی از مأموران شعبه پنج برای دستگیری این دو سارق حرفه‌ای که با ربوبین این خودرو و به خصوص آنکه صاحب آن جان خود را از دست داده است از آن خودرو برای بازگشتی استفاده می‌کرد فرستاده و مرحله‌ای که تحقیقات آنها بر این موضوع افتاده داشت مأموران اطلاع پیدا کردند خودروی سرخ‌رنگ رومستر در میان‌های اطراف خواران به آتش کشیده شد زیرا دامنه تحولات مأموران محظوظی از وی با شناسایی و با حاضرمه محل آنها را دستگیر کردند با اشتراکات متهمان پرونده برای صدور حکم قضایی به دادگاه جایی انتقال یافت.

رئیس دادگاه با صدور قرار ثانوی بار دیگر متهمان را برای ادامه تحقیقات به آگاهی ارجاع داد. تسلیح در این زمینه ادامه دارد.

حام حم ۲۴۰ دی

## شیرها سه شهروند متوالی را خورند

چند شیر خطرناکه که او یک دام و وحش در محالوی که گرفته بودند سه نفر را خوردند.

به گفته پلیس کاسرنگ، چند شیر با شکم پر نرده‌های دام و وحش توانسته فرار کنند و به داخل شهر بروند.

کولین ملیگارا سخنگوی پلیس این شهر گفت: شیرها که من به اعتراف شیر حمله کرده و کشتلری را که در خیابان گل بود در مدت چند دقیقه بر سر پلیدت سپس به یک تین جوان که ۳ سال پیشتر قتلست حمله کردند و او را زین خورند و در پایان یک پیرمرد ۷۰ ساله را در شهر به دام انداختند و کشتند. ابتدا مردم شهر پلورشان نمی‌شد که شیرها به داخل شهر با باشند، لذا پس از شنیدن خبر بلافاصله به خانه‌های خود پناه بردند و شهر پر سکوت و بی‌تعلیل شد. پلیس سرانجام پس از شنیدن ساعت عملیات دستور توانستد یکی از شیرها را بکشد و بقیه را به دام بیاورد.

ایستاد

## دستگیری کس که با مرد هانا قاضی می‌کرد

یک مرد هنگ‌کنگی به اتهام زنده‌دزدی و مرتسم تدفین سنگینی برای شریعت اعاد با دست‌کش چوبک چیده که متهم است در بهنگه مرغه‌نشین «تایپ» به باستان تلخ‌نشین جلی و روبروی مرتسم تدفین راه می‌رفت و بافت می‌شد. مرد مدلی از سر دلسوری روی شایه او را در آن پول گرفت. به گفته پلیس این شهروند متعلق از این سنی مردم هنگ‌کنگ در دادن پول به مرتبه و گذاشتن آن روی تابلو دوستانه می‌کرد و با این کارها ثروت زیادی به جیب می‌زد.

چونک با اعتراف به کار خود گفت سعی کرده‌است هر بار به طریقانی جدید جیب مردم تروتمند مطلع را برد تا اینکه خالی محل مرتبه شدند و او را به پلیس معرفی کردند وی همچنین در سر مؤسسه دهی و کتی نیز کاره گذاشته و با کارای ثلوت پول آنها را رانده است. اهالی منطقه در این مورد عنوان کرده همیشه در تابلو با مرتسم شخصی تسبیح می‌شد و کارهای ثابت و متناوبی تسبیح و کنگهای زلفی می‌کردیم غایبی تسبیح این فرد بسیار است چرا که او هر بار شکل و شمایل مرتسم را یکی عوض می‌کرد تا تسبیح نشود!

پیش

## مردی که داخل چمدان دستگیر شد!

مأموران هنگ‌کنگ مردی ۲۲ ساله پاکستانی را که قصد داشت با پنهان شدن داخل یک چمدانی وارد این کشور شود دستگیر کردند این مرد پاکستانی



خود را داخل یک چمدان به ابعاد ۲۵۸۰ سانتی‌متر پنهان کرده و قرار بود که یک مسافر هندو با گرفتن مبلغ زیادی او را وارد هنگ‌کنگ کند اما در پست مرزی نیروهای امنیتی به این چمدان مشکوک شده و با کشیدن آن، مسافر غیرقانونی را دستگیر کردند.

## یکبار هم طلاق باعث و هسلت دوباره شد!

چند روز پیش زلی که برای جدا شدن از همسرش به دادگاه خانواده مراجعه کرده بود با دیدن ازدحام محالان تازه ازدواج کرده در دادگاه از تصمیم خود منصرف شد و نزد همسرش به خانه برگشت. این خانم درباره علت امراضش از مراجعه به دادگاه گفت در یکی از شبها که حال مساعدی نداشت همسرش به خانه نیامد من آن شب خیلی ترسیده بودم فردا آن شب از او علت به خانه نیامدنش را پرسیدم در جواب گفت مجبور بودم برگی لشه‌نگاری در شرکت بفارم من که حرفهای را باور نداشتم با احتی

عسی داد و زیاد راه انداختم و پس از چند لحظه مشاییده به آشپزخانه رفتم و با شکستن ظروف به شرفروم اعتراض کردم او با دیدن این صحنه تاوانست خود را کنترل کند و بیخیل منگی به صورت زد به دنبال این حل‌راه بود که من وسیله ششمار را از جمع گردیده و به خانه پدرم رفتم پس از دو روز همسرم مکرراً از من خواست که به خانه برگردم ولی من روی نداده از خانه در جوباش گفتم: «منه که باغ نوی این جوبه نمی‌خواه چند روز گذشت و از او خبری نشد نگرانی شده بودم ولی غرورم اجازه نمی‌داد به خانه برگردم به خودم گفتم و اینقدر خوبه پدرم می‌تونه تا بالاخره مجبور بشه پیشه بدیم». چند روز با تماس تلفنی اصرار داشت که برگردم ولی من همچنان جواب منفی می‌دادم. در این مدت گریه‌ها بیشتر اولت در خانه یکی از دو سالم که تازه از همسرش جدا شده بود می‌رفت و به ترسیده او تصمیم گرفته به دادگاه بروم و از همسرم شکایت کنم تا اینکه چند روز پیش راهی دادگاه شده و در بین راه با خودم می‌گفتم دتو که شوهرت را با بیست داری و عصبانی می‌شوی برای آخرش چه داری! این همسر که کار خلاف عرف و شرع سر بزند پرا می‌خواد! گفتو که می‌خواد با او هم می‌بشی؟ چرا! در این لحظات بودم که خودم را محافل دو روزی دادگاه دیدم و وارد شدن به دادگاه ازجام جوباش که تازه از وواج کرده و جهت متاثره به دادگاه آمده بودند شگفت‌زده‌ام کرد وقتی با چند نفر از آنها به صحت نشست فهمیدم که اکثرابه دلیل مسائل کانیاه راهی و حزنی و پیش‌انقاده و با کمبازنی در حالی که هنوز می‌فیکر از دوست‌دارنی می‌خواهند از من جدا شدند و با جدا شده‌اند که به فکر فرو رفته وقتی به خود آمدم آنها را ترک کردم و درین راه یک سوله گل و یک جعبه شیرینی خریدم و به خانه رفتم همسرم هنوز از سر کار برگشته بود و بلافاصله مشغول تهیه ناهار شد و منتظر شن شن تا اینکه همسر برگشت به محض ورود به منزل و دیدن من و دستاگل و جعبه شیرینی و بوی غذای سوده علاقه‌اش بود چشمانش حلقه زد و چند دقیقه‌ای با هم گریستیم زشتی و لغام‌آباد و خوب و کاری‌های شیرین است.

## مواقب جوجه گیلانیان از غار اری پاشید!

قلمی شعب چهار امیری احکام کبیری در مجتمع قضایی امام خینی تهران به سرانگاران گت برخی از پیش‌کنگاران گریشت مرغ سینه‌هایی به عنوان جوجه کبیری باقرانی به بازار عرضه می‌شد که به گفته شاهدان نوعی ماده رنگی مصنوعی به جلی زعفران بافت سمیت‌شود مصرف‌کنندگان می‌شود. قلمی مؤنثی گت شکایتی از طرف تعداد زیادی از شهروندان در دادگاه مطرح شده که با استفاده از گریشت جوجه گونه به زعفران رنگی بجل سمیت‌شده شده اند به طوری که حال چند نفر از آنها وخیم است این قلمی از شهروندان خواست در صورت مشاعده هرگونه تخلفی از طرف توزیع‌کنندگان این نوع گریشت‌های آلوده به رنگهای سمی به جلی زعفران حقایق را به مراجع قضایی اعلام دهند.

اعتقاد ۲۵۰





محمد نوازی

# طالبی در استقلال فقط یک مترجم است!

حاضر بودم  
همه درآدمم  
را بدمم و  
روز ده  
شهریور را  
نیمم



● درایف فوشل ما با لوتیش صرفای دنیا متفاوت است. آنجا همه امکانات را در اختیار یک فوتبالیست قرار می‌دهند و در صورت مصدومیت هم در کوتاهترین زمان ممکن به مداوای او می‌پردازند. مگر در ایران بنگاه نبوه که به فاصله یک ماه بسته به جام جهانی می‌پایش شکست ولی در جام جهانی به عنوان گلپدی ترین بازیکن انگلستان مطرح شد و حتی گزینی هم کرد! البته در مورد سوال شما باید متوجه که شرایط مسی هم با بازیکن جوان و پلنگیزه‌ای مثل رونالدو متفاوت است.

□ جعفر شت برای حضور مجدد در میانه فوشل انگ شده است!

● خیلی زیاد لحظه به لحظه این پنج ماه برای من احساس حسرت بود. این اتفاق خیلی در روحیه من تأثیر منفی گذاشت به طوری که حاضر بودم کل درآمد را بپردازم تا روز بعد ششویرمه از زندگی من پاک شود و آن اتفاق برایم اتفاق من در یکی دو ماه مصدومیت از فوتبال منقار شده بودم و حتی بازیهای استقلال را هم باید نفر کردم ولی الان شرایط فرق

شود. الان مدتی است که پا به لوب شدم و در راه رفتن و دویدن هم مشکل چندانی ندارم و خیلی امیدوارم که در نیم فصل دوم بتوانم در پست شخصیم ام. بیستون راست - بازی کنم هر چند که هنوز هم می‌ترسم!

□ می‌ترسی؟  
● این ترس مخصوص تمام ورزشکارانی است که در نواحی مختلف بدن دچار مصدومیت‌های ششوی می‌شوند. من یک دوره درمان طولانی را پشت سر گذاشتم و تا حدود زیادی به بهبودی رسیدم اما هنوز نمی‌توانم به رانری آسیب دیده‌ام اعتماد کنم چرا که در این پنج ماه هیچ فشاری به آن نیاورده‌ام و حالا می‌ترسم که در جریان تمرینات همان اتفاق که شهریور ماه برای من به وقوع پیوست بار دیگر اتفاق بیفتد. شمل دوری از میانه و مصدومیت مجدد برای من ناممکن است و در صورت بروز چنین اتفاقی برای همیشه فوتبال را کنار می‌گذارم.  
تا زمانی که هم اگر می‌خواست مثل تو فکر کند نه برون فوشل چهل می‌شود نه لوب! بالا یا لوبی شند!

● مصدومیتی فقط به خاطر یک حاشیه مصور شد به راحتی آب خوردن پیشش را برای یک نیم فصل به روی فوشل بند و بیشتر از تمام این سالهای اخیر در کارهای خانم به همسرش کمک کند البته حالتش و همیاری با مدیر خانواده یعنی زن در نوع خودش کار بسیار ارزنده‌ای است اما برای مردی به شرایط نوازی این کار شاید یک ترفیل اعتباری به شمار برود و شاید هم یک پیشانی مسخ.  
تا گذشت پنج دهه از محرومیت محمد نوازی حالا رفته رفته بوی تفاوت زمین چمن به مشام این بازیکن آدنی شست و دیگر بر ملین صدایش خبری از نفر به فوتبال و توپ گره نیست او برخلاف چند ماه پیش که تازه مصدوم شده بود و هیچ تمایلی به تمدنای فوشل نداشت حالا هم فوتبالی می‌بیند هم از فوشل حرف می‌زند و هم پله‌های دیگر نظرات استقلال شری می‌کند تا بتواند در اولین فرصت به ترکیب اصلی آبی پوشان برگردد.

□ آقای نوازی! تو چه حالی؟  
● خیلی امیدوارم که هر چه زودتر مصدومیت تمام

## دروغهای شیرین یک ایرانی دوست داشتنی



روی خوش از ایران برون و چشمت را به روی بسیاری از مسائل تلخ بیند. عمداً نشانه عینک را کلیف کرد و به بهانه خانواده‌اش بلیت برگشت به تهران را برای همیشه ضمیمه دفترچه خاطراتش کرد. این چند خط آخرین جملاتی است که قبل از ترک ایران از دهان برانگو خارج شد.  
من همیشه سعی کردم مردم را با شرایط تطبیق دهم. شاید سلفای قبل برای من سخنی‌های وجود

روزی که خبر جانشینی همدان شاعرهای لیل اول روزنامه‌های ورزشی و غیرورزشی شد بسیاری از کسانی که عاشق و شیفته همدانگو ایوانکوویچ شده بودند این بارقه امید را در تلویششان رده کردند که همدان خان شاعرخی فلما برای نورشدن جهان همان همدانگ و به طور موقت روی جملی برانگو خواهد شست و بعد از آن مرئی گزوات نیم ملی برای انابه فعالیتش در ایران بازمی‌کرد اما انگار دیگر رسم شده که هر مرئی خارجی که به منظور بازدید از طالع‌الذ کشورم را ترک می‌کند دیگر پشت سرش راه نمی‌نگاه نکند برانگو رفت و فوتبال ما را با یک علامت سواق بزرگ تنها گذاشت. علامت سواقی که مثل از رفتار غیرعرفه‌ای نمایی عوامل پشت صحنه فوتبال ایرانی ما با بازیگران خارجی‌اش که همان خدایان

عرفه‌ای هستند می‌شد.  
برانگو هم به سروشت ایوانکوویچ و ویرا گرفتار شد که شاید در این بین ویرا برریش سروشتی نزدیکتر از دیگر غریبه‌های فوتبال ما با برانگو داشته باشد. سروشتی گزوات نیم ملی کشورمان حتی به پشت‌زن قهرمانی نیم ملی در بازیهای آسیایی می‌توانست دو مجت محسوب در ایران را افرع کند.  
مردی که همیشه عینک به چشم داشت قبل از لیک ایرن اترک کند گفت بود: فلما و از پشت شیشه عینک تصویر، شافان و ویرا می‌بینم البته هر وقت که نواهم دنیا را ببینم عمداً شیشه عینکم را کلیف می‌کنم.  
آری او که به کف خودی هیچ‌گاه دوست ندارد پسند به مسائل نگاه منفی داشته باشد برانگو با



سرمایه یک  
عالم قبل از  
علم جهان  
سج بایش  
صفت و  
نوع و لایه  
برای کم  
ما فتن  
و است  
یست حل  
مانده ام  
شور هم



□ استقلال نام سه فصل اول نتایج خوبی کسب نکرد از نظر نو چه عملی باعث شد تا این پیشانی نتواند در حد انتظار ظاهر شوند؟

● استقلالها از نظر فنی نیست به گذشته می‌نگریزه شدند و یکی از عواملش هم عدم حضور یک مهندس خوب ایرانی و یا یک مشاور برقرار کف است متأسفانه اگر یک مهندس کارآزم به جای مانی بر کنار کف می‌نشست استقلال به مدتی اول شهرتانی بر نیک برتر می‌داد. می‌شد متأسفانه فکر بازیگوشی استقلال از مانی حرف‌شور می‌دادند و او را فقط به عنوان مترجم تصور می‌کردند.

□ کاف کج را در این مدت چطور شدنی؟

● همان روز اول هم که کج به استقلال آمد با شناسایی که از او داشتیم گفتم او سر ایران یک استاده است الان هم مشکلات استقلال به او مربوط می‌شود کج در این مدت تشخیصی نیکی خوبی به استقلال داده است و اگر قرار باشد او هم با ترک کتک آبگاه مشخص می‌شود که چه کارهایی برای استقلال انجام داده است.

□ او مورد حضور محمد پورحیدری و محمد میریست استقلال چه نظری داری؟

● این اتفاق باید خیلی زودتر از اینجا بر باشگاه استقلال صورت می‌گرفت تا کارهای فنی هم برگیر می‌شد. حالتهایی ناشی از رفت و آمدهای مشکوک در باشگاه شروع اما متأسفانه رفت و آمد میریست هنوز پورحیدری و مجازی در دفتر باشگاه و مباحثاتی می‌شود بر اخراج احتمالی کج و جانشینی یگر از این دو مری آراستار برای چند هفته از کادر فنی و کج گرفته بود با وجود این آرزو می‌کنم با آمدن منصورحلی به جانشین استقلال این روند از نیم فصل دوم به جایماند روزی یکبار لستور را در صفحه اول روزنامه می‌خواندم تمدن این شرایط خیلی ناخوار بود!

● ما هم از او نمی‌گیم به تو هرچه زودتر به مانیان بازگردی و برای استقلال و نیم ملی متحد باشی

ارمغان آورد و در این مدت که تمرین نمی‌کردم و فرصت بیشتری برای استراحت گرفتم و فکر نمی‌کردم نتایج خودم به فو لیست و بازیکنان حتی اگر در اوج باشند از محدودیت بالایی برخوردار می‌شود و هم با کویچترین مصدومیتی از نظر فاسو می‌شود و شهرت نمی‌تواند چندان پایدار باشد حسن اینکه حالا قدر سلایم را هم بیشتر می‌دانم و این چیزی است که ناچارم به پیش اصلایه آن فکر نمی‌کردم

□ حرف‌های این گونه به‌شمار می‌شود که دوستانت تو این چند ماه به‌خوبه شنیدی یا نه؟

● صد اتفاق هم استقلالها و هم پرسپولیس‌ها و حتی آسمانی غیور و حتی دائماً جوابی اعوام می‌دهند و از دوست و آشنا گرفته تا هواداران استقلال به من می‌گویند که حرف‌های من درست است و من با توجه به اینکه استقلال از استقلال داشتیم یک روز با یسره که به حاکم آمد و با حرف‌های من من روضه داد که جا دارد همین حالا به آنها نشان بدهم اما اولاً این من که حاکم روزی یکبار لستور را در صفحه اول روزنامه می‌خواندم تمدن این شرایط خیلی ناخوار بود!

کرده و برای رسیدن به مرد آسانگی مطلوب و حضور در ترکیب اصلی این نیم فصله شمار می‌کنم

□ بازگشتی که در این مدت در استقلال تو نیست یواری کردند تا چه حد در تو گریز حاکم حالت حقوق بودند؟

● علی‌رغم کویچور و افراد جدیدی نظری بودند که بر نیم فصل اول در جناح راست استقلال بازی کرده و البته خوب هم بودند، با این حال من فکر می‌کنم اکثریور بهترین جانشینی برای من بود هر چند که در طول نیم فصل استقلال نصیب زواری از روی تویوای اسمانی از جناح راست نبود

□ جی‌اگر تو در ترکیب استقلال بودی جناح راست این‌ها یواری بودی؟ عمل می‌کرد؟

● این را نمی‌گویم که من از کویچور و جدیدی به‌همراه اسمانی که در اوج بودم در قسمت تخصصی‌ام بهتر از این دو بازیکن بودم

□ اگر این مدت که در من فو لیست بودی چه نظریاتی در تو پودیده است؟

● این مصدومیت برای من شریکانه زواری به

داشت. اما افرا می‌کنم که در این سال همه چیز برای من خوب بود و الان سادفات لذت‌بخشی را در ایران سپری می‌کنم!

اگر کسی در مسیر هدفا قدم بردارد از سرایتی که از حالتهای وارد می‌شود فقط به‌طور مثبت می‌تواند جلو آن شخص را بگیرد اما از نظر من همه این واکنش‌ها طبیعی است و در کس که نتواند دوام بیاورد سرفه می‌شود.

حالا خوشبختانه این روزها هم از نظر ایران سپری می‌کنم و همه به چشم سرفه می‌بیند می‌کنم که نتوانست انتظار از همه برود می‌باید را در برده کند آنها سست به من مصدوم زواری کرده و من از این موضوع لذت می‌برم غیر انتظار می‌کنم که باعث رضایت مردم شده‌ام

من یک ایرانی هستم و ایران سیر زمین‌اندازی من است

او بعد از تحمل سختی‌های فراوان و قدم‌اندازی از سوی رسانه‌ها توانسته بود خودش را به همه منتقدانش تبدیل کند اما دستی که همواره در چپین



جای دیگری در نیم فصل امضا در نیکی باشگاهی دو یک‌هزارم به‌خوبه عملی جویندگی می‌کنم و با مشاهده برانکو آوانکوویچ در این زمینه بر دار ما زنده می‌مانند هر چند که با رفتن او باید هم دوری از درضا پاشنگر و مترجم دوست‌دانشی نیم ملی را هم در نشان بنشانیم

زمانهایی از پشت پرده دیدم و می‌دانم این بار هم بیرونی آمد و تصویر این را از صحنه فوتبالی ما منور کرد و دیگر هیچ فعلیتی در پشت کمر برانکو بعد از تحمل تمام ضررهای احتمالی، حالا که خوشبختانه این روزها هم از نظر ایران سپری می‌کنم و همه به چشم سرفه می‌بیند می‌کنم که نتوانست انتظار از همه برود می‌باید را در برده کند آنها سست به من مصدوم زواری کرده و من از این موضوع لذت می‌برم غیر انتظار می‌کنم که باعث رضایت مردم شده‌ام

من یک ایرانی هستم و ایران سیر زمین‌اندازی من است

او بعد از تحمل سختی‌های فراوان و قدم‌اندازی از سوی رسانه‌ها توانسته بود خودش را به همه منتقدانش تبدیل کند اما دستی که همواره در چپین

اسامی رؤسای فوتبال ایران از ابتدا  
تاکنون به شرح زیر است

- نکتر علی کفی ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸  
سرپرست هیئت ورزشگاه ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۱  
ممنون حسینی ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲  
حسین سیاهی ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۳  
ممنون حسینی ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۴  
نکتر علی کفی ۱۳۳۴  
مصطفی شاهی ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۶  
حسین مشیر ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۷  
تیمسار مصطفی مکرری ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۸  
نجیب الله خدیوی ۱۳۳۸ تا ۱۳۳۹  
حسین سروری ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۰  
حسین مشیر ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱  
حسین سروری ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲  
مصطفی مکرری ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۳  
کامران لاری ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۴  
ناصر توکلی ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۵  
هادی طاروسی ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۶  
حسین آشتیانی ۱۳۴۶  
حسین افشار ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۷  
حسین آشتیانی ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۸  
بهروز حسینی ۱۳۴۸  
ناصر الله سیاهی ۱۳۴۸  
علی حسینی ۱۳۴۸ تا ۱۳۴۹  
محمدرضا پهلوی ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۰  
ناصر توکلی ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۱  
سید محمد صفوری ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۲  
امیر علیپوری ۱۳۵۲  
نارنج مصطفوی ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳  
ممنون حسینی ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۴  
محمد باور کتان ۱۳۵۴

## این مرد شد، سرور و پیشگام رئیس فوتبال ایران



دو کلاه فوتبال به تن راننده فوتبال کشور بود

درخواستش مستند اصلاً برای مدتی منسور در  
اتحادیات نامور شد.

علی اقبال، معتمد فوتبال که به نظر ما و  
اکثر کارشناسانی که در روز شنبه حق رأی  
نداشتند، اسبقترین فرد برای اختار پست  
رئیس فدراسیون بود با اقتدار کامل و  
آوردن چهار برابری آرا نسبت به فرانکیس  
رئیس فدراسیون، مدتی پس بر مصطفی شاهی  
تکی زد و مکان هدایت فوتبال ما را در دست گرفت  
درحقی که هنوز اسبقی رئیس نامکن شگ  
بود او حرفهایی به زبان آورد که خواننده بویژه این  
حرفها حق را طلب نیست

«مهمترین برنامه من ایجاد واقعی ملی و آشنی در فوتبال  
است. مناسبان بسیاری از دور و نزدیک فوتبال ایران در  
حاشیه قرار دارند که ما باید اینگونه حاشیه‌ها را از چهره فوتبال  
کشور دور نگه داریم. رأی به من رأی به فوتبال کشور بود.  
بروز برنامه‌هایی از چهار سال پیش توسط مصطفی افشاری  
طرح‌ریزی شده است که با رفع برخی نواقص این برنامه‌ها  
بصورت منظم اجرا خواهد شد. باید دست به سرایه‌گذاری  
در رده‌های مختلف ملی و همچنین آینده فوتبال کشور کرد.  
فوت بخت و دست از دست هم در رشت و توسعه فوتبال  
کشور تلاش کرد و ما یک برنامه‌ریزی منطقی به این مهم دست  
یافت»

هنگامی که هم رئیس پیشین به دو سال هم نمی‌رفت  
شدند هفته جاری یکی از تازیبی‌ترین دوره‌های را سپری  
کرد و بافتن را برای همیشه به ذهن اهالی فوتبال حک نمود  
سابق همگانه علی اسبق در روز شنبه بسیاری از فوتبال‌ها  
را از خود جدا داد تا یک روز فراوان شدنی را برای رئیس  
جدید فدراسیون فوتبال رقم بزند

پنه برای معتمد فوتبال، علی اسبق، خیلی خوش‌بین‌تر  
از این حرفها بود. چرا که خوشبین‌ترین هواداران او هم تا  
روز انتخابات گمان نمی‌کردند او بتواند با رأی به دست  
رئیس فدراسیون فوتبال شایسته

لنگه چلب در برده انتخابات اخیر فدراسیون فوتبال  
این بود که از میان ۲۵ کاندیدای حاضر در سالن پانده خبر  
فیل از شروع مراسم رأی‌گیری به نفع محمدباقر افشار  
گزارشگری کردند تا داد برخی دیگر از کاندیداها از خط  
استاد فکری به هوا برود که این آقایان که همه از رفقای



جدول رده مسابقات لیگ برتر فوتبال ایران

تیم	رأی	و د	مقای	واحد	گل‌ها	اگره‌ده	انتخاب
۱. سپاهان اهواز	۱۲	۱	۱	۱	۲۳	۹	۱۸
۲. پارس تهران	۱۲	۶	۱	۱	۱۲	۷	۲۲
۳. پاس تهران	۱۲	۶	۲	۱	۱۱	۱۱	۲۱
۴. پارسای شیراز	۱۲	۶	۳	۱	۱۲	۸	۲۱
۵. سپاهان تهران	۱۲	۵	۲	۱	۱۲	۱۲	۱۹
۶. استقلال تهران	۱۲	۴	۵	۲	۱۶	۱۲	۱۷
۷. فولاد خوزستان	۱۲	۲	۲	۱	۱۱	۱۱	۱۶
۸. پیکان تهران	۱۲	۲	۲	۱	۱۱	۷	۱۵
۹. ذوب آهن اهواز	۱۲	۲	۳	۵	۶	۷	۱۵
۱۰. برق شیراز	۱۲	۲	۲	۶	۱۲	۱۵	۱۲
۱۱. صنعت نفت اهواز	۱۲	۲	۵	۵	۱۳	۱۳	۱۱
۱۲. ابوسلم مشهد	۱۲	۲	۴	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۳. استقلال اهواز	۱۲	۲	۴	۱	۱۶	۱۶	۱۰
۱۴. ملوان بشارتی	۱۲	۲	۳	۸	۵	۲۰	۸

## هر هفته با پیش بینی لیگ برتر

### فر و غر گشت در مسابقه ۱۶

پیش‌بینی	پارسای شیراز
به ششامه ششامه	تول
خواهان شوکت بر مسابقه پارسای لیگ برتر	فصل
مهر تفس	
پارسای تهران	برق شیراز
پارسام مشهد	سپاهان تهران
پاس تهران	استقلال تهران
فهر پاسای شیراز	ملوان بشارتی
استقلال اهواز	فولاد خوزستان
ذوب آهن اهواز	پیکان تهران
صنعت نفت اهواز	سپاهان اهواز

آخرین مهلت احوال فرود: ۱۸/۱۸/۵۸

مورس ورزشی مجله اطلاعات فکلی  
در نظر دارد هر هفته با پیش‌بینی لیگ با  
مسابقه پیش‌بینی لیگ برای این فصلی خود را  
با خوانندگان قدری در میان  
کسانی که خواهان شرکت در این مسابقه  
هستند می‌توانند در هفته سالن خدمت بهار لیگ  
برای این پیش‌بینی مسابقه تا در مسابقات کسب  
بیشترین امتیاز برنده مسابقه هفته باشند

### نمونه امتیازات

در رأی به پیش‌بینی دوست ۱۵ امتیاز و اگر  
فصل نیم برنده را یا ششامه در نیم برنده  
پیش‌بینی شود رأی تعداد گلهای ذکر شده  
نشانده باشد ۱۵ امتیاز تعلق می‌گیرد ضمن اینکه  
در ازای هر پیش‌بینی گلهای نامور است یک امتیاز  
مافی مدون می‌گردد  
شیران آرمین برای گره‌باز برنده منتخب  
هفته میزبان به فر کدهای بیست و این کار تنها  
در صورتی انجام می‌پذیرد که شرکت‌کننده‌ها  
در این امتیازات برابری نداشته



# از من انتقاد كنيد

چون در آلمان به اوج رسیده‌ام،  
در همین کشور هم از دنیایی  
بازیگری خدا حافظ من کنم



«البوركان» در حال حاضر مطرح ترین فرد شماره یک دنیاست خیلی‌ها او را به خاطر برخورد جدی با مسائل دوست دارند و خیلی‌ها هم از او به دلیل رفتار صمیمی‌اش در زمین و خارج از میدان فوتبال انتقاد می‌کنند اما مسائلی که انگار نباید به نظر می‌رسد این است که او فعلاً بهترین دروازه‌بان دنیا است و در مقام قاضی در دروازهبانی همین کشور با شرف و با سلیقه برخورد فرار دارد.

البوركان به تفسیر اکثر کارشناسان مورد شکست‌پذیری زیادی نوب گرفته است که حتی در صورت شکست هم فاشانت همین‌ها را ست باقی می‌ماند شاید برای بزرگانی که زن به تیرک دروازه ورزشگاه توکیو بعد از قبول شکست از بازی یک مورد استثنای بود

چندتا از تعریف و تمجید دیگران در مورد خودت خوشحال می‌شوی؟

این مسائلی است که اکثر بازیکنان مطرح دنیا همه درود یا آن درود می‌شوند و هرکس هم به‌گفته‌ها یا آن گاتر می‌آید اما در مورد خود باید بگویم من بیش از اینکه از تعریف و تمجیدهای دیگران راضی و خوشنود شوم از بیان نقاط ضعف و تشریح عملکردم خوشحال می‌شوم. مثلاً بعد از انجام بازیهای جام جهانی دعای از کارشناس آلمانی بر زبان غلبه بودند که من منتقلی در نایب قهرمانی آلمان ۲۵ درصد نقش داشتم، درحالی که بهتر بود ناگامی و حتی اشتباه فاحشی که من در دیدار فینال انجام دادم مورد بررسی و قضاوت قرار می‌گرفت.

خودت در مورد آن اشتباه فاحشی که در بازی فینال انجام دادی چه حرفی داری؟

روزی بازی فینال جام جهانی هم می‌توانست ما را به بلاتدر درست همانطور که در شامی دفاعی بیرز آن لحظه بدون اشتباه بازی کردم و بارها متع گزنی رفتند و دیگر مهاجم برزیلی شدم اما هنوز هم نمی‌دانم چرا آن نوب از دست لغزید شاید تقصیر چنین بود که دنیا بر سر من خراب شود.

در خاطر همان اشتباه نوب طلای اروپا و جهان را هم به دست دادی.

به نظر من سوولان فدراسیون جهانی فوتبال ایفا و همین طری یوفا در انتخاب بهترین بازیکن سال به بنده کم‌بیشی کردند چرا که من علاوه بر حضور درخشش در جام جهانی ۲۰۰۲ در طول فصل هم با حضور و بارها در دون دروازه آلمان و بلژیک مونخ در بهترین شرایط ایستاده بودم چرا که رونالدو بعد از سپهری گزین مصدومیش در جریان هشت دیدار برزیل در جام جهانی هشت گزین بود تا از نظر کارشناسان در اروپا و جهان بهترین باشد.

برایه سوالات پلیر مونخ و حذف ناگهانی این تیم از جام جهانی اروپا چرا این‌ها چون سوولان نیست در جام قهرمانی باشگاههای اروپا ایستادگی کند؟

بدون شک کم‌کاری من و دیگر اعضای تیم در دام خورن این نتایج ضعیف تاثیرگذار بود و هیچ گاه می‌مونه وادار میشدند نیست چرا که او هرآنچه باید می‌کرد برای موفقیت تیم انجام داد و این ما بودیم که بدون توجه به دستمزدهای بالای که دریافت کردیم بدون انگیزه لازم به مصاف حریفان رفتیم البته همه بازیکنان از جمله خودم قبل از شروع جام قهرمانی باشگاههای اروپا دچار غرور کاتب شده

بودیم و فکر می‌کردیم با چندم بسته‌هم می‌رویم جزو

نویسم صعودکننده باشیم اما زمانی این غرور کاتب

در بین ما شکسته شد که دیگر دیر شده بود و رسیدن

به تیم‌های نظیر لاکروئیا و میلان دور از دسترس بود

اما چرا نمی‌شد که همین کارشکست خود

در یونسلیفا اقامی می‌کنه و با اختلاف زیاد در حوض

جنوب قرار می‌گیره؟

این هم به خاطر برخورد خوب و داورتار و بازیکنان بایرن است بعد از اینکه ما با جام قهرمانی باشگاههای اروپا حذف شدیم دنیا برای تعدادی از بازیکنان ما به آخر رسیده بود و روحیه اکثر نواخت شست زور کرده بود اما موفقیت بعد از باخت ما به میلان در رشتن ورزشگاه سن‌سیرو و برخلاف انتظار همه با خوشحالی بازیکنان مسمت کرد و گفت به جای اینکه استانیان را خرد کنیم و السون گشت را بپذیریم به فکر قهرمانی در یونسلیفا شد چرا که ما دیگر در اروپا بازی نداریم این حرف یونسلیفا روحیه بالایی را در کل تیم تزریق کرد و به‌خاطر خود را برای فتح یونسلیفا آماده کرد.

کسی جو از تیم ملی آلمان صحبت کن خیلی‌ها می‌گویند تیم بیز آلمان.

خب این یک واقعیت است که بازیکنان تیم ملی

با به سن گذاشته و از قدرت بجز پائینی واقع

می‌برند البته نباید به‌سادگی از کنار تحویب آلمان

تیم گشت اما دیگر وقت آن رسیده است که یک خانه

تکلی اساسی در تیم صورت گیرد و نیسی از بازیکنان

جایان را به جوانترها بدهند ما بتدریج‌ها از هر زمان

آمانگی و گذاری سببیت به جوانترها داریم.

پس لا ساهل دروازه‌های قدر می‌کنی در کدام

میدان بهترین نمایش را ارائه دادی تو جام یوفا جام

قهرمانی باشگاههای اروپا یونسلیفا یا جام جهانی؟

این امری طبیعتی است که هر بازیکن در پیراهن

تیم ملی خودش به‌تیرک بازی کند و بهترین بازیکن

را در جام دفع چرا که در تیم ملی برخلاف باشگاهها

همه نواخت فقط یک هدف را دنبال می‌کنند و مزدوریت

نام کشورشان است از این‌رو من هم فکر می‌کنم بهترین

بازیکن را در جام جهانی ۲۰۰۲ انجام دادم البته بدون

دراخت گرفتن بازی قوی.

در فصل نقل و انتقالات پیشنهاد چشمگیر

میلانی‌ها به تو می‌آید خوشحال‌ترین جوابی‌ت می‌توانی

بیشتر از قبول داشتنی تا همان را از تصمیم

جورنده‌گی گرفته‌ای به تو بایرن نشینی؟

بعد از رفتن اشتنان آلفرید از بایرن مونخ من

هم تصمیم داشتم بایرن را ترک کنم برای

این منظور علاوه بر پیشنهاد خوب آلمان از این‌چند

تیم لیگ برتر انگلستان و لیگای اسپانیا نیز دعوت‌شده‌ام

به‌سبب وسیده بود و مرا وسوسه می‌کرد تا یونسلیفا

را ترک کنم حتی دو بار با مدیر باشگاه مشورت کردم تا

شرایط جدیدی را برای خودم ایجاد کنم اما در نهایت به

این نتیجه رسیدم که باید کشتار را خیلی بیابیزم که در

انتخابه اوج رسیدم و آن جایی نیست جز بایرن مونخ

اما تو می‌توانستی حداقل برای یکی دو فصل

بازی در لیگهای معتبر دیگر را هم تجربه کنی؟

وقتی از فکر من یونسلیفا حباب‌ترین لیگ دنیا

است لازمی شده فوتبالی را در خارج از آلمان دنبال

کنم در اینجا مشکلات بسیار خوبی در اختیار باشگاهها

و بازیکنان قرار می‌گیرد و هیچ باشگاهی از زمانه‌های

بر تکتا و با خطر ورزشکشی قرار ندارد از این‌رو

فغان‌خور که فیلام کتلم چنین در آلمان به‌روسی و سلفه در

هین کشور هم از دنیایی بازیگری خدا حافظی می‌کنم.

قصد داری از فوتبال کناره‌گیری کنی؟

شما اگرچاری من بودید در زمانی که به عنوان

مرد دوم فوئالی جهان معرفی شده‌اید از فوتبالی

کناره‌گیری می‌کردید؟

مسائلی‌ها اما حداقل می‌توانستم حسی پرنه‌ه

فره سالی بارنشم می‌توانم.

اما من تا وقتی آمادهم و هیچ‌کس را در

انتزاعی خودم نمی‌بینم ریه به این سبب بود فکر

نمی‌کنم البته کارهایگری من از فوتبال زمانی است

که یک دروازه‌بان قایل المپین پس از من عودن

چارچوب تیم ملی آلمان و باشگاه بایرن مونخ قرار

بگیرد در آن شرایط مسلماً حقوق من مانع پیشرفت

و خودم شد و ریت در چهار ترفک می‌شود و

بهترین کار این است که دستگیرانم را از بایرن کنم و

تعلیم را در اختیار جوانترها قرار دهم تا آنها بتوانند

آینده‌ای درخشانی را به‌گورگان داشته باشند

آن‌طور که در صحبت‌های برمی‌آید تو آدم

مغوری هستی؟

راشمن من از اعتد به نفس بالایی برخوردارم و

همیشه در حدی را که می‌کنم می‌کنم حل‌گرای اعتد

به نفس بالا می‌باشم غرور است شما درست می‌گویید

# نقاشان ما



بهزاد قربانی ۶ ساله از تهران



مبینکا ششدریان ۶ ساله



زهرا دینی ۷ ساله از مارلیک



علیرضا مهدوی  
از تهران



صابق عبدالهی ۷ ساله از رودبار



احمد شیدایی  
از تهران



محمد فرشزاد ۸ ساله از عقی آباد



احمد شیدایی ۸ ساله از بندر عباس



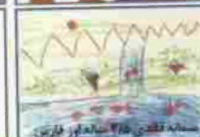
نهمینه مخنومی  
کلاس پنجم  
از گنبد کاووس



امیر شیدایی  
کلاس پنجم  
از تهران



مبین مخنومی  
از گنبد کاووس



سید تقی خدا ۷ ساله از تهران



شبهان محمود  
کلاس پنجم  
از گنبد  
کاووس



کیمیا ازادی ۸ ساله از تهران



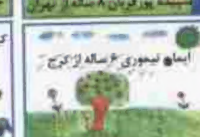
مهدی ازادی ۸ ساله از تهران



سید تقی خدا ۷ ساله از تهران



کیمیا هادی زاده ۸ ساله از تهران



ایمان لیجوری ۶ ساله از کرج



فاطمه عباسی  
۷ ساله از چهار دنگه



بهزاد عباسی  
۷ ساله از چهار دنگه



رامین دژوارایی



علیرضا لیکن صدق  
۲ ساله از تهران



محمد بنی رفیر  
۱۱ ساله از تهران



فاطمه جعفری ۹ ساله از تهران



سید تقی خدا ۷ ساله از تهران



علیرضا رفیر



علیرضا عباسی  
۹ ساله از تهران



مصطفی باقیانی  
کلاس دوم از مشهد



محمد صمدزاده از نوشان



علیرضا ذکایی  
۷ ساله از گنبد



احمد رضا لیکن صدق  
۶ ساله از تهران



علیرضا اسحاقی  
۶ ساله از تهران



زهرا جمشیدی  
۸ ساله از تهران



فاطمه بروی



امیرحسین علاءزاده  
۶ ساله از اهواز



کاوه علاءزاده  
۷ ساله از اهواز



# مترجم پارس



عمومی + تخصصی

نرم افزار ترجمه متن انگلیسی به جمله های فارسی

قابل توجه

میراث علمی ، تحقیقاتی ، آموزشی ، مدیران ، مترجمین ، دانشجویان  
و شبکه درگ سریع و ساده از مطلب انگلیسی را خواهید

عمومی ۹۵۰۰ تومان

Pars Translator

English to Persian Translation Software

روایتی نو  
از  
ترجمه  
ماشینی

Microsoft  
Windows 95+  
COMPATIBLE

اوم افزار ایر میا  
تولید و پشتیبانی از نرم افزار

تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰ - طبقه ۱۰ - واحد ۱۰  
تلفن ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸  
پست ۹۵۱۵۵۵۵  
وبسایت <http://www.mabnasoft.com>  
info@mabnasoft.com



# کره نارگیل سازیز

همیشه تمیز

همیشه سازیز



SAVIZ  
COSMETICS

تولیع بهداشتی و

آرایشی ، سازیز